ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب لاجواب مطلس الابرار و تنبیہ الفجار مسمی بہ

ذوائد الاخیار

معروف بہ

مناقب الابرار

بفرمایش جرأت ناچیز فقیر اللہ عبدالقادر و عبدالعزیز رزقہم اللہ تعالیٰ ایماناً کاملاً

در مطبع محمدی واقع لاہور مطبوع گردید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ

ستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیانست و درود بر فرستاده وی که محمد است و بر آل او و بر اصحاب او

اَجْمَعِيْنَ

همه ایشان

بَابٌ فِيْ تَخْلِيْقِ نُوْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

باب در آفرینش نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

قَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ شَجَرَةً وَّلَهَا اَرْبَعَةُ اَغْصَانٍ

تحقیق آمده است در حدیث که بتحقیق خدای تعالی آفرید درختی را که ویرا چهار شاخ بودند

فَسَمَّاهَا شَجَرَةَ الْيَقِيْنِ ثُمَّ خَلَقَ نُوْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

پس نام نهاد آن درخت یقین پس از آن آفرید نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را

فِيْ حِجَابٍ مِّنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ مَثَلُهٗ كَمَثَلِ الطَّاؤُسِ وَوَضَعَهٗ عَلٰى تِلْكَ

در پرده از مروارید سفید که مانند وی مانند طاؤس بود و نهاد ویرا بر این

الشَّجَرَةِ فَسَبَّحَ عَلَيْهَا مِقْدَارَ سَبْعِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ خَلَقَ

درخت پس تسبیح گفت آن طاؤس بر آن درخت مدت هفتاد هزار سال پس از آن آفرید خدای تعالی

مِرْاٰةَ الْحَيَاءِ وَوَضَعَهَا بِاسْتِقْبَالِهٖ فَلَمَّا نَظَرَ الطَّاؤُسُ فِيْهَا رَاٰى

آئینه حیا را و نهاد آنرا پیش روی آن طاؤس پس چون نظر کرد طاؤس در آن آئینه دید

صُوْرَتَهٗ اَحْسَنَ صُوْرَةٍ وَّاَزْيَنَ هَيْئَةٍ فَاسْتَحْيٰى مِنَ اللّٰهِ فَسَجَدَ خَمْسَ

صورت خود را خوبترین صورت و آراسته‌تر شکل پس حیا کرد از خدای تعالی پس سجده کرد پنج

مَرَّاتٍ فَصَارَتْ عَلَيْنَا تِلْكَ السَّجَدَاتُ فَرْضًا مُّوَقَّتًا فَاَمَرَ اللّٰهُ

مرتبه پس شدند بر ما یان این سجده‌ها فرض در اوقات پس امر کرد خدا

تَعَالَى بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأُمَّتِهِ وَ

تعالی به پنج نماز بر محمد صلی الله تعالی و آله وسلم وامت وی و

اللّٰهُ تَعَالَى نَظَرَ إِلَى ذٰلِكَ النُّورِ فَعَرِقَ حَيَاءً مِّنَ اللّٰهِ تَعَالَى فَمِنْ

خدای تعالی نظر کرد بسوی آن نور پس عرق کرد آن نور بسبب حیا از خدای تعالی پس از

عَرَقِ رَأْسِهِ خَلَقَ الْمَلٰئِكَةَ وَمِنْ عَرَقِ وَجْهِهِ خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْكُرْسِيَّ

عرق سر وی آفرید فرشتگان را واز عرق روی وی آفرید عرش وکرسی

وَاللَّوْحَ وَالْقَلَمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالْحِجَابَ وَالْكَوَاكِبَ وَمَا كَانَ

ولوح وقلم وآفتاب وماهتاب وپرده وستاره را وآنچه است

فِي السَّمَاءِ وَمِنْ عَرَقِ صَدْرِهِ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ وَالْعُلَمَاءَ

در آسمان واز عرق سینه وی بیافرید پیغمبران ورسولان وعالمان

وَالشُّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ وَمِنْ عَرَقِ حَاجِبَيْهِ خَلَقَ أُمَّةً مِّنَ

وشهیدان وصالحان را واز عرق ابروهای وی آفرید جماعتی از

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَمِنْ عَرَقِ أُذُنَيْهِ

مؤمنین ومؤمنات ومسلمین ومسلمات واز عرق دو گوش وی

خَلَقَ أَرْوَاحَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارٰى وَالْمَجُوسِ وَمَا أَشْبَهَ ذٰلِكَ وَمِنْ

آفرید ارواح یهود ونصاری وآتش پرستان وآنچه مشابه است ایشان را واز

عَرَقِ رِجْلَيْهِ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا فِيهَا ثُمَّ أَمَرَ

عرق دو پای آفرید زمین را از مشرق ومغرب وآنچه در زمین است پس از آن امر کرد

اللّٰهُ نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُنْظُرْ إِلَى أَمَامِكَ فَنَظَرَ

خدای تعالی نور محمد صلی الله تعالی وآله وسلم را که نظر کن پیش روی خود پس نظر کرد

نُورُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَأٰى مِنْ أَمَامِهِ نُورًا وَعَنْ وَرَائِهِ

نور محمد صلی الله علیه وسلم پس دید از پیش روی خود نور را واز پس پشت خود

نُورًا وَعَنْ يَمِينِهِ نُورًا وَعَنْ يَسَارِهِ نُورًا وَهُوَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ

نور را واز جانب راست خود نور واز جانب چپ خود نور وآن نور ابوبکر وعمر وعثمان

وعلي رضي الله عنهم اجمعين ثم سبّح سبعين الف سنة ثم

وعلي بودند راضی باد خدا تعالی از ایشان همه پس ازان تسبیح گفت آن نور محمدی هفتاد هزار سال پس ازان

خلق نور الانبياء من نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم ثم نظر

آفرید نور پیغمبران را از نور محمدی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس ازان نظر کرد

الى ذلك النور فخلق ارواحهم فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ثم

بسوی آن نور پس آفرید ارواح ایشان را پس گفتند نیست معبود مگر الله و محمد فرستاده الله است پس ازان

خلق قنديلا من العقيق الاحمر يرى ظاهره من باطنه ثم خلق صورة

آفرید فانوسے از عقیق سرخ که دیده میشد ظاهر وی از باطن ازان آفرید صورت

محمد صلى الله عليه وآله وسلم كصورته في الدنيا ثم وضع في هذه

محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را مانند صورت آنحضرت که در دنیا بود پس ازان نهاد آن صورت در

القنديل قيامه كقيامه في الصلوة ثم طافت الارواح حول نور محمد

قندیل استادن آن مانند استادن آنحضرت در نماز پس ازان طواف کردند ارواح گرد نور محمد

صلى الله عليه وآله وسلم فسبحوا وهللوا مقدار مائة الف

صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس تسبیح گفتند ارواح و تهلیل گفتند مدت صد هزار

سنة ثم امر لينظروا اليها فنظروا اليها كلهم فمنهم من راى راسه

سال پس ازان امر کرد خدا تعالی که نظر کنند ارواح بسوی آن صورت محمدی همه ایشان بعضی از ایشان کسی است که دید سر او

فصار خليفة وسلطانا بين الخلائق ومنهم من راى وجهه فصار

پس گشت آن کس خلیفه و بادشاه درمیان مخلوق وبعضے از ایشان کسی بود که دید روے مبارک آنحضرت را پس گشت

اميرا عادلا ومنهم من راى عينيه فصار حافظا لكلام الله تعالى ومنهم

امیر عدل کننده وبعضی از ایشان کسی بود که دید دو چشم آن صورت را پس گشت حافظ کلام خدا تعالی وبعضے از ایشان

من راى حاجبيه فصار مقبلا ومنهم من راى اذنيه فصار مستمعا

کسے بود که دید دو ابروی او را پس گشت سعادتمند وبعضے از ایشان کسی بود که دید دو گوش او را پس گشت شنونده حق

ومنهم من راى خديه فصار محسنا وعاقلا ومنهم من راى انفه

وبعضے از ایشان کسی بود که دید دو رخساره او را پس گشت نیک و عاقل وبعضی از ایشان کسی بود که دید بینی او را

فصار حكيما وطبيبا وعطارا ومنهم من رأى شفتيه فصار

پس گشت حکیم و طبیب و عطار و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو لب او پس گشت

أحسن الوجه ووزيرا ومنهم من رأى فمه فصار صائما ومنهم

خوبتر روی و وزیر و بعضے از ایشان کسی بود که دید دهان او پس گشت روزه دار و بعضے از ایشان

من رأى سنه فصار أحسن الوجه من الرجال والنساء ومنهم من

کسی بود که دید دندان او پس گشت خوبتر روے از مردان و زنان و بعضے از ایشان کسی بود

رأى لسانه فصار رسولا بين السلاطين ومنهم من رأى حلقه

که دید زبان او پس گشت رسول درمیان پادشاهان و بعضے از ایشان کسی بود که دید حلق او

فصار واعظا ومؤذنا وناصحا ومنهم من رأى لحيته فصار

پس گشت واعظ و موذن و ناصح و بعضے از ایشان کسی بود که دید ریش او پس گشت

مجاهدا في سبيل الله ومنهم من رأى عنقه فصار تاجرا ومنهم

جهاد کننده در راه خدا تعالی و بعضے از ایشان کسی بود که دید گردن او پس گشت سوداگر و بعضے از ایشان

من رأى عضديه فصار رماحا وسيافا ومنهم من رأى عضده

کسی بود که دید دو بازوی او پس گشت نیزه زن و شمشیرزن و بعضے از ایشان کسی بود که دید بازوی

اليمنى فصار حجاما ومنهم من رأى عضده اليسرى فصار جلادا

راست او پس گشت حجامت کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید بازوی چپ او پس گشت جلاد

وجاهدا ومنهم من رأى كفه اليمنى فصار صرافا وطرازا ومنهم

و توانا و بعضے از ایشان کسی بود که دید کف راست او پس گشت صراف و نقش کننده و بعضے از ایشان

من رأى كفه اليسرى فصار كيالا ومنهم من رأى يديه فصار

کسے بود که دید کف چپ او پس گشت پیمانه وزن کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو دست او پس گشت

سخيا وكيسا ومنهم من رأى ظهر كفيه فصار بخيلا ولئيما ومنهم من

سخی و زیرک و بعضے از ایشان کسی است که دید پشت دو دست او پس گشت بخیل و ناکس و بعضے از ایشان

رأى ظهر كفه اليمنى فصار صباغا ومنهم من رأى ظهر كفه

کسے بود که دید پشت دست راست او پس گشت رنگ کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید پشت دست

الْيُسْرَى فَصَارَ حَاطِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى أَنَامِلَهُ فَصَارَ كَاتِبًا وَمِنْهُمْ

چپ اورا پس گشت هیزم جمع کنند و بعضی از ایشان کسی بود که دید انگشتان اورا پس گشت نویسنده و بعضی از ایشان

مَنْ رَأَى ظُهُورَ أَصَابِعِهِ الْيُمْنَى فَصَارَ خَيَّاطًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى ظُهُورَ

کسی بود که دید پشت انگشتان دست راست اورا پس گشت درزی و بعضی از ایشان کسی بود که دید پشت

أَصَابِعِهِ الْيُسْرَى فَصَارَ حَدَّادًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى صَدْرَهُ فَصَارَ عَالِمًا

انگشتان دست چپ را پس گشت آهنگر و بعضی از ایشان کسی بود که دید سینه اورا پس گشت عالم

وَشَكُورًا وَمُجْتَهِدًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى ظَهْرَهُ فَصَارَ مُتَوَاضِعًا وَمُطِيعًا

و شکر کننده و مجتهد در علم و بعضے از ایشان کسی بود که دید پشت اورا پس گشت تواضع کننده و فرمانبردار

بِأَمْرِ الشَّرْعِ وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى جَبِينَهُ فَصَارَ غَازِيًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى

بحکم شریعت و بعضے از ایشان کسی بود که دید پیشانی اورا پس گشت غازی و بعضی از ایشان کسی بود که دید

بَطْنَهُ فَصَارَ قَانِعًا وَزَاهِدًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى رُكْبَتَيْهِ فَصَارَ سَاجِدًا

شکم اورا پس گشت قناعت کننده و زهد کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو زانوی اورا پس گشت سجده کننده

وَرَاكِعًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى رِجْلَيْهِ فَصَارَ صَيَّادًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى

و رکوع کننده و بعضے از ایشان کسی است که دید دو پای اورا پس گشت شکار کننده و بعضے از ایشان کسی است که دید

تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَصَارَ مَاشِيًا وَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى ظِلَّهُ فَصَارَ مُغَنِّيًا

زیر دو قدم اورا پس گشت پیاده رونده و بعضے از ایشان کسی است که دید سایه اورا پس گشت سرود کننده

وَصَاحِبَ الطُّنْبُورِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِ فَصَارَ مُدَّعِيًا بِرُبُوبِيَّتِهِ

و صاحب طنبور و بعضے از ایشان کسی است که ندید بسوی آنحضرت محمد ﷺ پس گشت مدعی بالوهیت خود

كَالْفَرَاعِنَةِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْكُفَّارِ وَمِنْهُمْ مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَلَمْ يَرَهُ

مانند فرعونان و غیر ایشان از کافران و بعضے از ایشان کسے بود که نظر کرد بسوی او و ندید اورا

فَصَارَ يَهُودِيًّا وَنَصْرَانِيًّا وَمَجُوسِيًّا وَغَيْرَهُمْ مِنَ الْكُفَّارِ

پس گشت جهود و نصرانی و آتش پرست و غیر از ایشان از کافران

اِعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى خَلَقَ الصَّلٰوةَ عَلَى صُورَةِ اسْمِ أَحْمَدَ صَلَّى اللّٰهُ

بدانکه تحقیق خدا تعالے آفرید نماز را بر صورت نام احمد صلے الله تعالے

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْقِيَامُ فِي الصَّلٰوةِ مِثْلُ الْاَلِفِ وَالرُّكُوْعُ كَالْحَاءِ

علیه و آله وسلم پس استادن در نماز مانند الف است ارکوع مانند حا است

وَالسُّجُوْدُ كَالْمِيْمِ وَالْقُعُوْدُ كَالدَّالِ وَخَلَقَ الْخَلْقَ عَلٰى صُوْرَةِ مُحَمَّدٍ فَالرَّأْسُ

و سجده مانند میم است و نشستن در تشهد مانند دال است و آفرید خدا تعالیٰ مخلوق را بر صورت محمد صلی الله علیه وسلم پس سر از

مُدَوَّرٌ كَالْمِيْمِ وَالْيَدَانِ كَالْحَاءِ وَالْبَطْنُ كَالْمِيْمِ وَالرِّجْلَانِ كَالدَّالِ

مدور است مانند میم و دو دست او مانند حا است و شکم او مانند میم دیگر است و دو پای مانند دال است

وَلَا يُحْرَقُ اَحَدٌ مِّنَ الْكُفَّارِ عَلٰى صُوْرَتِهٖ بَلْ تُبَدَّلُ صُوْرَتُهٗ عَلٰى صُوْرَةِ

و نسوزد هیچ یک از کافران بر صورت خود بلکه بدل کرده شود صورت وی بر صورت

الْخِنْزِيْرِ وَاللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ بِهٖ بَابٌ فِيْ تَخْلِيْقِ اٰدَمَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ

خوک و خدا تعالیٰ عالم تر است با و باب در آفریدن آدم علیه السلام فرمود ابن عباس

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى اٰدَمَ مِنْ اَقَالِيْمِ الدُّنْيَا فَرَاْسُهٗ

رضی الله تعالیٰ عنهما که آفرید خدا تعالیٰ آدم علیه السلام را از اقلیم های دنیا پس سر او

مِنْ تُرَابِ الْكَعْبَةِ وَصَدْرُهٗ مِنْ تُرَابِ الدَّهْنَا وَبَطْنُهٗ وَظَهْرُهٗ

از خاک کعبه است و سینه از خاک دهنا نام ولایت است و شکم او و پشت او

مِنْ تُرَابِ الْهِنْدِ وَيَدَيْهِ مِنْ تُرَابِ الْمَشْرِقِ وَرِجْلَيْهِ مِنْ تُرَابِ

از خاک هند است و دو دست او از خاک مشرق است و دو پای او از خاک

الْمَغْرِبِ وَقَالَ وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا خَلَقَ اللّٰهُ

مغرب است و گفت وهب بن منبه رضی الله تعالیٰ عنهما که آفرید خدای

تَعَالٰى اٰدَمَ مِنَ الْاَرَاضِيِ السَّبْعِ فَرَاْسُهٗ مِنَ الْاُوْلٰى وَعُنُقُهٗ مِنَ

تعالیٰ آدم علیه السلام را از زمین های هفتگانه پس سر او از زمین اول است و گردن او از

الثَّانِيَةِ وَصَدْرُهٗ مِنَ الثَّالِثَةِ وَيَدَيْهِ مِنَ الرَّابِعَةِ وَظَهْرُهٗ وَ

زمین دوم است و سینه او از زمین سوم است و دو دست او از زمین چهارم است و پشت او و

بَطْنُهٗ مِنَ الْخَامِسَةِ وَفَخِذَيْهِ وَعَجُزُهٗ مِنَ السَّادِسَةِ وَسَاقَيْهِ

شکم او از زمین پنجم است و دو ران او و سرین او از زمین ششم است و دو ساق او

وَقَدَمَيهِ مِنَ السَّابِعَةِ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

و دو قدم او از زمین هفتم ست و در روایت دیگر گفت ابن عباس رضی الله تعالے عنه

خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ رَأْسَهُ مِنْ تُرَابِ الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَوَجْهَهُ مِنْ تُرَابِ

که آفرید خدا تعالے آدم علیه السلام را و سر او از خاک بیت المقدس ست و روی او از خاک

الْجَنَّةِ وَأَسْنَانَهُ مِنْ تُرَابِ الْكَوْثَرِ وَيَدَهُ الْيُمْنَى مِنْ تُرَابِ الْكَعْبَةِ وَيَدَهُ

جنت ست و دندان او از خاک کوثر ست و دست راست او از خاک کعبه ست و دست

الْيُسْرَى مِنْ تُرَابِ الْفَارِسِ وَرِجْلَيهِ مِنْ تُرَابِ الْهِنْدِ وَعَظْمَهُ مِنْ تُرَابِ

چپ او از خاک فارس ست و دو پای او از خاک هند ست و استخوان او از خاک

الْجَبَلِ وَعَوْرَتَهُ مِنْ تُرَابِ الْبَابِلِ وَظَهْرَهُ مِنْ تُرَابِ الْعِرَاقِ وَقَلْبَهُ

کوه ست و عورت او از خاک بابل ست و پشت او از خاک عراق ست و دل او

مِنْ تُرَابِ الْفِرْدَوْسِ وَلِسَانَهُ مِنْ تُرَابِ الطَّائِفِ وَعَيْنَيهِ مِنْ تُرَابِ

از خاک جنت فردوس ست و زبان او از خاک طائف ست و دو چشم او از خاک

حَوْضِ الْكَوْثَرِ فَلَمَّا كَانَ رَأْسُهُ مِنْ تُرَابِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ لَاجَرَمَ صَارَ

حوض کوثر ست پس هرگاه بود سر او از خاک بیت المقدس البته گشت سر

مَوْضِعَ الْعَقْلِ وَالْفِطْنَةِ وَالنُّطْقِ وَلَمَّا كَانَ وَجْهُهُ مِنْ تُرَابِ

جای عقل و زیرکی و گویایی و چون بود روی او از خاک

الْجَنَّةِ صَارَ مَوْضِعَ الْمَلَاحَةِ وَلَمَّا كَانَتْ أَسْنَانُهُ مِنْ تُرَابِ الْكَوْثَرِ

جنت گشت جای نمکینی و چون بودند دندانهای او از خاک کوثر

فَصَارَتْ مَوْضِعَ الْحَلَاوَةِ وَلَمَّا كَانَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى مِنْ تُرَابِ الْكَعْبَةِ

پس گشتند جای شیرینی و هرگاه بود دست راست او از خاک کعبه

فَصَارَتْ مَوْضِعَ الْمَعُونَةِ وَلَمَّا كَانَتْ ظَهْرُهُ مِنْ تُرَابِ الْعِرَاقِ فَصَارَتْ

پس گشت جای مدد و هرگاه بود پشت او از خاک عراق پس گشت

مَوْضِعَ الْقُوَّةِ وَلَمَّا كَانَتْ عَوْرَتُهُ مِنْ تُرَابِ الْبَابِلِ فَصَارَتْ مَوْضِعَ

جای قوة و هرگاه بود عورت او از خاک بابل پس گشت جای

الشهوة ولما كانت عظامه من تراب الجبل فصارت موضع الصلابة

شهوت وهرگاه بود استخوان او از خاک کوه پس گشت جای سختی

ولما كانت قلبه من تراب الفردوس فصار موضع الايمان ولما

وهرگاه بود دل او از خاک جنت فردوس پس گشت جای ایمان وهرگاه

كان لسانه من تراب الطائف فصار موضع الشهادة وجعل فيه

بود زبان او از خاک طائف پس گشت جای شهادت و آفرید خدا تعالی در آدم

تسعة ابواب سبعة في راسه وهي عيناه واذناه ومنخراه وفمه واثنين في

نه دروازه هفت در سر وست وآن دو چشم اوست و دو گوش اوست و دو سوراخ بینی او و دهن او است و دو در

بدنه وهي قبله ودبره وجمع الله تعالى الحواس في آدم عليه السلام البصر

بدن او و آن قبل او و دبر اوست و جمع کرد خدا تعالی حواس را در آدم علیه السلام دیدن

في العينين والسمع في الاذنين والشم في المنخرين والذوق في اللسان و

در دو چشم و شنیدن در دو گوش و بوئیدن در دو سوراخ بینی و چشیدن در زبان و

اللمس في اليدين والمشي في الرجلين ويقال لما اراد الله ان ينفخ الروح في

مس کردن در دو دست و رفتن در دو پای و گفته میشود که چون اراده کرد خدا تعالی که در دمد روح را در

آدم امر الروح ان يدخل من فيه ويقال من دماغه وهو الاصح فاستدارت

آدم امر کرد روح را که داخل شود از دهان او و گفته میشود از دماغ او و این صحیح تر است پس گشت روح

فيه مقدار مائتي عام ثم نزلت من الراس الى عينيه فنظر آدم الى نفسه فرأى

در دماغ مدت دو صد سال پس از آن فرود آمد از سر بسوی دو چشم او پس نظر کرد آدم بسوی نفس خود دید

كله طينا فلما بلغت الى اذنيه سمع تسبيح الملائكة ثم نزلت الى خيشومه

همه خود را گل پس چون رسید روح تا دو گوش او شنید تسبیح فرشتگان پس از آن فرود آمد روح تا سوراخ بینی او

فعطس قبل ان يفرغ من عطسه نزلت الروح الى فمه ولسانه فلقنه الحمد

پس عطسه کرد آدم پس پیش از آنکه فارغ شود از عطسه فرود آمد روح تا دهان او و زبان او پس آموخت خدا تعالی او را حمد

فقال الحمد لله فاجابه ربه يرحمك الله يا آدم ثم نزلت الى صدره فعجل

پس گفت آدم الحمد لله جواب داد او را رب او رحم کند ترا خدا تعالی ای آدم بعد از آن فرود آمد روح تا سینه وی پس تعجیل کرد

القيام فلم يمكنه وذلك قوله تعالى وكان الانسان عجولا ولما وصلت
آدم برخاستن پس قادر نشد بآن و این تعجیل انسان را بیان فرموده خدا تعالی و هست انسان شتابنده و چون رسید روح
الى جوفه اشتهى الطعام ثم انتشرت الروح في جسده كله فصار لحما ودما
بشکم آدم علیه السلام خواهش کرد طعام را پس پراگنده شد روح در بدن او همه پس شد گوشت و خون
وعروقا وعصبا ثم البسه الله تعالى لباسا من ظفر يزداد كل يوم حسنا فلما
و رگها و پیها پس از آن پوشانید او را خدا تعالی جامه از ناخن که زیاده میشد هر روز در خوبی پس چون
قارب الذنب بدل الله هذا الظفر بالجلد وبقيت منه بقية في الانامل
نزدیک شد آدم بگناه بدل کرد خدا تعالی این ناخن را بپوست و باقی ماند از آن قدر اندک در انگشتان او
ليذكر اول حاله فلما اتم الله تعالى خلقه ونفخ فيه الروح والبسه لباسا
تا که یاد کند اول حال خود را پس چون تمام کرد خدا تعالی پیدایش او را و دمید در وی روح را و پوشانید او را جامه
من لباس اهل الجنة ونور محمد صلى الله عليه وآله وسلم يلمع في جبهته كالقمر
از جامه اهل جنت و نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم میتافت در پیشانی او مانند ماهتاب
ليلة البدر ثم رفع راسه فحملته الملائكة على اعناقهم فقال الله تعالى لهم
شب چهاردهم پس از آن برداشت آدم سر خود را پس برداشتند او را فرشتگان بر گردنهای خود پس فرمود خدا تعالی مر فرشتگان را
طوفوا به في السموات ليرى عجائبها ثم ما فيها فيزداد يقينا فقالت الملائكة
بگردانید آدم را در آسمان های تا ببیند عجائب آسمان ها را آنچه که در آسمان است پس زیاده شود یقین پس گفتند فرشتگان
ربنا سمعنا واطعنا فحملته الملائكة على اعناقهم وطافوا في السموات
ای رب ما شنیدیم و فرمان بردیم پس برداشتند او را فرشتگان بر گردنهای خود و گشتند در آسمانها
مقدار مائتي عام ثم خلق له فرس من المسك الاذفر يقال لها ميمونة
مدت دوصد سال پس از آن آفریده شد برای وی اسپی از مشک تیز بوی که گفته میشود آن را میمونه
فلها جناحان من الدر والمرجان فركبها آدم واخذ جبرائيل بلجامها
و آن اسپ را دو پر اند از در و از مرجان پس سوار شد بر آن اسپ آدم و گرفت جبرائیل علیه السلام لگام او را
وميكائيل عن يمينه واسرافيل عن يساره وطافوا به في السموات
و میکائیل بود از جانب راست او و اسرافیل بود از جانب چپ او و گشتند با آدم در آسمانهاے

كلما هو يسلم على الملائكة فيقول السلام عليكم وهم يقولون عليك

هرگاه آدم سلام میکرد بر فرشتگان پس میگفت آدم سلام باد بر شما واو ایشان میگفتند بر تو

السلام ورحمة الله فقال الله تعالى يا آدم هذه تحيتك وتحية المؤمنين

سلام ورحمت خداتعالی پس فرمود خداتعالی ای آدم این سلام گفتن تحیت توست و تحیت مؤمنان است

من ذريتك فيما بينهم الى يوم القيمة باب في خلق الملائكة اعلم ان

از اولاد تو درمیان ایشان تا روز قیامت باب در بیان آفرینش فرشتگان بدانکه تحقیق

الله تعالى خلق الملائكة اربعا احدهم ميكائيل وثانيهم اسرافيل و

خداتعالی آفرید فرشته چهار را یکی از ایشان میکائیل است و دوم از ایشان اسرافیل

ثالثهم جبرائيل ورابعهم عزرائيل عليهم السلام وجعلهم سبب مواد الخلق

وسیوم از ایشان جبرائیل است وچهارم از ایشان عزرائیل است بر ایشان باد سلام وگردانید خداتعالی ایشانرا سبب مواد خلق

وتدبير العالم فجعل جبرئيل صاحب الوحي والرسالة وميكائيل صاحب

وتدبیر عالم پس گردانید جبرائیل را صاحب وحی وفرستادن نزد پیغمبران گردانید میکائیل صاحب

الامطار والارزاق وعزرائيل قابض الارواح واسرافيل صاحب القرن

بارش ها وروزی ها وگردانید عزرائیل را قبض کننده روح وگردانید اسرافیل را صاحب صور

قال ابن عباس ان اسرافيل سأل الله ان يعطيه قوة سبع سموات فاعطاه

گفت ابن عباس رض که تحقیق اسرافیل سوال کرد خداتعالی را که عطا کند او را قوت هفت آسمان پس عطا کرد او را

وقوة سبع ارضين فاعطاه وقوة الجبال فاعطاه وقوة السباع

وخواست قوت هفت زمین را پس داد او را وخواست قوت کوهها را پس داد او را وخواست قوت درندگان را

فاعطاه وقوة الثقلين فاعطاه وله اجنحة من لدن قدميه

پس داد او را وخواست قوت جن وانس را پس داد او را ومر اسرافیل را بالها اند از نزد دو قدم او

الى راسه شعور من الزعفران وفي كل شعرة الف الف وجه وفي كل

تا سر او موها اند از زعفران ودر هر موی هزار هزار روی است ودر هر

وجه الف الف فم وعلى كل فم الف الف لسان والافواه والالسنة كلها

روی هزار هزار دهان است ودر هر دهان هزار هزار زبان است ودهانها وزبانها همه

متغطاة بالاجنحة يسبح الله تعالى بكل لسان بالف الف لغة وخلق الله

پوشیده اند ببال ها تسبیح میگوید خدا تعالی را بهمه زبان ها بهزار هزار لغت وی آفرید خدا

تعالى من كل نفس ملكا يسبحون الله تعالى الى يوم القيمة وهم الملئكة

تعالی از هر نفس وی فرشته که تسبیح میکنند خدا تعالی را تا روز قیامت وایشان فرشتگان اند

المقربون وحملة العرش وكرام كاتبين وهم على صورة اسرافيل و

مقرب اند وبردارندگان عرش اند وکرام کاتبین اند وایشان برصورت اسرافیل اند

ينظر اسرافيل عليه السلام في كل يوم ثلث مرات الى جهنم فيذوب جسمه

نظر میکند اسرافیل علیه السلام در هر روز سه بار بدوزخ پس میگدازد بدن او

ويصير كوتر القوس ويبكي ويتضرع ولولا ان الله منع بكاءه ودموعه

ومیگردد مانند زه کمان ومیگرید وزاری میکند واگر نمی بود اینکه خدا تعالی منع میکرد گریه او و اشکهای او را

لامتلات الارض بدموعه ويصير الدنيا كطوفان نوح عليه السلام

هرآئینه پر میشد زمین باشکهای او وهمی شد دنیا مانند طوفان نوح علیه السلام

ولو ان دموعه ارسلت على اهل الدنيا لغرقت اهل الدنيا كما غرقوا في

واگر بتحقیق اشکهای وی فروگذاشته شوند بر اهل دنیا هر آئینه غرق شوند اهل دنیا چنانچه غرق شده بودند در

الطوفان ومن عظمته انه لو صب ماء جميع البحور والانهار على راسه

طوفان نوح واز کلانی وی است اسرافیل است اینکه اگر ریخته شود آب همه دریاها و جویها بر سر وی

ما وقعت قطرة على الارض واما ميكائيل عليه السلام فخلقه الله

نخواهد افتاد یکقطره بر زمین و هر چه میکائیل علیه السلام است پس آفرید او را خدا تعالی

بعد اسرافيل بخمسمائة عام ومن راسه الى قدمه شعور من الزعفران

بعد از اسرافیل به پنج صد سال واز سر او تا قدم او مویها اند از زعفران

واجنحة من الزبرجد وعلى كل شعر الف الف وجه في كل وجه الف الف

وبالها اند از زبرجد ... وبر هر موئی هزار هزار روی است ودر هر روئی هزار هزار

عين وفم وفي كل فم الف الف لسان وعلى كل لسان الف الف لغة و

چشم است ودهان است ودر هر دهان هزار هزار زبان ودر هر زبان هزار هزار لغت است و

بكل عين تبكي رحمة على المذنبين من المؤمنين وبكل لسان

بهر چشم ایستاده برای رحم کردن بر گنهکاران از مومنان و بهر زبان

يستغفر الله تعالى ويقطر من كل عين سبعون الف قطرة فيخلق الله

آمرزش میخواهم از خدا تعالی و میچکد از هر چشم وی هفتاد هزار قطره پس می‌آفرید خدا تعالی

من كل قطرة ملكا على صورة ميكائيل يسبحون الله تعالى الى يوم القيمة

از هر قطره فرشته بر صورت میکائیل که تسبیح میخوانند خدا تعالی را تا روز قیامت

وانما هم روحانيون واما صورة ملك الموت فمثل صورة اسرافيل

و تا مهای ایشان روحانیون ست و هر چه صورت ملک الموت ست پس مانند صورت اسرافیل ست

في الوجوه والالسنة والاجنحة باب في تخليق الموت قد جاء في

در رویها و زبانها و بال ها باب در بیان آفریدن مرگ به تحقیق آمد در

الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما خلق الله تعالى الموت حجبه

حدیث بی سند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که چون آفرید خدا تعالی مرگ را پوشید اورا

الله من الخلائق بالف الف حجاب وعظمته اكبر من السموات والارضين

خدا تعالی از مخلوق هزار هزار پرده و کلانی وی کلان ست از آسمان ها و زمین ها

ولقد شد بسبعين الف سلسلة طول كل سلسلة مسيرة الف عام

و به تحقیق بسته شده مرگ بهفتاد هزار زنجیر که درازی هر زنجیر مقدار مسافت هزار سال

لا يقربونه الملائكة ولا يعلمون مكانه ويسمعون صوته من كل

نزدیک نمیشدند اورا فرشتگان و نمیدانستند فرشتگان جای اورا و میشنیدند آواز اورا از هر

حول فلا يدرون ما هو الى وقت آدم فلما خلق الله تعالى آدم وسلط

طرف و نمیدانستند که چه چیز ست او تا وقت آدم علیه السلام چون آفرید خدا تعالی آدم را و مسلط کرد

ملك الموت عليه فقال ملك الموت يا رب ما الموت فامر الله تعالى

ملک الموت را بر آدم پس گفت ملک الموت ای رب چیست موت پس امر کرد خدا تعالی

الحجب ان تنكشف فانكشفت حتى رآه ملك الموت فقال الله تعالى

پرده ها را [illegible] دور شوید پس دور شدند پرده ها از مرگ تا آنکه دید اورا ملک الموت پس فرمود خدا تعالی

لِلْمَلٰئِکَةِ قِفُوْا وَانْظُرُوْا اِلٰی هٰذَا الْمَوْتِ فَوَقَفَتِ الْمَلٰئِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ

مر فرشتگان را بایستید و نظر کنید بسوی این مرگ پس استادند فرشتگان همه ایشان تمام

وَقَالَ لِلْمَوْتِ طِرْ عَلَیْهِمْ بِالْاَجْنِحَةِ کُلِّهَا وَافْتَحْ اَعْیُنَکَ کُلَّهَا فَلَمَّا طَارَ الْمَوْتُ

و فرمود خدا تعالی مرگ را بپر برایشان بر بالهای تمام و بکشای چشمهای خود را همه پس چون پرید مرگ

وَنَظَرَتِ الْمَلٰئِکَةُ فَخَرَّتْ کُلُّهُمْ مُغْشِیًّا عَلَیْهَا اَلْفَیْ عَامٍ فَلَمَّا اَفَاقُوْا قَالُوْا

و نظر کردند فرشتگان را بوی پس افتادند همه ایشان بیهوش شده بروی دو هزار سال پس چون بیهوش آمدند گفتند

رَبَّنَا اَخَلَقْتَ اَعْظَمَ مِنْ هٰذَا خَلْقًا فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَنَا خَلَقْتُهٗ وَاَنَا اَعْظَمُ مِنْهُ

ای رب ما آیا آفریدی بزرگتر ازاین خلق را پس فرمود خدا تعالی که من آفریدم او را و من بزرگترم ازوی

وَقَدْ یَذُوْقُ مِنْهُ کُلُّ خَلْقٍ وَقَالَ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی یَا عِزْرَائِیْلُ قَدْ سَلَّطْتُكَ

و بتحقیق بچشند ازوی هر مخلوق و فرمود حق سبحانه و تعالی ای عزرائیل بتحقیق مسلط کردم ترا

عَلَیْهِ فَقَالَ یَا اِلٰهِیْ بِاَیِّ قُوَّةٍ اٰخُذُهٗ فَاِنَّهٗ عَظِیْمٌ فَاَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰی قُوَّةً

بر وی پس گفت ای خدای من بکدام قوت بگیرم او را که بتحقیق وی بزرگ کلان ست پس داد او را خدا تعالی قوت

ثُمَّ اَخَذَهٗ مَلَكُ الْمَوْتِ فَسَکَنَ الْمَوْتُ فَقَالَ الْمَوْتُ یَا رَبِّ ائْذَنْ لِیْ حَتّٰی اُنَادِیَ

پس ازان گرفت او را ملک الموت پس آرام کرد مرگ پس گفت مرگ ای رب من اذن ده مرا تا که ندا کنم

فِی السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ مَرَّةً ثُمَّ اَذِنَ لَهٗ فَنَادَی الْمَوْتُ بِاَعْلٰی صَوْتٍ اَنَا الْمَوْتُ

در آسمان و در زمین یکبار پس ازان اذن داد او را پس ندا کرد مرگ به بلند آواز من مرگم

الَّذِیْ اُفَرِّقُ بَیْنَ کُلِّ حَبِیْبٍ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِیْ اُفَرِّقُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجَتِهٖ اَنَا الْمَوْتُ

آنکه جدای میکنم میان هر دوست من آن مرگم که جدای میکنم میان مرد و زن او من آن مرگم

الَّذِیْ اُفَرِّقُ بَیْنَ الْبَنَاتِ وَالْاُمَّهَاتِ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِیْ اُفَرِّقُ بَیْنَ الْاَبْنَاءِ وَ

که جدای میکنم میان دختران و مادران من آن مرگم که جدای میکنم میان پسران و پدران

الْاٰبَاءِ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِیْ اُفَرِّقُ بَیْنَ الْقَوِیِّ وَالضَّعِیْفِ مِنْ بَنِیْ اٰدَمَ اَنَا الْمَوْتُ

من آن مرگم که جدای میکنم میان قوی و ضعیف از بنی آدم من آن مرگم

الَّذِیْ اُفَرِّقُ بَیْنَ الْاِخْوَةِ وَالْاَخَوَاتِ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِیْ خَرَّبْتُ الدُّوْرَ وَالْقُصُوْرَ اَنَا الْمَوْتُ

که جدای میکنم میان خواهران و برادران من آن مرگم که خراب کنم خانها و کوشکها را من آن مرگم

الذی اهلکم ولو کنتم فی بروج مشیدة ولم یبق مخلوق الا یذوق

که هلاک کنم شما را اگرچه باشید در برجهای محکم و باقی نماند هیچ مخلوق مگر که خواهد چشید

منی فاذا نزل الموت علی میت قام بین یدیه علی صورته ثم یقول النفس من

از من پس چون فرود آید مرگ بر مرده بایستد پیش روی او بر صورت خود پس از آن گوید نفس مرگ را

انت وما تریدین قال انا الموت الذی اخرجک من الدنیا واجعل اولادک یتامی

تو کیستی و چه میخواهی گوید من آن مرگم که بیرون کنم ترا از دنیا و گردانم اولاد ترا یتیم

وزوجتک ارملة ومالک موروثا بین ورثتک التی لا تحبهم ولا یحبونک

و زن ترا بیوه و مال ترا میراث کرده شده میان وارثان تو که دوست نداری ایشان را و دوست ندارند

فی حال حیوتک فان تقدم لنفسک خیر الیوم جاءت الیک ولم ینفعک

ایشان در حال زندگی تو پس اگر پیش فرستاده برای نفس خود عمل نیک امروز آمد بسوی تو و نفع نرساند ترا

الخیر بعدک فاذا سمعت النفس من الموت حول وجهها الی الحائط فتری

کار نیک بعد از تو پس چون بشنود نفس این کلام را از مرگ بگرداند روی خود را بسوی دیوار پس بیند

الموت قائما بین یدیها فتحول وجهها الی الجانب الاخری فتری الموت

مرگ را استاده پیش روی خود پس گرداند روی خود بجانب دیگر پس بیند مرگ را

قائما بین یدیها فقال الموت الم تعرفنی انا الموت الذی قبضت

استاده پیش روی خود پس گوید مرگ آیا نمی شناسی مرا من آن مرگم که قبض کردم

روح والدیک وانت تنظر الیهما ولم تنفعهما الیوم اخذ روحک

روح مادر و پدر ترا و تو میدیدی بسوی ایشان و هیچ نفع نرسانیدی بایشان امروز بگیرم روح ترا

حتی ینظر اولادک الیک ولا ینفعونک وانا الموت الذی قد افنیت

تا که ببینند اولاد تو بسوی تو و نفع نخواهند رسانید ترا و من آن مرگم که تحقیق فنا کردم

القرون الماضیة قد کانت اکثر قوة منک ثم یقول له الموت وکیف

اهل قرنهای گذشته را که بود تحقیق ایشان زیاده تر در قوت از تو پس از آن گوید او را مرگ که چگونه

رأیت الدنیا فیقول انها غدارة ثم یسئل الله تعالی الدنیا

دیدی دنیا را پس گوید دیدم دنیا را غدر کننده پس بعد از آن بپرسد خدا تعالی دنیا را

على صورة عجوزة فتقول الدنيا يا عاصي اما تستحيي انت اذنبت في ولم

بر صورت پیر زن پس گوید دنیا ای گنهگار آیا حیا نمیکنی تو گناه کردی تو در من و باز

تمنع عن المعاصي انك طلبتني وانا ما طلبتك حتى انك لا تفرق الحلال

نداشتی خود را از گناه ها بتحقیق تو طلب کردی مرا و من طلب نکردم ترا تا آنکه بتحقیق تو فرق نمیکردی حلال را

من الحرام ظننت انك لا تفارق الدنيا فانا برئ منك ومن عملك

از حرام گمان داشتی تو جدا نمیشوی از دنیا پس من بیزارم از تو و از عمل تو

ويرى ماله قد وقع في يد غيره فيقول المال يا عاصي انك قد

و بیند مال خود را که بتحقیق افتاده در دست دیگرے پس گوید مال ای عاصی بتحقیق تو

كسبتني بغير حق ولا تصدقتني على الفقراء والمساكين اليوم وقعت في

کسب کردی مرا بغیر حق شرعی و صدقه نکردی مرا بر فقیران و مسکینان امروز افتادم در

يد غيرك وهو قوله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله

دست غیر تو و گواه این فرموده خدا تعالی است روزیکه نفع نکند کسی را مال و نه پسران مگر کسیکه آمد نزد خدا تعالی

بقلب سليم فيقول يا رب ارجعني لعلي اعمل صالحا فيما تركت فيقول الله

با دل سلامت از گناه پس گوید آن محتضر ای رب من باز گردان مرا شاید که عمل صالح کنم در آنچه ترک کرده ام عمل صالح پس گوید خدا

تعالى اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون ولن يؤخر

تعالی چون آید اجل ایشان تاخیر نکنند از آن یکساعت و نه تقدیم کنند و هرگز موخر نکند

الله نفسا اذا جاء اجلها ثم اخذ روحه ان كان مؤمنا فعلى السعادة

خدا تعالی هیچکس را چون آید اجل او پس از آن بگیرد ملک الموت روح او را اگر باشد مومن پس بر نیکبختی بمیرد

وان كان منافقا فعلى الشقاوة وهو قوله تعالى كلا ان كتاب الابرار

و اگر باشد منافق پس بر بدبختی بمیرد و آن فرموده خدا تعالی است حقا که بتحقیق اعمال نامه نیکان

لفي عليين كلا ان كتاب الفجار لفي سجين باب في ذكر ملك

هر آیینه در علیین است حقا که بتحقیق اعمال نامه بدکاران هر آیینه در سجین است باب در ذکر ملک الموت

الموت انه كيف يأخذ الارواح ذكر في كتاب السلوى عن مقاتل بن

که وی چگونه میگیرد ارواح ذکر شده در کتاب سلوی از مقاتل بن

سليمان رحمه الله ان ملك الموت كان له سرير في السماء السابعة

سلیمان رحم کنه وی را خدا تعالی که بتحقیق ملک الموت هست وی را تختی در آسمان هفتم

ويقال في السماء الرابعة خلقه الله من نور وله سبعون الف قائمة وله

و گفته میشود که آن تخت در آسمان چهارم است آفریده او را خدا تعالی از نور و آن تخت را هفتاد هزار پای است و او را

اربعة اجنحة مملوء جميع جسده بالعيون والالسنة بقدر خلقه من

چهار بال است و پر است تمام بدن او به چشمها و زبانها بقدر همه مخلوق از

الآدمي والطيور والسباع وليس احد من هذه المخلوقات من الآدمي والطيور

آدمیان و مرغان و درندگان و هیچ یک از این مخلوقات از آدمیان و مرغان

والوحوش وكل ذي روح الا وله في جسده وجه وعين ويد يبعثهم فيلحقه

و حیوانات وحشی و هر صاحب روح مگر که ملک الموت را در بدن او روی است و چشم است و دست تا این که هر مخلوق را بگیرد

بذلك وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان ملك الموت له ستة اوجه وجه

روح او را بآن و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که بتحقیق ملک الموت را شش روی است یک روی پیش او

بين يديه ووجه وراء ظهره ووجه عن يمينه ووجه عن يساره ووجه على راسه

و یک روی پس پشت دارد و یک روی از جانب راست دارد و یک روی از جانب چپ دارد و یک روی بر سر دارد

ووجه تحت قدميه قيل يا رسول الله لم تلك الوجوه فقال صلى الله عليه

و یک روی زیر دو پای دارد گفته شد ای رسول الله برای چیست این رویهای ملک الموت پس فرمود صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم اما الوجه الذي عن يمينه فيقبض به ارواح اهل المشرق و

وآله وسلم هر چه آن روی که از جانب راست اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل مشرق را و

اما الوجه الذي عن يساره فيقبض به ارواح اهل المغرب واما الوجه الذي

هر چه آن روی که از جانب چپ اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل مغرب را و هر چه آن روی که

وراء ظهره فيقبض به ارواح اهل الكبائر واهل النار واما الوجه الذي بين

پس پشت اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل کبائر را و اهل دوزخ را و هر چه آن روی که در پیش

يديه فيقبض ارواح المؤمنين والمؤمنات من امتي واما الوجه الذي

دارد پس قبض میکند ارواح مردان مؤمنین و زنان مؤمنات از امت من و هر چه آن روی که

عَلَىٰ رَأْسِهِ فَيَقْبِضُ بِهِ أَرْوَاحَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَمَّا الْوَجْهُ الَّذِي تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَيَقْبِضُ

بر سر اوست پس قبض میکند بدان ارواح اہل آسمان را و ہرچہ آن روی او کہ زیر قدمہای اوست پس قبض میکند

أَرْوَاحَ الْجِنِّ وَيُقَالُ فَيَأْخُذُ بِتِلْكَ الْيَدِ رُوحَهُ وَيَنْظُرُ بِالْوَجْهِ الَّذِي يُحَاذِيهِ

ارواح جن را و فرمود آنحضرت پس میگیرد ملک الموت بآن دست روح او را و می بیند آن روی کہ در برابر اوست

وَكَذَلِكَ يَقْبِضُ بِهَا أَرْوَاحَ الْمَخْلُوقِينَ فِي كُلِّ مَكَانٍ فَإِذَا مَاتَتْ نَفْسٌ حَيَّةٌ فِي الدُّنْيَا

همچنین قبض میکند بدان ارواح ہمہ مخلوق را در ہر جائی پس چون بمیرد نفس کسی در دنیا

ذَهَبَ عَيْنٌ مِنْ جَسَدِهِ وَيُقَالُ إِنَّ لَهُ أَرْبَعَةَ أَوْجُهٍ الْأَوَّلُ مِنْ قُدَّامِهِ وَالثَّانِي

ہر دو چشمی از بدن ملک الموت و گفتہ میشود کہ ملک الموت را چہار روی است اول در پیش اوست و دوم

عَلَىٰ رَأْسِهِ وَالثَّالِثُ عَلَىٰ ظَهْرِهِ وَالرَّابِعُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَيَأْخُذُ أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ

بر سر اوست و سوم بر پشت او و چہارم زیر دو قدم اوست پس میگیرد ارواح پیغمبران

وَالْمَلَائِكَةِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي عَلَىٰ رَأْسِهِ وَأَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي مِنْ قُدَّامِهِ

و فرشتگان را از آن روی کہ بر سر دارد و میگیرد و ارواح مومنین را آن روی کہ در پیش دارد و میگیرد

وَأَرْوَاحَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَأَرْوَاحَ الشَّيَاطِينِ وَالْجِنِّ مِنَ الْوَجْهِ

و ارواح کافران از روی کہ پس پشت دارد و میگیرد و ارواح شیاطین و جنات را از روی

الَّذِي تَحْتَ قَدَمَيْهِ وَإِحْدَىٰ رِجْلَيْهِ عَلَىٰ جِسْرِ جَهَنَّمَ وَالْأُخْرَىٰ عَلَىٰ سَرِيرِ الْجَنَّةِ

کہ زیر دو قدم دارد و یک پای ملک الموت بر پل دوزخ است و پای دیگرش بر تخت جنت است

وَيُقَالُ مِنْ عَظَمَتِهِ لَوْ صُبَّ مَاءُ جَمِيعِ الْبُحُورِ وَالْأَنْهَارِ عَلَىٰ رَأْسِ مَلَكِ الْمَوْتِ

و گفتہ میشود از کلانی ملک الموت کہ اگر ریختہ شود آب تمام دریاہا و جویہا بر سر ملک الموت

مَا وَقَعَتْ قَطْرَةٌ عَلَى الْأَرْضِ وَيُقَالُ إِنَّ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا فِي جَنْبِ مَلَكِ

نخواہد افتاد یک قطرہ بر زمین و گفتہ میشود کہ بہ تحقیق تمام دنیا در پہلوی ملک الموت

الْمَوْتِ كَخِوَانٍ قَدْ وُضِعَ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ قَدْ وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْ رَجُلٍ لِيَأْكُلَهُ

مانند یک خوانچہ است کہ نہادہ باشد برای ہر چیز و نہادہ شود آن خوانچہ پیش روی کسی تا کہ خورد آنرا

فَيَأْكُلُ مَا شَاءَ فَكَذَلِكَ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي الْخَلَائِقِ يُقَلِّبُ مَلَكُ الْمَوْتِ الدُّنْيَا

پس میخورد از آنچہ خواہد پس ہمچنین ملک الموت در جمیع مخلوق میگرداند ملک الموت دنیا را

في راحته كما يقلب الرجل درهما ويقال لا ينزل ملك الموت الا الى

در کف دست خود چنانچه میگرداند کسی درهم را گفته میشود که فرود نمی آید ملک الموت مگر بسوی

الانبياء والرسل عليهم السلام وله لقبض ارواح السباع والبهائم اعوان ويقال

پیغمبران و رسولان بر ایشان باد سلام و برای او قبض کردن ارواح درندگان و چارپایان مددگاران اند و گفته میشود

ان الله تعالى اذا افنى الخلق كله من الناس وغيره ينطمس العيون التي على جسد

که بتحقیق خدا تعالی چون فنا کند مخلوق را همه از مردمان و غیر آن ناپدید میشود چشمهای که بر بدن

ملك الموت كلها ويبقى ثمانية لثمانية يقال هي جبرائيل واسرافيل

ملک الموت همه آن و باقی میمانند هشت چشم او برای هشت کس گفته میشود که آن چهار کس جبرائیل و اسرافیل

وعزرائيل وميكائيل واربعة من حملة العرش عليهم السلام وفيها معرفة

و عزرائیل و میکائیل و چهار اند از بردارندگان عرش بر ایشان باد سلام و در وی شناختن

انتهاء الاجال فيقال ان ملك الموت اذا ارتفع اليه نسخة الموت والمرض يقول

وقت تمام شدن اجلها است پس گفته میشود که بتحقیق ملک الموت چون برداشته شود بسوی او موت و مرض گوید

الهي وسيدي متى اقبض روح العبد وعلى اي حال وهيئة ارفع

ای معبود من و پیشوای من کدام وقت قبض کنم روح بنده ترا و بر کدام حال و صورت بر دارم او را

يقول الله تعالى يا ملك الموت هذا علم غيبي لا يطلع عليه احد غيري

گوید خدا تعالی ای ملک الموت این علم غیب من است اطلاع ندارد بر وی کسی بجز من

ولكن اعلمك اذا جاء وقته واجعل لك علامات تقف عليها وان

و لکن بیاموزم ترا چون آید وقت او و گردانم برای تو نشانها که واقف خواهی شد بر آن ساعت مرگ و انست بتحقیق

الملك الذي هو موكل على الانفاس يأتي اليك فيقول تمت انفاس

آن فرشته که او مسلط است بر دمها می آید نزد تو پس گوید تمام شد دمهای

فلان بن فلان والملك الذي هو موكل على الارزاق والاعمال يقول

فلان ابن فلان و آید آن فرشته که او مسلط است بر روزیها و عملها نزد تو گوید

تم رزقه وعمله فان كان من السعداء يتبين على اسمه الذي هو مكتوب

تمام شد رزق او و عمل او پس اگر باشد از نیکبختان ظاهر شود بر نام او که نوشته شده است

في صحيفة التي عند ملك الموت خط من النور حول اسمه فان

در صحیفه که آن نزد ملک الموت است خطے از نور گرداگرد نام او واگر

كان من الاشقياء تبين خط من السواد ثم لا يعلم ملك الموت

باشد آنکس از بدبختان ظاهر شود خطے از سیاہی پس از آن تمام نمیشود ملک الموت را

علم بذلك حتى يسقط عليه ورقته من الشجرة التي تحت العرش مكتوب

علم باین علامات تا آنکه می افتد بروی یک برگ از درختے که آن زیر عرش است ونوشته شده

عليها اسمه فحينئذ يقبض روحه وروي عن كعب الاحبار ان الله تعالى

بر آن درخت نام آنکس پس درین وقت قبض میکند ملک الموت روح او را و روایت شده از کعب احبار که بتحقیق خدا تعالی

خلق شجرة تحت العرش عليها اوراق بعدد كل الخلائق فاذا انقضى

آفرید درختے را زیر عرش که بر آن درخت ورقهاست بشمار همه مخلوق پس چون تمام شود

اجل العبد وبقي له من عمره اربعون يوما سقطت ورقته فيقع على حجر

اجل بنده وباقی باند مر او را از عمر او چهل روز می افتد ورق او پس می افتد آن ورق

عزرائيل فيطلع فامر بقبض روح صاحبها وبعد ذلك يسمونه

در کنار عزرائیل پس مطلع میشود عزرائیل برین سبب پس امر میکند بقبض کردن روح صاحب آن ورق و بعد از آن نام می‌نهند او را

ميتا في السماء وهو حي على وجه الارض اربعون يوما ويقال ان ميكائيل

مرده در آسمان وحال آنکه زنده می باشد بروے زمین چهل روز وگفته میشود که بتحقیق میکائیل

عليه السلام يأتي على ملك الموت بصحيفة من عند الله فيها اسم من

علیه السلام می آید بر ملک الموت بیک ورقے از نزد خدا تعالی که دران ورق نام آنکه

امر بقبض روحه والموضع الذي يقبض فيه والسبب الذي يقبض

میباشد که امر کرده شده ملک قبض کردن روح او و آنجا که قبض کرده شود دران وآن سببے که قبض کرده شود

روحه عليه وذكر ابو الليث السمرقندي رحمة الله عليه تنزل

روح او بر آن سبب و ذکر کرد ابو اللیث سمرقندی رحمت کند خدا تعالی بر وے که نازل میشود

قطرتان من تحت العرش على اسم صاحبه احدهما خضراء والاخرى

دو قطره از زیر عرش بر نام صاحب آن نام که از آن دو قطره سبز میباشد دیگرے

بفنائه فاذا وقعت مقبضة على اي اسم كان عرف انه شقي واذا

پس چون واقع شود قبض او بر هر نام که باشد شناخته شود آنکه بتحقیق وی بدبخت است و چون

وقعت ببنائه على اي اسم كان عرف انه سعيد واما معرفة الموضع

واقع شود نظر وی سفید بر هر نام که باشد شناخته شود آنکه بتحقیق نیکبخت است و اما شناختن آنجای

الذي يموت فيه فيقال ان الله تعالى خلق ملكا موكلا بكل مولود

که می میرد آنکس در آنجا پس گفته میشود که بتحقیق خدا تعالی آفرید فرشته که مسلط است بهر زائیده و شده

يقال له ملك الارحام فاذا ولد مولود امر الله ان يذر في النطفة

گفته میشود و آن فرشته را فرشته رحم‌ها پس چون زاید مولود امر کند خدا تعالی این فرشته را این که بپاشد در نطفه

التي في رحم امه من تراب الارض التي يموت عليها فيدور العبد حيث ما

که آن در رحم مادر وی است از خاک آن زمینیکه خواهد مرد بر آن پس میگردد آن بنده هر جائی که

يدور حتى يعود الى موضع رفع تربة تلك النطفة منه فيموت

میگردد تا آنکه رجوع میکند با آنجائیکه برداشته شده خاک آن نطفه از آنجا پس میرد

فيها وعلى هذا ايماء قوله تعالى قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين

در آنجا و براین امر دلالت میکند قول خدا تعالی بگو اگر باشید شما در خانهای خود هر آینه بیرون آیند آنکه

كتب عليهم القتل الى مضاجعهم وعلى هذا حكى ان ملك الموت كان

نوشته شده بر ایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه ایشان و بنابراین حکایت شده که بتحقیق ملک الموت بود

يظهر في الزمن الاول فدخل يوما على سليمان بن داود عليهما السلام

که ظاهر میشد در زمان اول پس داخل شد روزی بر سلیمان پسر داود بر ایشان باد سلام

فاحد النظر في شاب عنده فارتعد الشاب منه فلما غاب ملك الموت

پس تیز کرد دیدن را در جوانی که نزد سلیمان بود پس بلرزید آن جوان از ملک الموت پس چون رفت ملک الموت

قال الشاب يا نبي الله اريد ان تامر الريح لتحملني الى الصين فامر

گفت آن جوان ای پیغمبر خدا میخواهم امر کنی باد را تا که بر داشته برد مرا بسوی چین پس امر کرد

سليمان الريح فحملته الى الصين فجاء ملك الموت الى سليمان فسأله

سلیمان باد را پس برداشته برد او را بسوی چین پس آمد ملک الموت به سلیمان علیه السلام پس سوال کرد سلیمان

فمن سبب نظره الى الشاب فقال اني امرت ان اقبض روحه في ذلك

از سبب نیز دیدن وی بان جوان پس گفت ملک الموت بتحقیق من مامور شده ام بآنکه قبض کنم روح او را در آن

اليوم بالصين فرأيته عندك فعجبت من ذلك فاخبره سليمان

روز به چین پس دیدم او را نزد تو پس تعجب کردم از آن پس خبر کرد او را سلیمان

بقصته كيف سألني ان امر الريح لتحمله الى الصين فقال ملك الموت

بقصه آن جوان که چگونه سوال کرد مرا آنکه امر کنم باد را تا برداشته ببرد او را بچین پس گفت ملک الموت

انا قد قبضت روحه في ذلك اليوم بالصين وفي خبر آخر يقال ان

که من بتحقیق قبض کردم روح او در آن روز به چین و در حدیث دیگر چنین گفته میشود که بتحقیق

لملك الموت اعوانا يقومون بقبض الارواح الا ترى انه روي ان

ملک الموت را مددکنندگانند که اقامت کنند به قبض نمودن ارواح آیا نمی بینی که بتحقیق روایت شده که

رجلا القي على لسانه اللهم اغفر لي ولملك الشمس فاستاذن هذا

شخصی انداخته شده بود بر زبان وی اینکه میگفت ای الله بیامرز مرا و فرشته آفتاب را پس اذن خواست این

الملك ربه في زيارته فلما نزل عليه قال له انك تكثر الدعاء لي

فرشته آفتاب از رب خود در زیارت کردن این شخص پس چون فرود آمد این فرشته بر این شخص گفت این شخص را که تو بسیار دعا میکنی مرا

فما حاجتك قال حاجتي اليك ان تحملني الى مكانك وتسأل عن ملك

پس چیست حاجت تو گفت حاجت من بتو این است که برداری بسوی مکان تو و سوال کنی از ملک

الموت ان يخبرني باقتراب اجلي فحمله واقعده في مقعده من

الموت اینکه خبر کند مرا به نزدیک شدن اجل من پس برداشت فرشته آفتاب آن شخص را و نشانید او را در جای نشستن خود از

الشمس ثم صعد الى ملك الموت وذكر له ان رجلا من بني آدم القي

آفتاب پس بالا رفت آن فرشته بسوی ملک الموت گفت او را که بتحقیق شخصی از بنی آدم انداخته شده بود

على لسانه ان يقول كلما صلى اللهم اغفر لي ولملك الشمس وقد طلب

بر زبان وی اینکه میگفت بر وقت که نماز خواندی ای الله بیامرز مرا و فرشته آفتاب را و بتحقیق خواست

مني ان اطلب منك ان تعلمه اجله متى قرب ليستعد له فنظر ملك

از من که طلب کنم از تو اینکه خبر کنی او را به اجل او که نزدیک شود تا آماده شود برای او پس دید ملک

الموت في كتابه فقال هيهات ان لصاحبك شأنا عظيما وهو انه

الموت در کتاب خود پس گفت بعید است به تحقیق رفیق ترا شانی عظیم است و آن اینست که تحقیق

لا يموت حتى يجلس مجلسك من الشمس فقال قد جلس مجلسي منها

وی نمیرد تا آنکه بنشیند در جای نشستن ترا از آفتاب پس گفت آن فرشتهٔ آفتاب که تحقیق نشست در جای نشستن من

فقال ملك الموت توفته رسلنا على ذلك وهم لا يفرطون وانما

پس گفت ملک الموت میرانیدند او را فرستادگان ما بر آنجا و ایشان تقصیر نکنند و لیکن

انتهاء آجال البهائم والطيور ففي الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله و

تمام شدن اجلهای چارپایان و مرغان پس در حدیث از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

سلم انه قال آجال البهائم كلها في ذكر الله تعالى فاذا تركوا ذكر

که به تحقیق فرمود اجلهای چارپایان همه در یاد کردن خدا تعالی است پس چون ترک کنند ذکر

الله قبض الله ارواحهم وليس لملك الموت من ذلك شيء وقد تبين ان

خدا تعالی را قبض کند خدا تعالی ارواح ایشان را و نیست مر ملک الموت را از قبض کردن ارواح اینها چیزی و به تحقیق ظاهر شد

الله تعالى هو قابض الارواح وانما اضيف الى ملك الموت كما اضيف

خدا تعالی اوست قبض کنندهٔ ارواح و جز این نیست که نسبت کرده شده قبض کردن ارواح به ملک الموت چنانکه نسبت کرده شده

القتل الى القاتل والموت الى الامراض ويدل على هذا قوله تعالى

قتل بسوی قاتل و نسبت کرده شده با امراض و بر این امر دلالت کند قول سبحانه خدا تعالی

الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك

می میراند نفس ها را در وقت موت آنها و می میراند آن نفسها را که نمرده در وقت خواب آنها پس باز دارد آنها را

التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ان في ذلك

که حکم کرده بر آنها بمردن و می فرستد آن دیگر را که در وقت خواب قبض کرده بود تا اجل مقرر شده به تحقیق در آنچه گفتیم

لآيات لقوم يتفكرون باب في ذكر جواب الروح وفي الخبر ان

هر آینه نشانهاست مر آن قومی را که فکر کنند باب فی ذکر جواب روح در خبرست که به تحقیق

ملك الموت اذا اراد قبض الروح يقول الروح لا اطيعك مالم

ملک الموت چون اراده کند قبض کردن روح را گوید روح فرمان برداری نکنم ترا تا وقتیکه

يأمر الله تعالى بذلك فيقول ملك الموت من الله تعالى بذلك
امر کند خدا تعالی بر آن پس گوید ملک الموت امر کرده مرا خدا تعالی بدین قبض کردن تو

فيطلب الروح منه العلامة والبرهان فيقول الروح ان ربي
پس طلب کند روح از ملک الموت علامت را و دلیل را پس گوید روح بتحقیق پروردگار من

خلقني وادخلني في جسدي ولم تكن عنده ذلك فالان تريد ان
آفریده مرا و داخل کرد مرا در بدن من و نبودی تو نزد او آن وقت پس الحال میخواهی اینکه

تأخذني فيرجع ملك الموت الى الله تعالى فيقول ان عبدك يقول
قبض کنی مرا پس رجوع کند ملک الموت بسوی خدا تعالی و گوید بتحقیق بنده تو میگوید

كذا وكذا ويطلب البرهان فيقول الله تعالى صدق روح عبدي
چنین و چنین و طلب میکند دلیل را پس گوید خدا تعالی راست گفته روح بنده من

يا ملك الموت اذهب الى الجنة وخذ تفاحة وعليها اسمي مكتوب و
ای ملک الموت برو بسوی جنت و بگیر یک سیب که بر آن نام من نوشته باشد و

ارها روح عبدي فيذهب ملك الموت فياخذها وعليها مكتوب
بنما آن سیب را بروح بنده من پس میرود ملک الموت بجنت پس بگیرد آن سیب و بر آن نوشته باشد

بسم الله الرحمن الرحيم ويريها فاذا رآه روح العبد يخرج مع
بسم الله الرحمن الرحیم و بنماید آن سیب روح را پس چون ببیند آن سیب روح بنده بیرون آید از

النشاط باب في ذكر جواب الاعضاء وفي الخبر اذا اراد الله
بدن بخوشی باب در ذکر جواب اعضاء و در حدیث است که چون اراده کند خدا

تعالى قبض روح عبده يجيئ ملك الموت من قبل الفم ليقبض روحه
تعالی قبض کردن روح بنده را میاید ملک الموت از طرف دهان تا قبض کند روح او را

منه فيخرج الذكر من فمه ويقول لا سبيل لك في هذه الجهة
از طرف دهان پس بیرون می آید ذکر از دهان او و گوید ذکر نیست راه ترا در این جهت

وانما جرى فيه ذكر ربي فيرجع ملك الموت الى الله تعالى
و جز این نیست که جاری در این دهان ذکر رب من پس رجوع میکند ملک الموت بسوی خدا تعالی

ويقول يا رب ان عبدك يقول كيت وكيت فيقول الله تعالى

وگوید ای رب من بتحقیق بندهٔ تو میگوید چنان و چنین پس گوید خدا تعالی

اقبض روحه من جهة اخرى فيجئ ملك الموت من قبل اليد ليخرجه

قبض کن روح اورا از طرف دیگر پس آید ملک الموت از طرف دست تا بیرون کند اورا

منه فيقول اليد لملك الموت لا سبيل لك الي فاني تصدقت كثيرا

از طرف دست پس گوید دست ملک الموت را نیست راه ترا بمن پس بتحقیق من صدقه داده ام بسیار

ومسحت راس اليتيم وكتبت العلم وضربت السيف على عنق الكفار

مسح کرده ام سر یتیم را و نوشته ام علم دین را و زده ام شمشیر را بر گردن کافران

ثم يجئ الى الرجل فيقول لا سبيل لك من قبلي فانه مشى بي الى الجمعة و

پس از آن آید بطرف پا پس گوید پای نیست راه ترا از طرف من پس بتحقیق رفته است بمن بسوی نماز جمعه و نماز جماعت

الجماعة وعيادة المرضى ومجلس العلم والعلماء ثم يجئ الى الاذنين فيقول

و پرسیدن بیماری و مجلس علم و علما پس از آن آید ملک الموت بطرف گوشها پس گویند گوشها

لا سبيل لك من قبلنا فانه يسمع بنا القرآن والذكر فيجئ الى

نیست راه ترا از طرف ما پس بتحقیق وی شنید بما قرآن را و ذکر را پس آید ملک الموت بسوی

العينين فيقولان لا سبيل لك من قبلنا فانه نظر بنا الى المصاحف ووجوه

چشمان پس گویند چشمان نیست راه ترا از طرف ما پس بتحقیق وی نظر کرد بما بسوی قرآن ها و بسوی روی

العلماء ثم ينصرف ملك الموت الى الله تعالى ويقول يا رب غلبني

عالمان پس از آن برود ملک الموت بطرف خدا تعالی و گوید ای رب غلبه کردند بر من

اعضاء العبد بالحجة ويقول كذا وكذا فكيف اقبض روحه فيقول الله

اعضاء بنده بدلیل و میگوید بنده چنین و چنین پس چگونه قبض کنم روح اورا پس گوید خدای

تعالى اكتب اسمي على كفك وارِه روح عبدي المؤمن حتى يريه فيكتب

تعالی که بنویس نام من بر کف خود و بنما اورا بر روح بندهٔ مومن تا آنکه ببیند او را پس می نویسد

ملك الموت اسم الله تعالى كفه ويريه روح العبد فيجيبه فيخرج

ملک الموت نام خدا تعالی بر کف خود و بنماید آنرا بر روح بنده پس اجابت کند پس بیرون آید

روح عبد المؤمن فمن انس اسمه ينصرف عنه مرارة النزع فيخرج مع

روح بنده مومن کی پس از الفت بحث نام او سبحانه تعالی بیرود از آن تلخ جان کندن پس بیرون آید با

النشاط فكيف لا ينصرف عنه العذاب القطيعة والفضيحة وذلك

خوشی پس چگونه نخواهد رفت ازوی عذاب و بریدن از خدا و فضیحت رسوائی و این آنکه

كتب الله على صدوركم اسم الله تعالى والدليل عليه قوله تعالى اولئك

نوشته است خدا تعالی بر سینه‌ای شما نام خدا تعالی را و دلیل بر این قول خدا تعالی است ایشان

كتب في قلوبهم الايمان وقوله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام

نوشته است خدا در دلهای ایشان ایمان را و این قول خدا تعالی است پس کسیکه کشاید خدا تعالی سینه او را برای اسلام

فهو على نور من ربه فينصرف عنه العذاب واهوال القيمة وفي الخبر

پس او بر نوری است از رب خود پس میگردد ازوی عذاب و هولهای قیامت و در حدیث است

اذا وقع العبد في النزع ينادي مناد من قبل الرحمن دعه حتى يستريح

که چون واقع شود بنده در نزع آواز کند آواز کننده از طرف رحمن جل شانه که بگذار این بنده را تا آرام کند

فاذا بلغ الى الصدر ينادي مناد دعه حتى يستريح وكذلك اذا بلغ

پس چون رسد روح تا سینه آواز کند آواز کننده که بگذار تا آرام کند و همچنین چون رسد روح

الى الركبتين والسرة فاذا بلغ الى الحلقوم ينادي مناد دعه حتى

تا زانوها و ناف پس چون رسد روح تا حلق آواز کند آواز کننده که بگذار او را تا

يودع الاعضاء بعضها بعضا فيودع العينان ويقولان السلام

وداع کنند اعضا با یکدیگر بعضی از ایشان بعضی را پس وداع کنند چشمان و گویند سلام باد

عليك الى يوم القيمة وكذلك الاذنان واليدان والرجلان ويودع

بر تو تا روز قیامت و همچنین وداع کنند گوشها و دستها و پایها و وداع کرده شود

الروح والنفس فنعوذ بالله من وداع الايمان عن اللسان ووداع القلب

روح و نفس پس پناه میگیریم بخدا تعالی از وداع کردن ایمان از زبان و وداع کردن دل

عن معرفة الرحمن فيبقى اليدان بلا حركة والرجلان بلا حركة والجد فان

از معرفت رحمن جل شانه پس باقی مانند دو دست بغیر حرکت کردن و دو پای بغیر حرکت کردن و در وحشت ان

لا يبصر بهما والأذنان لا يسمع بهما والبدن لا روح له فلو بقي اللسان

بینا شد بینایی او رفتن از وی و گوش شنوا شد شنوایی او را و تن نباشد روان مر او را پس اگر باقی ماند زبان

بلا شهادة والقلب بلا معرفة فكيف حال العبد في اللحد لا يرى أحدا لا

بغیر کلمه شهادت و باقی ماند دل بغیر معرفت پس چگونه باشد حال آن بنده در لحد نمی بیند در آنجا کسی را نه

ولا أمّا ولا أولادا ولا إخوانا ولا أصحابا ولا قرناء ولا أحبابا فلو

ونه مادر را ونه فرزند او را ونه برادران را ونه قرینش را ونه یاران را پس اگر

لم يرحمه ربه الكريم فقد خسر خسرانا عظيما قال أبو حنيفة رحمه الله

رحم نکند رب کریم او را پس بتحقیق زیانکار شد زیان کاری بزرگ گفت ابو حنیفه رحمه الله تعالی

أكثر ما يسلب الإيمان من العبد في وقت النزع أعاذنا الله وإياكم

اکثر آنچه دور میشود ایمان از بنده در وقت نزع میباشد ما یان را خدا نگاه دارد و شما را

من سلب الإيمان باب في ذكر الشيطان كيف يسلب الإيمان

از سلب شدن ایمان باب در ذکر نمودن شیطان که چگونه سلب میکند ایمان را

في الخبر يجيء الشيطان إليه فيجلس عند يساره وهو في النزع يقول

در خبرست که می آید شیطان بسوی او پس می نشیند نزد طرف او در جاییکه او در نزع بود پس گوید

له اترك هذا الدين وقل إلهين اثنين حتى تنجو من هذه الشدة

او را ترک کن این دین اسلام را. و بگو خدا دو اند تا خلاص شوی از این سختی

فإذا كان الأمر كذلك فالخطر عظيم فعليك بالبكاء والتضرع و

پس چون باشد امر این چنین پس خوف بسیار بزرگ است پس بر تو باد بگریه و زاری و

إحياء الليلة وكثرة الركوع والسجود حتى تنجو من عذاب الله تعالى

زنده کردن شب را بعبادت و بسیار کردن رکوع و سجده را تا خلاص شوی از عذاب خدا تعالی

وسئل عن أبي حنيفة رحمه الله أي ذنب أخوف لسلب الإيمان قال

و سوال کرده شد از امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی که کدام گناه ترسانند تر است بسلب کردن ایمان گفت امام

ترك الشكر على الإيمان وترك خوف الخاتمة والظلم على العباد

ترک کردن شکر بر ایمان و ترک کردن خوف خاتمه و ظلم کردن بر بندگان

قال ابو حنيفة رحمه الله ان من كان فيه هذه الخصال الثلث
گفت ابو حنیفه رحمه الله تعالی که بتحقیق کسیکه باشد دروی این خصلتهای سه گانه
فالاغلب ان يخرج من الدنيا كافرا نعوذ بالله منه الا من ادركته
پس غالب تر این است که بیرون شود از دنیا کافر پناه میگیریم بخدا تعالی از آن مگر کسیکه یافته باشد اورا
السعادة الازلية ويقال اشد الحال على الميت عند النزع العطش
نیکبختی ازلی و گفته میشود که سخت تر حال بر میت نزد نزع تشنگی
واحتراق الكبد ففي ذلك الوقت يجد الشيطان عليه فرصة من
و سوختن جگر است پس در آن وقت می یابد شیطان برای فرصت از
نزع الايمان لان المومن يعطش في ذلك الوقت فيجيئ الشيطان عنده
سلب کردن ایمان زیرا که مومن تشنه میشود در آن وقت پس می آید شیطان نزد
راسه مع القدح من ماء جمد فيحرك القدح له فيقول المومن اعطني
سر او با کاسه از آب یخ پس میجنباند کاسه را برای او پس گوید مومن بده مرا
من الماء ولا يدري انه شيطان فيقول له قل لا صانع للعالم حتى
از این آب و نمیداند مومن که بتحقیق وی شیطان است پس گوید شیطان اورا بگو که نیست خدا عالم را تا
اعطيك الماء فان لم يجبه المومن يجيئ الى موضع قدميه فيحرك
بدهم ترا از این آب پس اگر جواب ندهد اورا مومن بیاید شیطان بطرف دو پای وی پس بجنباند
القدح فيقول اعطني من الماء فيقول له قل كذب الرسل حتى
کاسه را پس گوید مومن بده مرا از این آب پس گوید شیطان اورا بگو دروغ گفتند پیغمبران تا
اعطيك الماء فمن ادركته الشقاوة يجيب له لانه لا يطيق
بدهم ترا از این آب پس کسیکه یافته باشد اورا بدبختی جواب دهد شیطان را موافق که وی طاقت ندارد
على العطش فيخرج من الدنيا كافرا ومن ادركته السعادة يرد
بر تشنگی پس بیرون شود از دنیا کافر شده و کسیکه رسیده باشد اورا نیکبختی رد کند
كلامه ويتفكر ما امامه كما حكى ان ابا زكريا الزاهد لما حضرته
کلام شیطان را فکر کند آنچه در پیش وی است چنانچه حکایت کرده شده که بتحقیق ابو زکریا زاهد چون حاضر شد اورا

الوفاة فاتاه صديق له وهو في سكرات الموت فلقنه لا اله

وقت وفات پس آمد نزد او دوستی از دوستان او و او در سکرات مرگ بود پس تلقین کرد او را نیست معبودی

الا الله محمد رسول الله فاعرض عنه الزاهد بوجهه ولم يقل فقال

مگر خدا و محمد فرستاده او است پس بگردانید از وی ابو بکر زاهد روی خود را و نگفت پس گفت

له ثانيا فاعرض عنه فقال له ثالثا فقال لا اقول فغشي عليه

مر او را دوم بار پس اعراض کرد از وی پس گفت او را سوم بار پس گفت ابو بکر نمیگویم پس بیهوش شد بر وی

فلما كان بعد ساعة وجد ابو بكر راحة ففتح عينيه وقال هل

پس چون شد بعد یکساعت دریافت ابو بکر آسایش از حال و کشاد چشمان خود را و گفت آیا

قلتم لي شيئا قالوا نعم عرضنا عليك الشهادة ثلثا فاعرضت

گفتید مرا چیزی گفتند آری عرض کردیم بر تو کلمه شهادت را سه بار پس اعراض کردی از آن

مرتين وقلت في الثالثة لا اقول فقال اتاني ابليس ومعه قدح

دو بار و گفتی در سوم بار نمیگویم پس گفت ابو بکر آمده بود بمن شیطان و با وی کاسه بود

من الماء فوقف عن يميني وحرك القدح وقال لي اتحتاج الى الماء

از آب و ایستاد از جانب راست من و جنبانید کاسه را و گفت مرا آیا حاجت داری بآب

قلت بلى فقال قل عيسى ابن الله فاعرضت عنه ثم اتاني من قبل

گفتم آری پس گفت مرا بگو عیسی پسر خدا است پس اعراض کردم از وی پس آمد از طرف

الرجل فقال لي كذلك فاعرضت عنه وفي المرة الثالثة قال قل

پایها پس گفت مرا همچنین پس اعراض کردم از وی و در کرت سوم گفت مرا بگو

لا اله قلت لا اقول فضرب القدح على الارض وولى نادما فانا

که نیست خدا گفتم نمیگویم پس زد کاسه را بر زمین و برگشت افسوس کننده و پس من

رددت على ابليس لا عليكم فاشهد ان لا اله الا الله واشهد ان

رد کرده بودم بر شیطان نه بر شما پس گواهی میدهم که نیست معبودی مگر خدا و گواهی میدهم که

محمدا عبده ورسوله وعلى هذا الخبر روي عن منصور بن عمار رضي الله

محمد بنده او است و فرستاده او است و بر همین حدیث روایت شده از منصور بن عمار رضی الله عنه

أنّه قال إذا دنى موت العبد قسم ماله على خمسة أوجه المال للوارث

که بتحقیق گفت که چون نزدیک آید موت بنده تقسیم شود مال او بر پنج طریقه مال برای وارث

والروح لملك الموت واللحم للدود والعظم للتراب والحسنات

و روح برای ملک الموت و گوشت برای کرمان است و استخوان برای خاک و نیکیها

للخصماء فذهب الوارث بالمال وذهب ملك الموت بالروح و

برای خصومت کنندگان است پس ببرد وارث مال را و ببرد ملک الموت روح را و

ذهب الدود باللحم وذهب التراب بالعظم وذهب الخصماء

و ببرد کرمان گوشت را و ببرد خاک استخوان را و ببرد خصومت کنندگان

بالحسنات ويا ليت الشيطان لا يذهب بالإيمان عند الموت فإنه

نیکیها را و کاشکی شیطان نبرد ایمان را نزد موت که بتحقیق رفیق باین

يكون فراقا من الرب فإن فراق الروح من الجسد غير فراق الرب فإنه

ایمان میباشد جدائی از رب پس بتحقیق جدائی روح از بدن غیرست جدائی از رب که بتحقیق این جدائی رب

فراق لا بدل منها باب في ذكر الروح في الخبر إذا فارق الروح من

جدائیست که نیست عوض از آن باب در ذکر روح در خبر است که چون مفارقت کند روح از

البدن نودي من السماء ثلث صيحات يا ابن آدم أتركت الدنيا أم

بدن آواز داده شود از آسمان سه آواز که ای ابن آدم آیا ترک کردی تو دنیارا یا

الدنيا تركتك أجمعت الدنيا أم الدنيا جمعتك أقبلت الدنيا أم

دنیا ترک کرد ترا آیا جمع کردی تو دنیارا یا دنیا جمع کرد ترا آیا قبول کردی تو دنیارا یا

الدنيا قبلتك وإذا وضع على المغتسل نودي من السماء بثلث

دنیا قبول کرد ترا و چون نهاده شود بر جای غسل آواز داده شود از آسمان سه

صيحات يا ابن آدم أين بدنك القوي فما أضعفك وأين لسانك

آواز که ای کجاست بدن قوی تو پس چه چیز ضعیف کرد ترا و کجاست زبان

الفصيح فما أسكتك وأين أذنك السامع فما أصمك وأين أصحابك

فصیح تو پس چه چیز ساکت کرد ترا و کجاست گوش ای شنونده تو پس چه چیز ناشنوا کرد ترا و کجا شدند دوستان تو

ثُمَّ أَرْحَشَكَ وَإِذَا وُضِعَ فِي الْكَفَنِ نُودِيَ بِثَلٰثِ صَيْحَاتٍ يَا ابْنَ

پس چه چیز تنها کرد ترا و چون نهاده شود در کفن آواز داده شود بسه آواز که ای پسر

آدَمَ طُوبَى لَكَ إِنْ كَانَ مَأْوَاكَ الْجِنَانَ وَالْوَيْلُ لَكَ إِنْ كَانَ مَأْوَاكَ

آدم خوشوقتی ترا اگر باشد جای تو جنت‌ها و وای عذاب ست ترا اگر باشد جای تو

النِّيرَانَ يَا ابْنَ آدَمَ طُوبَى لَكَ إِنْ كَانَ صَاحِبُكَ رِضْوَانَ اللهِ وَالْوَيْلُ

آتش ای پسر آدم خوشوقتی ست ترا اگر باشد رفیق تو رضای خدا تعالی و وای و عذاب ست

لَكَ إِنْ كَانَ صَاحِبُكَ سَخَطَ اللهِ يَا ابْنَ آدَمَ قَدْ تَذْهَبُ إِلَى سَفَرٍ طَوِيلٍ

ترا اگر باشد رفیق تو خشم و ناخشنودی خدا تعالی ای پسر آدم تحقیق میروی تو به سفر دراز

بِغَيْرِ زَادٍ وَتَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِكَ فَلَا تَرْجِعُ إِلَيْهِ أَبَدًا وَتَصِيرُ إِلَى بَيْتِ

بغیر توشه و بیرون میشوی از خانه خود پس باز نخواهی آمد بوی گاهی و میروی بسوی خانه

الْأَهْوَالِ وَإِذَا وُضِعَ عَلَى الْجِنَازَةِ نُودِيَ بِثَلٰثِ صَيْحَاتٍ يَا ابْنَ آدَمَ

خوفها و چون نهاده شود بر جنازه آواز داده شود بسه آواز ای پسر آدم

طُوبَى لَكَ إِنْ كَانَ عَمَلُكَ خَيْرًا وَالْوَيْلُ لَكَ إِنْ كَانَ عَمَلُكَ شَرًّا وَطُوبَى

خوشوقتی ست ترا اگر باشد عمل تو نیک و وای و عذاب ست ترا اگر باشد عمل تو بد و خوشوقتی ست

لَكَ إِنْ كُنْتَ تَائِبًا وَصَاحِبُكَ رِضْوَانُ اللهِ وَالْوَيْلُ لَكَ إِنْ كَانَ

ترا اگر باشی تو توبه کننده و باشد رفیق تو رضای خدا تعالی و عذاب ست ترا اگر باشد

صَاحِبُكَ سَخَطَ اللهِ وَإِذَا وُضِعَتْ لِلصَّلٰوةِ نُودِيَ بِثَلٰثِ صَيْحَاتٍ

رفیق تو ناخوشنودی خدا تعالی و چون نهاده شود جنازه برای نماز آواز داده شود بسه آواز

يَا ابْنَ آدَمَ كُلُّ عَمَلٍ عَمِلْتَهُ تَرَاهُ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ فَإِنْ كَانَ عَمَلُكَ خَيْرًا

ای پسر آدم هر عملی که عمل کردهٔ خواهی دید آنرا درین ساعت پس اگر باشد عمل تو نیک

تَرَاهُ خَيْرًا وَإِنْ كَانَ عَمَلُكَ شَرًّا تَرَاهُ شَرًّا طُوبَى لَكَ إِنْ كُنْتَ أَصْلَحْتَ

به بینی جزای او نیک و اگر باشد عمل تو بد به بینی او خوشوقتی ست ترا اگر بودی که درست کردهٔ

عُمُرَكَ وَالْوَيْلُ لَكَ إِنْ كُنْتَ ضَيَّعْتَ عُمُرَكَ وَإِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ

عمر خود و عذاب ست ترا اگر بودی که ضایع کردی عمر خود را و چون نهاده شود جنازه

عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ نُودِيَ بِثَلٰثِ صَيْحَاتٍ يَا ابْنَ اٰدَمَ كُنْتَ عَلَى ظَهْرِي

بر کنارهٔ قبر آواز داده شود بسه آواز که ای آدم بودی تو بر پشت من

ضَاحِكًا وَصِرْتَ فِي بَطْنِي بَاكِيًا وَكُنْتَ عَلَى ظَهْرِي فَرِحًا وَصِرْتَ

خندان وگشتی تو در شکم من گریان وبودی بر پشت من شادان وگشتی تو در

بَطْنِي حَزِينًا وَكُنْتَ عَلَى ظَهْرِي نَاطِقًا وَصِرْتَ فِي بَطْنِي سَاكِتًا فَاِذَا

شکم من غمناک وبودی تو بر پشت من گویان وگشتی تو در خاموش چون

اَدْبَرَ النَّاسُ عَنْهُ يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا عَبْدِي بَقِيتَ وَحِيدًا فَرِيدًا

برگردند مردم ازوی گوید خدای تعالی عز وجل ای بنده من باقی ماندی یگانه تنها

وَتَرَكُوكَ فِي ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَقَدْ عَصَيْتَنِي لِاَجْلِهِمْ فَاَنَا اَرْحَمُ عَلَيْكَ

وگذاشتند ترا در تاریکی قبر وبه تحقیق نافرمانی کردی برای ایشان پس من رحم کنم بر تو

اَلْيَوْمَ رَحْمَةً يَتَعَجَّبُ مِنْهَا الْخَلَائِقُ وَاَنَا اَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ الْوَالِدَةِ

امروز رحمی که تعجب کنند از ان مخلوق ومن مهربان ترم بر تو از مادر

بِوَلَدِهَا بَابٌ فِي ذِكْرِ نِدَاءِ الْاَرْضِ وَالْقَبْرِ قَالَ اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ

بر فرزند خود باب درذکر آواز کردن زمین وگور گفت انس بن مالک

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّ الْاَرْضَ تُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ بِعَشْرِ كَلِمَاتٍ تَقُولُ يَا ابْنَ اٰدَمَ

رضی الله تعالی عنه که به تحقیق زمین آواز میکند هر روز بده کلمات گوید ای پسر آدم

تَسْعٰى عَلَى ظَهْرِي وَمَصِيرُكَ فِي بَطْنِي وَتَعْصِي عَلَى ظَهْرِي وَتُعَذَّبُ

سعی میکنی بر پشت من وبازگشت تو در شکم من است ونافرمانی میکنی بر پشت من وعذاب کرده میشوی

فِي بَطْنِي وَتَضْحَكُ عَلَى ظَهْرِي وَتَبْكِي فِي بَطْنِي وَتَاْكُلُ الْحَرَامَ عَلَى ظَهْرِي

در شکم من وخنده میکنی بر پشت من وگریه میکنی در شکم من ومیخوری حرام بر پشت من

وَتَاْكُلُ الدُّودُ لَحْمَكَ فِي بَطْنِي وَتَفْرَحُ عَلَى ظَهْرِي وَتَحْزَنُ فِي بَطْنِي وَ

ومیخورند کرمان گوشت ترا در شکم من وشادی میکنی بر پشت من وغمگین میشوی در شکم من و

تَسْمَنُ بِالْحَرَامِ عَلَى ظَهْرِي وَتَذُوبُ فِي بَطْنِي وَتَخْتَالُ عَلَى ظَهْرِي

فربه میشوی بحرام خوردن بر پشت من وگداخته میشوی در شکم من وتکبر میروی بر پشت من

تذل في بطني وتمشي سرورا على ظهري وتقع حزينا في بطني و

ذلیل شوی در شکم من ودر روی شادان بر پشت من وواقع شوی غمناک در شکم من

تمشي في النور على ظهري وتقع في الظلمات في بطني وتمشي مع

راه روی در روشنائی بر پشت من وواقع شوی در تاریکی در شکم من راه روی در

الجماعة على ظهري وتقع وحيدا في بطني وفي الخبر ان القبر ينادي

جماعت بر پشت من وواقع شوی تنها در شکم من ودر خبر است که بتحقیق قبر آواز میکند

كل يوم ثلث مرات ثلث كلمات يقول انا بيت الوحشة وانا بيت

هر روز سه بار سه کلمات میگوید من خانهٔ تنهای ام من خانه

الظلمة وانا بيت الدود فماذا اعددت لي ويقال ان القبر ينادي

تاریکی ام ومن خانه کرمان ام پس چه چیز آماده کردی برای من وگفته میشود که بتحقیق قبر آواز میکند

كل يوم خمس مرات يقول انا بيت الوحدة فاحمل مونسا وهو قراءة

هر روز پنج بار گوید من خانه تنهای ام پس همراه خود بردار رفیق را واو خواندن

القرآن وانا بيت الظلمة فاحمل سراجا وهو الصلوة في الليل وانا بيت

قرآن است ومن خانه تاریکی ام پس بردار همراه خود چراغ واو نماز است در شب ومن خانه

التراب فاحمل الي فراشا وهو العمل الصالح وانا بيت الافاعي والعقارب

خاکم پس بردار بسوی من فرش را واو کار عمل صالح است ومن خانه مارانم وکژدمانم

فاحمل الترياق وهو الصدقة وبسم الله الرحمن الرحيم وهراق

پس بردار تریاق را واو تریاق صدقه است وخواندن بسم الله الرحمن الرحیم است وریختن

الدموع وانا بيت سؤال منكر ونكير فاكثر على ظهري لا اله الا الله

اشکهاست ومن خانه سوال منکر ونکیرم پس بسیار بخوان بر پشت من کلمه لا اله الا الله

محمد رسول الله باب في ذكر نداء الروح بعد خروجه وفي الخبر

محمد رسول الله باب در ذکر آواز کردن روح بعد از برآمدن او ودر خبر است

روي عن عائشة رضي الله عنها انها قالت كنت قاعدة متربعة في

روایت کرده شد از عائشه رضي الله عنها که بتحقیق وی گفت بودم من نشسته چهار زانو در

البيت اذ جاء رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فاردت ان

خانه که در آن وقت آمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس اراده کردم اینکه

اقوم له كما كان عادتي عند مجيئه الي فقال اجلسي مكانك يا ام

برخیزم برای او چنانکه بود عادت من نزد آمدن او بطرف من پس گفت آنحضرت بنشین بجای خود ای مادر

المؤمنين فقعدت فوضع راسه في حجري ونام مستلقيا على قفاه

مومنان پس نشستم من پس نهاد سر خود را در کنار من و او خوابید بر پشت افتاده بر پشت خود

فطلبت شيبة في لحيته فرايت فيها تسعة عشر شعرة بيضاء ففكرت

پس جستم موی سفید در ریش آنحضرت پس دیدم در آن نوزده عدد موی سفید را پس فکر کردم

في نفسي فقلت انه يخرج من الدنيا ويبقى امته بلا نبي فبكيت حتى سال دمعي

در دل خود پس گفتم که تحقیق آنحضرت بیرون خواهد رفت از دنیا و باقی خواهد ماند امت وی بی پیغمبر پس گریه کردم تا آنکه روان شد اشک

على خدي وتقاطرت منه على وجه النبي صلى الله عليه واله وسلم فانتبه من

بر رخساره من و قطره افتاد از آن بر روی پیغمبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم پس بیدار شد آنحضرت

النوم فقال ما الذي ابكاك يا ام المؤمنين فقصصت عليه القصة

از خواب و گفت چه چیز گریه آورد ترا ای مادر مومنان پس قصه خواندم بر آن حضرت آن قصه را پس از آن

قال يا ام المؤمنين اي حال اشد على الميت فقلت الله ورسوله اعلم فقال

فرمود ای مادر مومنان کدام حال سخت ترست بر میت پس گفتم خدا تعالی و رسول او دانا تر اند پس گفت

بلى قولي انت فقلت لا يكون الحال اشد من وقت خروجه من داره يعدون

آری بگو تو پس گفتم نباشد حال سخت تر از وقت بر آمدن او از خانه وی میدوند

اولاده خلفه ويقولون يا والداه ويا اماه ويقول الوالد وولداه وابناه

اولاد او در پس جنازه او و میگویند ای پدر ما و ای مادر ما و میگوید پدر در مرگ پسر خود ای گریز من و ای فرزند من

فقال هذا شديد عليه وانه لاشد منه ثم قال اي حال اشد على الميت قلت

پس فرمود آنحضرت که این سخت ست برای او و تحقیق سخت تر از این هم ست پس از آن فرمود کدام حال سخت ترست بر میت گفتم

لا يكون الحال اشد على الميت من ان يوضع في لحده ويهال عليه التراب

نباشد حال سخت تر بر میت از آنکه نهاده شود در لحد و ریخته شود بر وی خاک

ويرجع عنه اقرباؤه واولاده واحباؤه ويسلمونه الى الله تعالى ثم

و باز گردند از وی اقربای وی و اولاد وی و دوستان وی و سپارند او را بخدای تعالی پس

بكى ثم قال النبي عليه وآله وسلم يا ام المؤمنين هذا

گریست پس ازان فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ای مادر مومنان این

شديد عليه وانه لاشد منه ثم قال اي حال اشد على الميت قلت

سخت است برای و بتحقیق شان این است که هر آینه سخت تر ازین است پس ازان فرمود کدام حال سخت تر است

الله ورسوله اعلم فقال اعلمي يا عائشة ان اشد الحال على الميت

خدا و رسول او داناتر است پس فرمود بدان ای عائشه بتحقیق سخت ترین حال بر میت وقتی است

يدخل الغسال داره ليغسله ويخرج الثياب من بدنه ويخرج خاتم

که داخل شود غسل دهنده خانهٔ میت را تا غسل دهد او را و بیرون کند جامه ها را از بدن او و بیرون کند انگشتری

الشباب من اصابعه وينزع قميص العروس من بدنه وينزع عمامة

جوان را از انگشتان وی و بکشد قمیص عروس را از بدن او و برکشد دستار

الشيخ والفقيه والقاضي من راسه فعند ذلك ينادي روحه

شیخ و فقیه و قاضی را از سر وی پس نزد این حال آواز کند روح او

حين يرى نفسه عاريا بصوت حزين يسمعه كل الخلائق الا

وقتیکه بیند بدن خود را برهنه با آواز غمگین که بشنود آنرا همه مخلوق مگر

الثقلين ينادي يا غسال بالله عليك ان تنزع ثيابي برفق

جن و انس پس آواز کند که ای غسل دهنده قسم است بخدای تعالی بر تو اینکه برکشی جامه های مرا به نرمی

فاني الآن استرحت من مخالب ملك الموت فاذا صب عليه الماء

پس بتحقیق من الحال آرام کردم از چنگال های ملک الموت پس چون ریخته شود بر وی آب را

صاح الروح كذلك يقول يا غسال لا تجعل الماء حارا ولا باردا

آواز دهد فریاد کند روح همچنین ای غسل دهنده مکن آب را بسیار گرم و نه بسیار خنک

ولا تصب علي الماء الحار والبارد فان جسدي مجروح بنزع الروح

و مریز بر من آب گرم و خشک را پس بتحقیق بدن من مجروح است بکشیدن روح

فَإِذَا غَسَلَهُ يَقُولُ بِاللّٰهِ عَلَيْكَ يَا غَسَّالُ لَا تَمَسَّنِي بِقُوَّتِكَ فَإِنَّ

پس چون غسل دهد او را گوید قسم با خدا تعالی بر تو ای غسل دهنده مس مکن مرا بقوت خود پس تحقیق

جَسَدِي مَجْرُوحٌ بِخُرُوجِ الرُّوحِ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ وَوَضَعَهُ فِي كَفَنِهِ

بدن من مجروح است به بر آمد روح پس چون فارغ شود از غسل وی و نهد او را در کفن وی

وَشُدَّ مَوْضِعُ قَدَمَيْهِ نَادَاهُ بِاللّٰهِ عَلَيْكَ يَا غَسَّالُ لَا تَشُدَّ الْكَفَنَ

و بسته شود جای دو قدم او آواز کند قسم بخدا تعالی باد بر تو ای غسل دهنده میت کفن را

عَلَى رَأْسِي حَتَّى يَرَى وَجْهِي أَهْلِي وَأَوْلَادِي وَأَقْرِبَائِي فَإِنَّ هٰذَا آخِرُ رُؤْيَتِي

بر سر من تا به بینند روی مرا اهل من و اولاد من و اقربای من پس تحقیق این آخر دیده شدن من

لَهُمْ فَإِنِّي الْيَوْمَ أُفَارِقُهُمْ وَلَا أَرَاهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَإِذَا أَخْرَجُوا

است ایشان را پس تحقیق من امروز جدا شوم از ایشان و نه بینم ایشان را تا روز قیامت و چون بیرون کنند

الْمَيِّتَ مِنْ دَارِهِ نَادَى بِاللّٰهِ يَا جَمَاعَتِي لَا تَعْجَلُوا بِي حَتَّى أُوَدِّعَ دَارِي

میت را از خانه وی آواز کند قسم بخدا بر شما ای جماعت من شتاب مکنید بمن تا که وداع کنم خانه خود را

وَأَهْلِي وَمَالِي ثُمَّ يُنَادِي بِاللّٰهِ تَرَكْتُ امْرَأَتِي أَرْمَلَةً فَعَلَيْكُمْ أَنْ لَا تُؤْذُوهَا

اهل خود را مال خود را پس آواز کند قسم بخدا که گذاشتم زن خود را بیوه پس بر شما لازم باد اینکه ایذا دهید او را

وَأَوْلَادِي يَتِيمًا فَعَلَيْكُمْ أَنْ لَا تُؤْذُوهُمْ فَإِنِّي الْيَوْمَ أُخْرِجُ مِنْ دَارِي

و گذاشتیم اولاد خود را یتیم پس بر شما لازم باد و اینکه ایذا ندهید ایشان را پس تحقیق من امروز بیرون کرده شوم از خانه خود

وَلَا أَرْجِعُ إِلَيْهِمْ أَبَدًا فَإِذَا حَمَلُوهُ عَلَى الْجِنَازَةِ يَقُولُ بِاللّٰهِ يَا جَمَاعَتِي لَا

و باز نگردم با ایشان گاهی پس چون بردارند او را بر جنازه گوید میت قسم باد بر شما ای جماعت من که

تُعَجِّلُوا بِي حَتَّى أَسْمَعَ صَوْتَ أَهْلِي وَأَوْلَادِي وَأَقْرِبَائِي فَإِنِّي الْيَوْمَ

شتاب مکنید تا بشنوم آواز اهل خود و اولاد خود و اقربای خود پس تحقیق من امروز

أُخْرِجُ وَأُفَارِقُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَإِذَا وُضِعَ عَلَى سَرِيرِ الْجِنَازَةِ وَخَطَوْا

بیرون کرده شوم و جدا شوم از ایشان تا روز قیامت و چون نهاده شود بر تخت جنازه و قدم و گام

بِهَا ثَلٰثَ خُطُوَاتٍ يُنَادِي بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ يَا

زدند آن جنازه سه گام آواز دهد بآوازی که میشنود آنرا هر چیزی مگر جن و انس را ندا کند ای

أَحِبَّائِي وَيَا إِخْوَانِي وَيَا أَوْلَادِي لَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا كَمَا

دوستان من وای برادران من وای اولاد من مغرور نکند شمارا زندگی دنیا چنانکه

غَرَّتْنِي وَلَا تَلْعَبْ بِكُمُ الدُّنْيَا لَعِبَتْنِي فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

مغرور کرد مرا و بازی نکند بشما دنیا چنانکه بازی کرد بمن پس عبرت گیرید ای صاحبان چشمان بین

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَإِنِّي خَلَّفْتُ مَا جَمَعْتُ لِوَرَثَتِي وَأَنْتُمْ تَعِيشُونَ

شاید رستگار شوید پس بتحقیق من گذاشتم آنچه جمع کرده بودم برای وارثان خود و شما عیش میکنید از

وَرَائِي وَلَا تَحْمِلُونَ مِنْ خَطَايَايَ شَيْئًا وَالدَّيَّانُ يُحَاسِبُنِي وَأَنْتُمْ

پس من و نمی بردارید شما از گناهان من چیزی را و حساب کننده یا من و شما

تَنْسَوْنِي وَتَدَعُونِي ثُمَّ لَا تَتَّبِعُونِي فَإِذَا صَلَّوْا عَلَى الْجَنَازَةِ وَرَجَعَ بَعْضُ

فراموش میکنید مرا و میگذارید مرا در خاک پس از آن طلب نخواهید کرد مرا پس چون نماز خوانند بر جنازه و رجوع کنند بعضی

أَهْلِهِ وَأَصْدِقَائِهِ مِنَ الْمُصَلِّينَ يَقُولُ بِاللّٰهِ يَا إِخْوَانِي إِنِّي كُنْتُ أَعْلَمُ

از اهل وی و آشنایان وی از نماز گذارندگان گوید آن مرده قسم است بخدای ای برادران من بتحقیق هستم من که میدانم

أَنَّ الْمَيِّتَ يُنْسٰى لٰكِنْ تَنْسَوْنِي بِهٰذِهِ السُّرْعَةِ رَجَعْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَدْفِنُونِي

اینکه بتحقیق مرده فراموش شود لیکن فراموش کنید مرا باین شتابی برو میگردید پیش از آنکه دفن کنید مرا

فَإِذَا وَضَعُوهُ فِي لَحْدِهِ يَقُولُ بِاللّٰهِ يَا وَرَثَتِي قَدْ جَمَعْتُ مَالًا كَثِيرًا فِي

پس چون بنهند او را در لحد او گوید قسم است بخدای وارثان من بتحقیق من جمع کرده بودم مال بسیار در

الدُّنْيَا وَتَرَكْتُ لَكُمْ فَلَا تَنْسَوْنِي بِكِسْرَةِ خُبْزِكُمْ وَعَلَّمْتُكُمُ الْقُرْاٰنَ

دنیا و گذاشتیم از برای شما پس فراموش کنید مرا به پارچه نان خود و آموزانیدم شمارا قرآن

وَالْأَدَبَ فَلَا تَنْسَوْنِي بِدُعَائِكُمْ وَإِذَا رَجَعُوا بَعْدَ دَفْنِهِ يَقُولُ يَا إِخْوَانِي

و ادب پس فراموش کنید مرا بدعای خود و چون باز آیند از دفن کردن او گوید ای برادران من

إِنِّي كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّ الْمَيِّتَ أَبْرَدُ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ فِي قُلُوبِ الْأَحْيَاءِ وَلٰكِنْ

بتحقیق میدانستم که مرده خنک تر است از زمهریر در دلهای زندگان لیکن

لَا تَنْسَوْنِي بِهٰذِهِ السُّرْعَةِ وَعَلٰى هٰذَا اُحْكِيَ عَنْ أَبِي قِلَابَةَ أَنَّهُ رَأَى

فراموش کنید مرا باین شتابی و بنا برین امر حکایت کرده شده از ابی قلابه که بتحقیق وی دید

فِي الْمَنَامِ مَقْبَرَةً كَأَنَّ قُبُورَهَا قَدِ انْشَقَّتْ وَخَرَجَ مِنْهَا أَمْوَاتُهَا وَ

در خواب یک مقبره که بودند قبرهای او بتحقیق شق شده و بیرون برآمده بود ازانها مردگان آنها و

قَعَدُوا عَلَى شَفِيرَةِ الْقُبُورِ وَكَانَ بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ طَبَقٌ مِنْ

نشسته بودند بر کناره های قبرها و بود پیش روی هر یک ازایشان طبقی از

نُورٍ وَرَأَى فِيمَا بَيْنَهُمْ رَجُلًا مِنْ جِيرَانِهِمْ وَلَمْ يَرَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقًا مِنْ

نور و دید ابی قلابه در میان ایشان شخصی را از همسایگان ایشان و ندید پیش روی او طبقی از

نُورٍ فَسَأَلَهُ وَقَالَ مَا لِي أَرَى بَيْنَ يَدَيْكَ طَبَقَ النُّورِ فَقَالَ إِنَّ لِهَؤُلَاءِ

نور پس سوال کرد او را و گفت چیست مرا که نمی بینم پیش روی تو طبقی از نور پس گفت آن مرده که بتحقیق مر اینها را

أَوْلَادًا وَأَصْدِقَاءَ يَدْعُونَ لَهُمْ وَيَتَصَدَّقُونَ لِأَجْلِهِمْ وَهَذَا النُّورُ مِمَّا

اولاد و آشنایانند که دعا میکنند برای ایشان و صدقه میکنند برای ایشان و این نور از آن چیز

بَعَثُوا إِلَيْهِمْ وَكَانَ لِي ابْنٌ غَيْرُ صَالِحٍ لَا يَدْعُو وَلَا يَتَصَدَّقُ لِأَجْلِي

که فرستاده اند بایشان از دعا و صدقه و هست مرا پسری ناصالح که دعا نمیکند و نه صدقه میدهد برای من

وَلِهَذَا لَا نُورَ لِي وَأَنَا أَخْجَلُ بَيْنَ جِيرَانِي فَلَمَّا انْتَبَهَ أَبُو قِلَابَةَ دَعَا

وازین جهت نیست نور برای من و من شرمنده ام در میان همسایگان خود پس چون بیدار شد از خواب ابو قلابه خواند

ابْنَهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا رَأَى فَقَالَ الِابْنُ إِنِّي قَدْ تُبْتُ عَلَى يَدَيْكَ وَلَا أَرْجِعُ

پسر آن مرده را و خبر کرد او را بانچه دیده بود پس گفت پسر آن مرده بتحقیق من توبه کردم بر دست تو و باز نگردم

إِلَى مَا كُنْتُ عَلَيْهِ أَبَدًا وَأَنَا أَغْفُلُ مِنْهُ مَا كُنْتُ حَيًّا فَاشْتَغَلَ فِي

بسوی آنچه بودم بر آن هرگز و من غافل نشوم از آن هیچ از چیزی مادامیکه باشم زنده پس مشغول شد آن پسر در

الطَّاعَاتِ وَالدُّعَاءِ لِأَبِيهِ وَالصَّدَقَةِ لِأَجْلِهِ فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ مُدَّةٌ

عبادات و دعا کردن برای پدر خود و صدقه دادن برای پدر خود پس چون گذشت بروی مدتی

رَأَى أَبُو قِلَابَةَ فِي مَنَامِهِ ذَلِكَ الْمَقْبَرَةَ عَلَى حَالِهَا وَرَأَى نُورًا أَضْوَءَ

دید ابو قلابه در خواب خود آن مقبره را بر همان حال و دید نزد آن مرده نوری روشن تر

مِنَ الشَّمْسِ وَأَكْثَرَ مِنْ نُورِ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا أَبَا قِلَابَةَ جَزَاكَ اللّٰهُ

از آفتاب و زیاده تر از نور یاران او پس گفت آن شخص ای ابو قلابه جزا دهد ترا خدای تعالی

عني خضرا يقول لك نجوت من النيران ونجاك الله الحيران في الخبر

از من خضر را گفته است که نجات یافتی از آتش و از شر ... در خبر است

إن ملك الموت دخل على رجل بالإسكندرية فقال له الرجل من

که تحقیق ملک الموت داخل شد بر شخصے در اسکندریه پس گفت او را شخص کیستے

أنت فقال أنا ملك الموت فإذا هو ترتعد فرائصه من اللحم التي

تو پس گفت من ملک الموت ام پس آن وقت لرزید گوشت پهلو و شانه آن شخص از اهل گوشت است

بين الجنب والكتف فقال له ملك الموت ما هذا الذي أرى منك

که در میان پهلو و شانه است پس گفت او را ملک الموت چیست این که می بینم از تو

قال تخوفا من النار فقال ملك الموت أكتب لك كتابا تنجو

گفت آن شخص که می لرزم برای ترسیدن از آتش پس گفت ملک الموت می نویسم برای تو نوشتے تا

تنجو من النار به قال بلى فدعا ملك الموت بصحيفة وكتب فيها

خلاص شوی از آتش بآن گفت آن شخص آری پس خواست ملک الموت ورقے و نوشت در آن

بسم الله الرحمن الرحيم وقال هذا براءة من النار وفي الخبر

بسم الله الرحمن الرحیم و گفت این نجات است از آتش و در خبر است

سمع رجل عارف من رجل يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم فصاح

که شنید شخصے عارفے از شخصے که میخواند بسم الله الرحمن الرحیم پس فریاد کرد آن عارف

فقال إذا كان اسم الحبيب هذا فكيف رؤيته ثم قال إن الناس

و گفت هرگاه باشد نام محبوب این چنین پس چگونه خواهد بود دیدن آن محبوب پس از آن گفت که تحقیق

يقولون إن الدنيا مع ملك الموت لا تساوي بدانق وأنا أقول

مردم میگویند که دنیا با وجود ملک الموت برابر نیست و نمی ارزد بیک پشیزے و من می گویم

إن الدنيا بلا ملك الموت لا تساوي بدانق لأن ملك الموت

که تحقیق دنیا بغیر از ملک الموت نمی ارزد به پشیزے زیرا که ملک الموت

يوصل الحبيب إلى الحبيب باب في ذكر المصيبة والنوح

میرساند حبیب را بسوی محبوب باب در بیان مصیبت و نوحه کردن

علی المیت روی فی الخبر ان من اصیب بمصیبة فخرق ثوبا

بر مرده روایت کرده شده در خبر است که بحقیق کسیکه رسید او را مصیبت پس پاره کرد جامه را

او ضرب صدرا فکانما اخذ الرمح وحارب ربه وروی عن

یا زد سینه را پس گویا که بحقیق گرفت او نیزه را وجنگ کرد با رب خود و روایت کرده شد از

النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من سود بابا عند المصیبة

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بحقیق فرمود کسیکه سیاه کرد دروازه را نزد رسیدن مصیبت

او ثیابا او خرق ثوبا او ضرب دکانا او کسر شجرة او نتف شعرة

یا سیاه کرد جامه را یا پاره کرد جامه را یا خراب کرد دکان را یا شکست درخت را یا بر کند موی را

بنی الله له بکل شعرة تبذق بیتا فی النار فکانما اشرك بالله وفی

بسازد خدا تعالی برای وی بعوض هر موی در یک خانه در آتش وگویا که بحقیق شرک آورد بخدا تعالی و در بحث

دم سبعین نبیا ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا ولا صدقة

خون هفتاد پیغمبر را وقبول نکند خدا تعالی از وی نفل ونه فرض را ونه صدقه را

ولا دعاء مادام ذلك السواد علی بابه وثیابه وضیق الله قبره و

ونه دعا تا وقتی که باشد این سیاهی بر دروازه او و بر جامه وی وتنگ گرداند خدا تعالی قبر وی را

شدد علیه حسابه ولعنه کل شیء وکل ملك ما بین السماء و

سخت گرداند بر وی حساب وی را ولعنت کند بر وی هر چیز وهر فرشته که در میان آسمان و

الارض وکتب علیه الف خطیئة وقام من قبره عریانا ومن

زمین است ونوشته شود بر وی هزار گناه وبر خیزد از قبر خود برهنه وکسیکه

خرق علی مصیبة جیبه خرق الله دینه ومن لطم خده وخدش

پاره کرد بر مصیبت گریبان خود را پاره کند خدا تعالی دین او را وکسیکه بر رخساره خود زد و خراشید

وجهه حرم الله تعالی علیه النظر الی وجهه الکریم وفی الخبر اذا مات

روی خود را حرام کند خدا تعالی بروی نظر کردن بسوی روی بزرگ خود سبحانه و در خبر است که چون بمیرد

ابن آدم واجتمعت الصیاح فی داره یقوم ملك الموت علی باب

پسر آدم وجمع شود آوازهای گریه در خانه او وایستاده شود ملك الموت بر دروازه که

داره ويقول هذه الصيام تالله ما تشفيت من احد منكم

خانه وی و گوید چنینست این نوازها پس قسم است بخدا که نخوردم من هیچ از یکی از شما

عمرا الا رزقا وما ظلمت على احد منكم فان كان بكاؤكم مني فاني

عمر او را مگر روزی او را و ستم نکردم بر یکی از شما پس اگر باشد گریه شما از جهت من پس تحقیق من

عبد مأمور وان كان من الميت فهو مقهور وان كان من الله تعالى

بنده مأمور شده ام و اگر باشد گریه های شما در جهت مرده پس او عاجز مغلوب است پس اگر باشد گریه شما از قضای خدا تعالی

فانتم كافرون بالله فوالله ان لي فيكم عودا بعد عود حتى لا يبقى منكم

پس شما کافر میشوید بخدا تعالی پس قسم است بخدا که تحقیق مرا در شما باز آمدنست پس باز آمدنست تا آنکه باقی نماند از شما

احد قال الفقيه النوح حرام ولا باس بالبكاء على الميت والصبر افضل

یکی گفت فقیه یعنی عالم فقه که با آواز گریه کردن حرام است و باکی نیست آهسته گریه کردن بر مرده و صبر کردن نفس را

فان الله تعالى قال انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وروي

پس تحقیق خدا تعالی فرمود جز این نیست تمام داده شود صبر کنندگان را اجرهای ایشان بغیر از حساب و روایت شده

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال النائحة ومن حولها

از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که تحقیق فرمود نوحه کننده را با آواز گریه کننده را آنکه گرد او باشد

من يعينها ومستمعها فعليهن لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

آنکه مدد کند با وی و شنونده وی پس بر ایشان باد لعنت خدا تعالی و فرشتگان و مردم همه ایشان

ويقال لما مات حسن ابن علي سلام الله على نبينا وعليهم

گفته میشود که چون وفات یافت حسن پسر علی سلام خدا تعالی باد بر پیغمبر ما و بر ایشان

اعتكفت امرأته على قبره سنة واحدة فلما كان راس الحول رفعت

معتکف و مجاور شد زوجه وی بر گور او یکسال تمام پس چون تمام شد آن یکسال اول سال دوم برداشت

الفسطاط فسمعت صوتا من جانب القبر هل وجدت ما فقدت

خیمه را پس شنید آن زن آوازی از طرف آن قبر که آیا یافتی آنچه گم کرده بودی

وروي عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه لما مات ابنه

روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تحقیق چون وفات یافت پسر او

إبراهيم المعصوم عليه السلام دمعت عيناه فقال له عبد

ابراهیم معصوم برودی باد سلام اشک ریخت دو چشم آنحضرت پس گفت آنحضرت را عبدالرحمن

الرحمن بن عوف رض يا رسول الله أليس هذا قد نهيتنا من البكاء فقال

پسر عوف رض ای رسول خدا آیا نیست اینکه بتحقیق منع کردی ما را از گریستن پس فرمود

إنما نهيتكم عن صوتين فاجرين وعن فعلين أحمقين صوت

جز این نیست که منع کردم شمارا از دو آواز گناه و از دو کار حماقت یک آواز

النياحة وصوت الغناء وعن خدش الوجوه وشق الجيوب ولكن

گریستن بر مرده و دیگر آواز سرود و از خراشیدن روی ها و پاره کردن گریبان ها ولیکن

هذه رحمة جعلها الله في قلوب الرحماء ثم قال القلب يحزن و

اینها گریه های مادر رحمت است که گردانیده است خدا تعالی در دل رحم کنندگان بعد ازان فرمود اندوه میگیرد دل و

العين تدمع بفراقك يا إبراهيم وروى وهب بن كيسان عن أبي هريرة

اشک میریزد چشم بجدائی تو ای ابراهیم روایت کرد وهب پسر کیسان از ابو هریرة رضی الله عنه

أن أبا حفص رض رأى امرأة تبكي على الميت فنهاها فقال لا تبكي

که بتحقیق حضرت عمر رض دید زنی را که میگریست بر میت پس منع کرد او را و گفت آن را گریه مکن

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعها يا أبا حفص رض فإن

پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بگذار او را ای عمر رض پس بتحقیق

العين باكية والنفس مصابة والعهد حديث باب في ذكر الصبر

چشم گریه کننده است و نفس مصیبت رسیده است و زمانه مصیبت جدید و تازه است باب در بیان صبر

عند المصيبة روي عن ابن عباس رض بأنه قال قال رسول الله صلى

نزد رسیدن مصیبت روایت شده از ابن عباس رض که بتحقیق گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی

الله عليه وآله وسلم أول ما كتب القلم في اللوح المحفوظ بأمر الله تعالى

الله علیه و آله و سلم اول آنچه نوشته است قلم در لوح محفوظ بامر خدا تعالی

إني أنا الله لا إله إلا أنا ومحمد عبدي ورسولي وخير خلقي من

اینست که بتحقیق من خدائم نیست خدا غیر از من و محمد بنده من است و فرستاده من و بهترین مخلوق من است

اِسْتَسْلَمَ لِقَضَآئِيْ وَصَبَرَ عَلٰى بَلَآئِيْ وَشَكَرَ عَلٰى نَعْمَآئِيْ كَتَبْتُهٗ صِدِّيْقًا

کسیکه گردن نهاد بر قضای من و صبر کرد بر بلای من و شکر کرد بر نعمتهای من بنویسم او را در جمله صدیقان

وَاَبْعَثُهٗ مَعَ الصِّدِّيْقِيْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ لَّمْ يَسْتَسْلِمْ لِقَضَآئِيْ

و برانگیزانم او را با صدیقان روز قیامت و کسیکه گردن ننهاد برای قضای من

وَلَمْ يَصْبِرْ عَلٰى بَلَآئِيْ وَلَمْ يَشْكُرْ عَلٰى نَعْمَآئِيْ فَلْيَخْرُجْ مِنْ تَحْتِ سَمَآئِيْ

و صبر نکرد بر بلای من و شکر نکرد بر نعمتهای من پس باید که بیرون رود از زیر آسمان من

وَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَآئِيْ قَالَ الْفَقِيْهُ رَحِمَهُ اللّٰهُ اَلصَّبْرُ عَلَى الْبَلَآءِ

و باید که طلب کند خدای دیگر بغیر من گفت عالم فقیه رحمت کند او را خدا که صبر کردن بر بلا

وَذِكْرُ اللّٰهِ عِنْدَ الْمَصَآئِبِ مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْاِنْسَانِ لِاَنَّهٗ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ

و یاد کردن خدا تعالی را وقت مصیبت از آن چیزهاست که واجب است بر آدمی زیرا که چون یاد کند خدا

تَعَالٰى فِيْ ذٰلِكَ الْمَكَانِ كَانَ رِضًا مِّنْهُ لِقَضَآءِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَتَرْغِيْمًا

را در آن مکان مصیبت باشد رضامندی از وی برای قضای خدا تعالی و بخاک آلوده کردن

لِلشَّيْطَانِ قَالَ عَلِيُّ ابْنُ اَبِيْ طَالِبٍ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ اَلصَّبْرُ عَلٰى

شیطان را گفت حضرت علی پسر ابی طالب کرم گرداند خدا روی او را که صبر بر

ثَلٰثَةِ اَوْجُهٍ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيْبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى

سه وجه است یک صبر کردن بر عبادت است و یک صبر کردن بر مصیبت و یک صبر کردن بر

الْبَلَآءِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ اَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثَلٰثَمِائَةِ دَرَجَةٍ

بلا است پس کسیکه صبر کرد بر عبادت عطا کند او را خدا تعالی روز قیامت سه صد درجه

مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيْبَةِ

در میان هر دو درجه چنانکه فرق در میان آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر کرد بر مصیبت

اَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا

عطا کند او را خدا تعالی بروز قیامت ششصد درجه فرق در میان دو درجه مانند فرق

بَيْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلَآءِ اَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

در میان آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر کرد بر بلا عطا کند او را خدا تعالی روز قیامت

تسعمائة درجة ما بين كل درجتين كما بين العرش والثرى باب

نه صد درجه جدائی دو فرق در هر دو درجه مانند فرق عرش و زیر زمین ست باب

في ذكر خروج الروح من البدن وفي الخبر اذا وقع العبد في النزع

در ذکر برآمدن روح از بدن در خبرست که چون واقع شود بنده در حالت نزع

وحبس لسانه يدخل عليه خمسة املاك فجاء الاول ويقول السلام

و بند شود زبان او و داخل شوند بروی پنج فرشتگان پس آید اول ایشان و گوید سلام باد

عليك يا عبد الله انا موكل بارزاقك فطلبت في الارض شرقا

بر تو ای بنده خدا من مسلط بودم بر رزق های تو پس طلب کردم در زمین تا مشرق

وغربا فما وجدت من رزقك لقمة حتى دخلت الساعة ثم يدخل

و مغرب پس نیافتم از رزق تو یک لقمه را تا آنکه داخل شدم بر تو در ساعت پس از آن داخل شود

الثاني ويقول السلام عليك يا عبد الله انا موكل بشرابك من

دومی فرشته دوم و گوید سلام باد بر تو ای بنده خدا من موکل ام بنوشیدن تو از

الماء وغيره فطلبت في الارض شرقا وغربا فما وجدت لك شربة

آب و غیر آن پس طلب کردم در زمین مشرق و مغرب پس نیافتم مر ترا یک شربتی

من الماء حتى دخلت الساعة يدخل الثالث فيقول السلام عليك

از آب تا آنکه داخل شدم بر تو درین ساعت پس از آن داخل شود بروی فرشته سوم پس گوید سلام بر تو باد

يا عبد الله انا موكل باقدامك فطلبت شرقا وغربا فما وجدت

ای بنده خدا من موکل ام به قدمهای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم

لك قدما من اقدامك ثم يدخل الرابع فيقول السلام عليك

مر ترا جای قدمی از قدمهای تو پس از آن داخل شود فرشته چهارم پس گوید سلام باد بر تو

يا عبد الله انا موكل بانفاسك فطلبت شرقا وغربا فما

ای بنده خدا من موکل هستم بر نفسهای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس

وجدت لك نفسا واحدا من انفاسك حتى دخلت الساعة ثم

نیافتم مر ترا یک نفسی از نفسهای تو تا آنکه داخل شدم درین ساعت پس از آن

يَدْخُلُ الْخَامِسُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ اَنَا مُوَكَّلٌ بِاٰجَالِكَ

داخل شود فرشته پنجم پس گوید سلام باد بر تو ای بنده خدا من مسلطم بأجلها ی تو

وَاَعْمَارِكَ فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ سَاعَةً مِنْ عُمُرِكَ

و عمرهای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم مر ترا یک ساعتی از عمر تو

ثُمَّ يَدْخُلُ عَلَيْهِ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ فَيَقُوْلَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ

پس از ان داخل شود بروی دو فرشته کرام کاتبین پس گویند سلام باد بر تو ای بنده خدا

اِنَّا مُوَكَّلَانِ بِحَسَنَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ وَطَلَبْنَاهُمَا شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا

ما هر دو مسلطیم بر نیکیهای تو و بدیهای تو و طلب کردیم اینها را تا مشرق و مغرب پس نیافتیم

وَجَدْنَا مِنْ حَسَنَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ شَيْئًا فَيُخْرِجَانِ لَهُ صَحِيْفَةً سَوْدَاءَ

از نیکیهای تو و بدیهای تو چیزی را پس بیرون آرند برای او ورقی سیاه

وَيَعْرِضَانِ عَلَيْهِ وَيَقُوْلَانِ لَهُ اُنْظُرْ فِيْ ذٰلِكَ فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَسِيْلُ

و ظاهر کنند آنرا بروی و گویند مر او را نظر کن درین ورق پس نزد آن وقت جاری شود

عَرَقُهُ ثُمَّ يَنْظُرُ يَمِيْنًا وَشِمَالًا مِنْ خَوْفِ قِرَاءَةِ الصَّحِيْفَةِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ

عرق او پس از ان نظر کند بطرف راست و چپ از خوف خواندن آن ورق اعمالنامه را پس از ان بر میگردد

الْمَلَكَانِ يَعْنِيْ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ فَيَدْخُلُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ وَعَنْ

هر دو فرشته یعنی کرام کاتبین پس داخل میشود ملک الموت بروی و از

يَمِيْنِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَعَنْ يَسَارِهِ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَمِنْهُمْ مَنْ

جانب راست او فرشتگان رحمت می باشند و از جانب چپ او فرشتگان عذاب می باشند بعضی از ایشان کسانی اند

يَجْذِبُ الرُّوْحَ جَذْبًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْزِعُ الرُّوْحَ نَزْعًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْشِطُ

که میکشند روح را کشیدن و بعضی از ایشان آنانند که کنند روح را کندن و بعضی از ایشان آنانند که بکشند

الرُّوْحَ نَشْطًا فَاِذَا بَلَغَتِ الرُّوْحُ الْحُلْقُوْمَ يَجِيْئُ فَيَأْخُذُ مَلَكُ

و نرمی بر آرند روح را پس چون رسد روح بحلقوم پس در ان وقت قبض کند او را ملک

الْمَوْتِ فَاِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ السَّعَادَةِ يُوْدِيْ اِلٰى مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَاِنْ

الموت پس اگر باشد از نیکبختی آواز کرده شود به فرشتگان رحمت و اگر

كَانَ مِنْ اَهْلِ الشَّقَاوَةِ نُوْدِيَ اِلٰى مَلٰٓئِكَةِ الْعَذَابِ فَيَأْخُذُ الْمَلٰٓئِكَةُ

باشد از اہل بدبختی آواز دادہ شود بہ فرشتگان عذاب پس بگیرند آن فرشتگان

الرُّوْحَ فَتَعْرُجُ بِهٖ ثُمَّ اِنْ كَانَ مِنَ السَّعَادَةِ يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَ

روح را و بالا روند آن فرشتگان با آن روح پس از آن اگر باشد از اہل نیکبختی فرماید خدا تعالٰی عزیز و

جَلَّ ارْجِعُوْهُ اِلٰى بَدَنِهٖ حَتّٰى يَنْظُرَ مَا يَكُوْنُ مِنْ جَسَدِهٖ ثُمَّ يَهْبِطُ

جلیل باز گردانید این روح را بسوی بدن وی تا ببیند آنچہ باشد از حال بدن او پس از آن فرود آیند

الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ مَعَهُمْ فَيَضَعُوْنَهٗ وَسْطَ الدَّارِ فَيَنْظُرُ مَنْ يَحْزَنُ

فرشتگان و روح باشد با ایشان پس نهند روح را در میان خانہ پس نظر کند بکسے کہ غم خورد

عَلَيْهِ وَمَنْ لَّا يَحْزَنُ وَهُوَ لَا يُطِيْقُ الْكَلَامَ ثُمَّ يُشَيِّعُ الْجَنَازَةَ اِلَى الْقَبْرِ

بر وی و بہ کسے کہ غم نخورد بروی و آن روح طاقت کلام ندارد پس از آن روان کنند مرده جنازه را بسوی قبر

فَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُعِيْدُ الرُّوْحَ فِيْ جَسَدِهٖ وَاخْتَلَفَتِ الرِّوَايَاتُ فِيْهِ فَقَالَ

پس خدا عز و جل باز گرداند روح او را در بدن او و مختلف شده اند روایات در این پس گفتند

بَعْضُهُمْ يَدْخُلُ الرُّوْحُ فِيْ جَسَدِهٖ كَمَا كَانَ فِي الدُّنْيَا وَيَجْلِسُ وَيُسْأَلُ

بعضے از ایشان کہ داخل میشود روح در بدن چنانکہ بود در دنیا و می نشیند در قبر او و سوال کرده میشود

وَقَالَ بَعْضُهُمْ يَدْخُلُ الرُّوْحُ فِيْ جَسَدِهٖ وَالْبَاقِيْ غَيْرُ مَعْلُوْمٍ وَقَالَ

و گفتند بعضے از ایشان کہ داخل میشود روح در بدن او و باقی احوال او در قبر غیر معلوم است و گفتند

بَعْضُهُمْ يَكُوْنُ السُّؤَالُ لِلرُّوْحِ دُوْنَ الْجَسَدِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ يَدْخُلُ الرُّوْحُ فِيْ

بعضے از ایشان کہ باشد سوال از روح فقط نہ بواسطہ بدن و گفت بعضے ایشان کہ داخل میشود روح در

جَسَدِهٖ اِلٰى صَدْرِهٖ وَقَالَ بَعْضُهُمْ يَكُوْنُ الرُّوْحُ بَيْنَ جَسَدِهٖ وَ

بدن او تا سینہ او فقط و گفتند بعضے از ایشان کہ میباشد روح در میان بدن او و

كَفَنِهٖ فَفِيْ كُلِّ ذٰلِكَ جَاءَتِ الْاٰثَارُ عَنْهُ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَ

کفن او پس در ہر قول ازین احوال مذکوره آمده اند احادیث و آثار از آنحضرت صلے اللہ تعالٰے علیہ و آلہ و

سَلَّمَ وَالصَّحِيْحُ عِنْدَ اَهْلِ الْعِلْمِ اَنْ يُّقِرَّ الْعَبْدُ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَلَا يَشْتَغِلَ

سلم و قول صحیح نزد اہل علم این است کہ اقرار کند بنده بعذاب و نعیم قبر و مشغول نشود

بكيفيته قال الفقيه من أراد أن ينجو من عذاب القبر فعليه

پس کیفیت آن گفته است فقیه کسیکه اراده دارد آنکه خلاص شود از عذاب قبر پس بر او است

أن يلازمه بأربعة أشياء ويجتنب عن أربعة أشياء أما الأربعة

اینکه لازم گیرد بر خود چهار چیز را و اجتناب کند از چهار چیز اما آن چهار چیز

التي يلازمها في عمره فمحافظة الصلوة والصدقة وقراءة القرآن

که لازم گیرد او را در عمر خود پس محافظت است بر نماز خواندن و صدقه دادن و خواندن قرآن

وكثرة التسبيح فإن هذه الأشياء تضيء القبر وتوسعه وأما

و بسیار کردن تسبیح گفت پس تحقیق این چیزها روشن میکنند قبر را و فراخ میکنند او را و هر چه

الأربعة التي يجتنب عنها فالكذب والغيبة والنميمة والبول

آن چهار چیز که اجتناب کند از آن پس دروغ گفتن است و غیبت کردن و سخن چینی و از بول اجتناب کند

وقد قال صلى الله عليه وآله وسلم استنزهوا من البول فإن عامة

در تحقیق فرمود آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اجتناب کنید و پاک دارید خود را از بول پس تحقیق اکثر

عذاب القبر منه ثم يهبط الملكان الغليظان الأسودان الأزرقان

عذاب قبر از آن میباشد پس نازل شده فرود آیند دو فرشته سخت دل سیاه رنگ سبز چشمان

أصواتهما كالرعد القاصف وأبصارهما كالبرق الخاطف يحفران

که آواز ایشان مانند رعد سخت آواز باشد و چشمهای ایشان مانند برق چیره کننده بینای بکاوند

الأرض بمخاليبهما وهما منكر ونكير فيجلسانه ويقعدانه و

زمین را به چنگالهای خود و ایشان منکر و نکیر اند پس بنشانند در برزخ ایشان آن مرده را و بنشانند او را

يقولان له من ربك ومن نبيك وما دينك فإن كان من أهل

گویند او را کیست رب تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو پس اگر باشد مرده از اهل

السعادة يقول ربي الله أحد ونبيي محمد وديني الإسلام فيقولان

نیکبختی بگوید که رب من الله واحد است و پیغمبر من محمد است و دین من اسلام پس گویند منکر و نکیر

له نم كنومة العروس الذي لا يوقظه إلا أحب أهله ونعمان

او را بخواب کن مانند خواب کردن عروس آنکه بیدار نکند او را مگر دوست ترین اهل او و بگیرند منکر و نکیر

لَهُ فِي قَبْرِهِ كُوَّةٌ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَنْظُرُ مِنْهَا اِلَى مَنْزِلِهِ وَمَقْعَدِهِ فِي

برای او در قبر او یک سوراخی نزد سر او پس نظر کند از آن سوراخ بسوی منزل خود و جای نشستن خود در

الْجَنَّةِ حَتّٰى يَبْعَثَهُ اللّٰهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذٰلِكَ ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلَكَانِ مِنْ

جنت تا وقتی که برانگیزاند او را خدا تعالی از خواب گاه او بعد آن قریب آن بیرون آیند آن دو فرشته

قَبْرِهِ مَعَ الرُّوحِ وَيُجْعَلُ فِي قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ وَرُوِيَ عَنْ اَبِي

از قبر او با ارواح او و گردانیده شود آن روح در قندیلهائی که آویزانند زیر عرش و روایت شده از ابی

هُرَيْرَةَ رض اَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ

هریره رض که بتحقیق گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰى لَا اُخْرِجُ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي مِنَ الدُّنْيَا وَاَنَا اُرِيدُ

که میفرماید خدا تعالی بیرون نمی برم هیچ بنده را از بندگان خود از دنیا در حالیکه من اراده کنم

اَنْ اَغْفِرَ لَهُ اِلَّا قَبَضْتُ مِنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ عَمِلَهَا بِسُقْمٍ فِي جَسَدِهِ اَوْ ضِيقٍ

اینکه بیامرزم او را مگر اینکه قبض کنم از او هر بدی را که عمل کرده آن با درد کن بیماری در بدن او یا تنگی

فِي مَعَاشِهِ اَوْ بِمَا يُصِيبُهُ مِنْ غَمٍّ فَاِنْ بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ سَيِّئَاتِهِ

در معیشت او یا با چیزیکه میرسد او را از غم پس اگر باقی ماند بر او چیزی از گناهان او

شَدَّدْتُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ حَتّٰى يَلْقَانِي وَلَا سَيِّئَةَ عَلَيْهِ وَعِزَّتِي

سختی کنم بر وی نزدیک مردن تا آنکه ملاقات کند با من و نباشد گناهی برای او و قسم بعزت

وَجَلَالِي لَا اُخْرِجُ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي مِنَ الدُّنْيَا وَاَنَا اُرِيدُ اَنْ اُعَذِّبَ

و بزرگی من که بیرون نمیبرم بنده از بندگان خود از دنیا و حالانکه من اراده دارم اینکه بیامرزم

لَهُ اِلَّا وَفَّيْتُ مِنْهُ كُلَّ حَسَنَةٍ عَمِلَهَا بِصِحَّةٍ فِي جَسَدِهِ اَوْ فَرَحٍ يُصِيبُهُ

او را مگر اینکه گرفته می باشم از او هر نیکی که کرده است آنرا باقی داشتن صحت در بدن او یا شادی و سرور که میرسد

اَوْ سَعَةٍ فِي رِزْقِهِ فَاِنْ بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ حَسَنَاتِهِ شَيْءٌ هَوَّنْتُ

او را یا بفراخی در رزق او پس اگر باقی ماند بر وی از نیکیهای او چیزی آسان کنم

عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ حَتّٰى يَلْقَانِي وَلَا حَسَنَةَ لَهُ قَالَ الْاَسْوَدُ كُنَّا عِنْدَ

بر وی نزد مردن تا آنکه ملاقات کند با من و نباشد مر او را هیچ نیکی گفت اسود بودیم ما نزد

عائشة رض إذا سقط فسطاط على إنسان فضحكوا فقالت عائشة رض

از عائشه رض که در وقت افتاد یک خیمه بر شخصی پس خنده کردند پس فرمود عائشه رض

سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال ما من

که شنیدم از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که تحقیق آنحضرت فرمود

مؤمن يشاك له شوكة إلا رفع الله له بها حسنة وحط عنه

نیست مؤمنی که خار خلیده شود او را خاری مگر که بردارد خدا تعالی برای او بسبب خلیدن آن خار درجه نیکی و دور کرد از او

بها سيئة وقد قيل لا خير في بدن لا يصيبه الأسقام ولا في

بسبب آن خار یک گناه و بتحقیق گفته شده که نیست خیر در بدنی که نرسد او را بیماریها و نیست خیر در

مال لا يصيبه النوائب وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله

مالیکه نرسد او را مصیبتها و حادثه‌ها و در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله

وسلم أن المؤمن إذا كان في الانقطاع من الدنيا والإقبال إلى

وسلم که تحقیق بنده مؤمن چون باشد در منقطع شدن و بریدن از دنیا و روی آوردن بطرف

الآخرة تنزل عليه الملائكة من السماء بيض الوجوه كأن وجوههم

آخرت فرود آیند بروی فرشتگان از آسمان که سفید باشد روهای ایشان گویا که تحقیق روهای ایشان

الشمس ومعهم كفن من أكفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة

باشد آفتاب است و با ایشان باشد کفن از کفنهای جنت و خوشبوی از خوشبوی جنت

فيجلسون بعيدا منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت فيجلس عند

پس بنشینند دور از وی تا نهایت دیدن چشم پس از آن بیاید ملک الموت پس بنشیند نزد

رأسه ويقول اخرجي أيتها النفس المطمئنة إلى مغفرة الله تعالى

سر او و گوید بیرون آمدن ای نفس آرام گیرنده بعبادت بسوی آمرزیدن خدا تعالی

ورضوانه فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فتخرج وتسيل

و رضامندی او پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس بیرون آید روح او و روان شود

من نفسه كما تسيل القطرة من السقاء فيأخذونها ويضعونها

از نفس بدن او چنانکه روان شود قطره آب از مشک پس بگیرند فرشتگان آنرا و بنهند آنرا

فی ابدانهم ویدرجونها فی تلک الاکفان فیخرج منه الریح
در دستهای خود در آرند آن روح را دران کفن ها پس بیرون آید ازوی خوشبوئی

کالمسک وما یصعدون علی الملائکة الا قالوا ما هذه الریح
مانند مشک و بالا نروند بر فرشتگان مگر گویند آن فرشتگان که چیست این بوی

الطیبة فیقولون هذه روح فلان بن فلان ولا یذکرونه الا
خوش پس گویند این فرشتگان که این روح فلان پسر فلان است و یاد نکنند او را مگر

باحسن اسمائه التی کان یدعی بها فاذا انتهوا به الی السماء الاولی
بخوبترین نامهائی او آنکه بود خوانده می شد بآن نامها پس چون رسانند روح را باسمان اول

فتحت له ابواب السماء السبعة فیشیعونه من کل سماء ملائکة
گشاده شود برای او دروازه های هفت آسمان پس پیروی کنند او را از هر آسمان فرشتگان

حتی انتهوا به الی السماء السابعة فینادی مناد من قبل الله عز وجل
تا آنکه رسانند او را تا آسمان هفتم پس آواز کند آواز کننده از جانب خدای عزوجل

اکتبوا کتابه فی علیین وردوه الی الارض فمنها خلقناکم وفیها
که بنویسید اعمال نامه او را در علیین و باز گردانید او را بطرف زمین پس از زمین آفریدم شما را و در زمین

نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری فیردون روحه الی جسده
باز گردانم شما را و از زمین برآرم شما را بار دیگر پس باز گردانند روح او را بسوی بدن او

فیاتیه ملکان ویقولان له من ربک ومن نبیک وما دینک
پس می آیند او را دو فرشته یعنی منکر و نکیر و گویند مر او را کیست رب تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو

ویقولان له ما تقول لهذا الرجل الذی بعث فیکم یریدان
و گویند او را چه گوئی در حق این شخص آنکه برانگیخته شد در شما اراده کنند فرشتگان

یعنیان محمد صلی الله علیه وآله وسلم فیقول هو رسول الله الذی
مراد دارند ازان شخص محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را پس گوید آن مرده که این شخص فرستاده خدا است آنکه

انزل القرآن علیه وآمنت به وصدقته فینادی مناد من السماء
فرود آمده قرآن بروی و ایمان آوردم و راست گو داشتم او را پس آواز کند آواز کننده از آسمان

صدق عبدي فافرشوا له فراشا من الجنة وألبسوه لباسا

گوید راست گفت بندهٔ من پس فرش کنید برای او فرشی از جنت و بپوشانید او را پوشش

من الجنة وافتحوا له بابا من الجنة قال فيأتيه ريحها وطيبها

از جنت و بگشائید برای او دروازه از جنت فرمود پس آید او را باد جنت و خوشبوئی جنت

ويوسع له في قبره مد بصره قال النبي صلى الله عليه وآله

و فراخ کرده شود برای او در قبر تا نهایت دیدن چشم او فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم ثم يأتيه رجل حسن الوجه وطيب الرائحة فيقول له

و سلم که پس از آن آید او را شخصی خوب روی و خوشبوی پس گوید او را

أبشر بالذي يبشرك ربك فيقول من أنت يرحمك ربك ما

بشارت کنم ترا با آنچه بشارت کرد ترا رب تو پس گوید او را کیستی تو رحم کند ترا رب تو

رأيت في الدنيا أحسن منك فيقول أنا عملك الصالح وإن الكافر

ندیدم در دنیا خوبتر از تو پس گوید منم عمل صالح تو و تحقیق کافر

إذا حضره الموت تنزل عليه الملائكة من السماء ومعهم

چون حاضر شود او را موت فرود آیند برو فرشتگان از آسمان و با ایشان باشد

لباس من النار فيجلسون بعيدا منه مد بصره حتى يجيء ملك

لباسی از آتش پس بنشینند دور از وی تا نهایت دیدن چشم او تا آنکه آید ملک

الموت فيجلس عند رأسه فيخرج روحه من بدنه كما يخرج السفود

الموت پس بنشیند نزد سر او و بیرون کند روح او را از بدن او چنانکه بیرون شود سیخ کباب

من الصوف المبلول وإذا خرج بدر جونه في تلك اللباس فيلعنه

از پشم تر کرده شده چون برآورده شود روح او از بدن در آورند فرشتگان او را در آن جامه پس لعنت کند او را

كل شيء ما بين السماء والأرض بجمعه كل شيء إلا الثقلين

پس لعنت کنند او را هر چیز که در میان آسمان و زمین است که شنود آواز او هر چیز مگر جن و انس

فيصعد بها إلى السماء فيغلق له أبواب السماء فينادي مناد

پس بالا برده شود او را به آسمان پس بسته شود برای او دروازهای آسمان پس آواز کند آواز کننده

من قبل الله عز وجل ردوه الى مضجعه فيردونه الى قبره فيأتيه

از جانب خدا تعالى عزيز و جليل كه باز گردانيد او را بسوى خوابگاه او پس باز گردانند او را بقبر او پس بيايد او را

منكر ونكير باهوال عظيمة واصواتهما كالرعد القاصف و

منكر و نكير بترسيدنهاى بزرگ و آوازهاى ايشان مانند رعد سخت آواز باشد و

ابصارهما كالبرق الخاطف ويخران الارض بانيابهما فيجلسانه و

چشمهاى ايشان مانند برق چهره كشنده بينائى باشد و بشكافند ايشان زمين را بدندانهاى خود پس بنشانند او را و

يقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان لا

گويند او را كيست رب تو پس گويد آه آه نميدانم پس گويند منكر نكير او را

دريت ولا تليت فينادي مناد من قبل الله عز وجل اضرباه

ندانستى تو و نخواندى تو پس آواز كند آواز كننده از جانب خداى عز وجل كه بزنيد او را

بمطرقة من حديد لو اجتمع الخلائق كلهم لم يقلوها فيشتعل

بگرزى از آهن اگر جمع شوند همه مخلوق نگردانند او را از جاى بجاى ديگر پس شعله ناك

بها قبره فيضيق قبره حتى تختلف اضلاعه ثم يأتيه رجل قبيح

شود بآن قبر او پس تنگ شود قبر او تا آنكه در يكديگر آيند پهلوهاى او پس از آن آيد او را شخصى زشت

الوجه منتن الريح فيقول جزاك الله عني شرا فوالله ما علمت

روى گنده بوى پس گويد آن زشت رو گنده رو كافر را جزا دهد خدا ترا از طرف من شر را پس قسم است بخدا كه ندانستم

الا شرا كنت بطيئا في طاعة الله تعالى سريعا في معصية الله

مگر شر را بودى تو درنگ كننده در طاعت خداى تعالى شتابنده در معصيت خداى تعالى

فيقول من انت ما رأيت في الدنيا اسوأ منك فيقول انا عملك

پس گويد كافر آن زشت روى را كيستى تو نديدم در دنيا بدتر از تو پس گويد آن زشت رو كه من عمل

الخبيث ثم يفتح له باب الى النار فينظر الى مقعده من النار

زشت توام پس از آن گشاده شود براى او دروازه بسوى آتش پس نظر كند كافر بجاى نشستن خود از آتش

فلا يزال ذلك حتى تقوم الساعة ويقال يفتن المؤمن في قبره

پس مدام برين حال باشد تا كه قائم شود قيامت و گفته ميشود فتنه كرده مى شود مومن در قبر خود

سبعة ایام وللکافر اربعون یوما وقال النبی صلی الله علیه

هفت روز وکافر را چهل روز وفرمود پیغمبر صلی الله علیه

وآله وسلم من مات فی یوم الجمعة او لیلة الجمعة امنه الله من

وآله وسلم کسیکه بمیرد در روز جمعه یا در شب جمعه ایمن دهد او را خدای تعالی

فتنة القبر وفی الخبر عن ابی امامة الباهلی اذا توفی رجل وقد ضیع

از فتنهٔ قبر در حدیث آمده از ابی امامه باهلی چون بمیرد مردی که ضایع کرده باشد

فی قبره یجیء ملك ویقعد عند رأسه ویعذبه ویضربه ضربة

در قبر خود بیاید فرشته بنشیند نزد سر او وعذاب کند او را وزند ضربه

واحدة بمطرقة لم یبق عضو منه الا انقطع ویلتهب فی قبره

یك بگرزی که باقی نماند هیچ اندام از وی مگر که جدا شود از یکدیگر وزبانه کشد در قبر او

نارا ثم یقول قم باذن الله فاذا هو صحیح فیقعد مستویا ویصیح

آتش پس از آن گوید آن فرشته او را برخیز باذن خدا پس ناگاه او صحیح وسالم بنشیند برابر او وآواز کند

صیحة یسمعه ما بین السماء والارض الا الجن والانس ثم یقول

آواز کردن که بشنود از او هرکه در میان آسمان وزمین است مگر جن وانس پس از آن گوید باز فرشته

لم فعلت هذا ولم تعذبنی وانا اقمت الصلوة وادیت الزکوة

که چرا کردی بمن این وچرا عذاب میکنی مرا ومن قائم کرده ام نماز وادا کرده ام زکوة را

وصمت رمضان وفعلت کذا وکذا فیقول انك مررت یوما

وروزه داشتم ماه رمضان را وکرده ام چنین وچنین کارهای نیك پس گوید آن فرشته بتحقیق گذشتی تو یکروزی

بمظلوم وهو یستغیث بك فلم تغثه وصلیت یوما لم تتنزه

بستمدیدهٔ مظلوم ومر او فریاد میکرد بتو پس فریاد رسی نکردی تو او را ونماز خواندی تو یکروزی وپاک نکردی

من البول فبان بهذا الخبر ان نصرة المظلوم واجب لما روی

خود را از بول پس ظاهر شد باین حدیث که بتحقیق مددگاری مظلوم واجب است زیرا که روایت شده

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من رأی مظلوما

از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق فرمود کسیکه دید مظلومی را که

يستغيث به ولم يغثه ضرب في قبره مائة سوط من النار

فرياد بخواهد بار و فرياد رسيد نكرد اكس او را زده شود اكس در قبر او صد تازيانه از آتش

وروي عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

و روايت كرده شده از عبد الله بن عمر كه او روايت كرد از پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم

قال أربعة نفر يأتي بهم الله يوم القيامة على منابر من نور فيها خلعهم

كه فرمود چهار نفر كه بيارد ايشان را خداى تعالى روز قيامت بر منبرها از نور ... ايشان را

في رحمته قيل من هم يا رسول الله قال من أشبع جائعا ووقر

در رحمت خود گفته شد كيانند ايشان اى رسول خدا فرمود كسيكه سير كند گرسنه را و توقير و عزت دهد

غازيا في سبيل الله تعالى وأعان ضعيفا وأغاث مظلوما و

غازى را در راه خدا تعالى و اعانت ضعيف را و فرياد رسى كند مظلوم را و

روي عن أنس بن مالك رض أنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله

روايت كرده شده از انس پسر مالك رضي الله تعالى از وكه بتحقيق گفت وى كه فرمود رسول خدا صلى الله تعالى عليه وآله

وسلم إذا وضع الميت في القبر ويهال التراب عليه يقول

وسلم چون نهاده شود مرده در قبر و ريخته شود خاك بر وى پس گويند

أهله وأولاده وأسياده وأشرفاه فيقول الموكل عليه أتسمع

اهل من و اولاد من اى آقايان و بزرگان ما پس گويد فرشته مسلط بر وى آيا مى شنوى

ما يقولون لك فيقول نعم فيقول أنت كنت أشرفهم فيقول

آنچه ميگويند ترا پس گويد آرى پس گويد آن فرشته آيا تو بودى چنين بزرگ و بهتر پس گويد آن مرده

أنا العبد الذليل الملك الجليل وهم يقولون كذبا فيقول

من بنده خوارم براى پادشاه بزرگ و ايشان مى گويند دروغ پس گويد آن مرده

يا ليتهم سكتوا فيضيق قبره حتى يختلف أضلاعه وينادي

اى كاش كه ايشان خاموش شوند پس تنگ كرده شود قبر او تا آنكه در يكديگر آيند پهلوهاى او و فرياد ميكند بلند

في قبره وأكسر عظماه وأذل مقاماه وأموضع ندامتاه وأعفف

در قبر خود واى بر شكستگى استخوانهاى او واى بر خوارى جاى او واى بر جاى پشيمانى او واى بر ...

سؤاله حتى يدخل أول ليلة الجمعة من رجب في عامه ذلك

سؤال او تا آنکه داخل شود اول شب جمعه از ماه رجب درین سال

فيقول الله تعالى أشهدكم يا ملائكتي أني قد غفرت له سيئاته

پس گوید خدای تعالی شاهد میکنم شما را ای فرشتگان من به تحقیق من آمرزیدم برای او گناهان او را

ومحوت عنه خطاياه بإحياء هذه الليلة باب في ذكر

و محو کردم از او خطاهای او را بسبب زنده داشتن او این شب را در عبادت باب در ذکر

الملك الذي يدخل في القبر قبل المنكر والنكير عن عبد الله بن سلام

آن فرشته که داخل می شود در قبر پیش از منکر و نکیر روایت از عبد الله بن سلام است

أنه قال قد سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن أول ملك

که تحقیق وی گفت که سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از اول فرشته

يدخل في القبر على الميت قبل منكر ونكير فقال النبي صلى الله

که داخل میشود در قبر خود بر میت پیش از منکر و نکیر پس فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم يا ابن سلام يدخل في القبر على الميت ملك قبل

علیه و آله و سلم ای ابن سلام داخل میشود در قبر بر مرده فرشته پیش

أن يدخل منكر ونكير يتلألأ وجهه كالشمس واسمه رومان

از آنکه داخل شود منکر و نکیر میدرخشد روی او مانند آفتاب و نام آن فرشته رومان است

ويقعده ثم يقول له اكتب ما عملت من حسنة وسيئة فيقول

و می نشاند آن فرشته مرده را پس گوید مرده را بنویس آنچه عمل کردی از نیکی و بدی پس گوید

له العبد بأي شيء أكتب أين قلمي ودواتي ومدادي فيقول له

آن فرشته را بنده بکدام چیز بنویسم کجاست قلم من و دوات من و سیاهی من پس گوید آن فرشته او را

قلمك إصبعك ودواتك فمك ومدادك ريقك فيقول له

قلم تو انگشت تست و دوات تو دهان تست و سیاهی آب دهن تست پس گوید آن فرشته را

على أي شيء أكتب وليس لي صحيفة فقال النبي صلى الله عليه

بر کدام چیز بنویسم و نیست برای ما کاغذ پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه

وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فَيَقْطَعُ مِنْ كَفَنِهٖ قِطْعَةً وَّيُنَاوِلُهٗ وَيَقُوْلُ هٰذِهٖ

وآله وسلم پس جدا کند آن فرشته از کفن وی یک رقعه را و بدهد او را و گوید آن فرشته این است

صَحِيْفَتُكَ فَاكْتُبْ عَلَيْهَا مَا عَمِلْتَ فِي الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ وَّشَرٍّ فَيَكْتُبُ

کاغذ تو پس بنویس بروی آنچه عمل کردی در دنیا از خیر و شر پس بنویسد

مَا عَمِلَهٗ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا فَاِذَا بَلَغَ سَيِّئَةً يَّسْتَحْيِيْ مِنْهُ فَيَقُوْلُ لَهُ

آنچه عمل کرده در دنیا از خیر پس چون رسد بنوشتن بدی حیا کند آن مرده از فرشته پس گوید او را

الْمَلَكُ يَا خَاطِيُّ اَمَا لَا تَسْتَحْيِيْ مِنْ خَالِقِكَ حَيْثُ عَمِلْتَهَا فِي الدُّنْيَا وَ

فرشته ای خطا کننده آیا حیا میکردی از آفریننده خود آن وقت که میکردی آن بدی را در دنیا و

تَسْتَحْيِيْ مِنِّي الْاٰنَ فَيَرْفَعُ الْمَلَكُ الْعَمُوْدَ لِيَضْرِبَهٗ فَيَقُوْلُ الْعَبْدُ

حیا میکنی از من الحال پس بردارد آن فرشته گرز را تا بزند او را پس گوید آن بنده

اِرْفَعْ عَنِّيْ حَتّٰى اَكْتُبَهَا فَيَكْتُبُ جَمِيْعَ حَسَنَاتِهٖ وَسَيِّئَاتِهٖ ثُمَّ يَاْمُرُهٗ اَنْ

بردار گرز را از من تا بنویسم آن بدیها را پس بنویسد همه نیکیهای خود را و بدیهای خود را پس امر کند آن فرشته

يَّطْوِيَهٗ وَيَخْتِمَهٗ فَيَطْوِيْ وَيَقُوْلُ بِاَيِّ شَيْءٍ اَخْتِمُهٗ وَلَيْسَ مَعِيْ خَاتَمٌ

وی را که بپیچد آن صحیفه را و مهر کند او را پس بپیچد و گوید بکدام چیز مهر کنم آنرا و نیست با من مهر

فَيَقُوْلُ لَهٗ اخْتِمْهَا بِظُفْرِكَ فَيَخْتِمُهَا بِظُفْرِهٖ وَيُعَلِّقُهَا الْمَلَكُ

پس گوید فرشته وی را که مهر کن آنرا با ناخن خود پس مهر کند آن صحیفه را با ناخن خود و بیاویزد آن صحیفه را فرشته

فِيْ عُنُقِهٖ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَكُلَّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنٰهُ

در گردن آن شخص تا روز قیامت چنانکه فرمود خدا تعالے و هر انسان را لازم کرده ایم

طٰٓئِرَهٗ فِيْ عُنُقِهٖ ثُمَّ يَدْخُلُ بَعْدَ ذٰلِكَ الْمُنْكَرُ وَالنَّكِيْرُ فَكَذٰلِكَ

عملنامه او را در گردن وی پس داخل شود بعد از آن منکر و نکیر پس همچنین

الْعَاصِيْ اِذَا رَاٰى كِتَابَهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاَمَرَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى بِالْقِرَاءَةِ

گنهگار چون بیند عملنامه خود را روز قیامت و امر کند او را خدا تعالے بخواندن آن

فَيَقْرَءُ حَسَنَاتِهٖ فَاِذَا بَلَغَ اِلٰى سَيِّئَاتِهٖ سَكَتَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ

پس بخواند وی نیکیهای خود را پس چون رسد به بدیهای خود خاموش شود پس گوید خدا تعالے

تعالى لِمَ لا تقرأ فيقول أستحيي عنك يا رب فيقول الله تعالى
تعالى چرا نمی خوانی پس گوید که حیا میکنم از تو ای رب من پس گوید خدا تعالى

لِمَ لا تستحيي في الدنيا فالآن تستحيي فيندم العبد ولم ينفعه
چرا حیا نمیکردی در دنیا پس الحال حیا میکنی پس پشیمان شود بنده و آن وقت نفع نکند او را

الندم فيقول الله تعالى خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه باب
پشیمانی پس گوید خدا تعالى بفرشتگان بگیرید او را پس طوق کنید او را بعده در آتش دوزخ رسانید او را باب

في ذكر جواب منكر ونكير في الخبر إذا وضع الميت في القبر أتاه
در ذکر جواب منکر و نکیر در خبر است که چون نهاده شود مرده در قبر آیند او را

ملكان أسودان أزرقان وصوتهما كالرعد القاصف وأبصارهما
دو فرشته سیاه رنگ سبز چشم که آواز ایشان مانند رعد سخت آواز و چشمهای ایشان

كالبرق الخاطف يخرقان الأرض بأنيابهما فيأتيان من قبل
مانند برق خیره چشم باشد میشگافند زمین را بدندانهای خود پس بیایند از طرف

رأسه فيقول الرأس لا تأتيا من قبلي فرب صلوة صليت
سر وی پس گوید سر وی نیایید از طرف من بسیار نماز خوانده ام

في الليل والنهار خوفا من هذا الموضع فيأتيان من قبل رجليه
در شب و روز از ترس این موضع پس آیند ایشان از طرف دو پای او

فيقول الرجلان لا تأتيا من قبلنا فقد كنا مشينا إلى الجمعة و
پس گویند دو پای وی نیایید از طرف ما پس تحقیق بودیم ما که میرفتیم بنماز جمعه و

الجماعة حذرا من هذا الموضع فيأتيان من قبل يمينه فيقول
جماعت از خوف این موضع پس آیند ایشان از طرف دست راستش پس گوید

اليمين لا تأتيا من قبلي فقد كان يتصدق بي حذرا من
دست راست نیایید از طرف من پس تحقیق بود وی که صدقه میداد بواسطه من از خوف

هذا الموضع فيأتيان من قبل الشمال فيقول الشمال كذلك
این موضع پس آیند ایشان از طرف دست چپ پس گوید دست چپ همچنین

فيأتيان من قبل فمه فيقول الفم لا تأتيا من قبلي فقد كان يجوع

پس آیند او نشان از طرف دهن وی پس گوید دهن میایید از طرف من پس بتحقیق بودی که گرسنه

ويعطش حذرا من هذا الموضع فيوقظانه كما يوقظ النائم و

بشد و تشنه میشد از خوف این جای پس بیدار کنند منکر و نکیر وی را چنانچه بیدار کرده شود خوابیده

يقولان له ما كنت تقول في محمد فيقول أشهد أنه لرسول الله

و گویند وی را چه گویی در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس گوید المکس گواهی میدهم که بتحقیق او رسول خدا است

فيقولان عشت مؤمنا ومت مؤمنا ثم الحكمة في سؤال منكر

پس گویند زیستی با ایمان و مردی با ایمان پس حکمت در سوال منکر

ونكير أن الملائكة طعنت في بني آدم حيث قالوا أتجعل فيها من

و نکیر این است که بتحقیق فرشتگان طعن کردند در بنی آدم آنجا که گفتند بخدا تعالی آیا میگردانی در زمین کسی

يفسد فيها فرد الله عليهم فقال إني أعلم ما لا تعلمون فبعث

را که فساد کند در آن پس رد کرد خدا بر ایشان پس فرمود به تحقیق من دانا ترم با آنچه شما ندانید پس برانگیخت

الله تعالى ملكين إلى قبر المؤمن ليسألاه عن ذلك فيأمرهما أن

خدا تعالی دو فرشته را بسوی قبر مومن تا سوال کنند از وی از آن یعنی از توحید و رسالت پس امر کند ایشان را

يشهدا بين يدي الملائكة ما سمعا من العبد المؤمن لأن أقل

اینها را بآنکه گواهی دهند پیش روی فرشتگان آنچه شنیدند از بنده مومن زیرا که کمتر عدد

الشهود اثنان ثم يقول الرب ملائكتي قد أخذت روحه فترك

گواهان دو اند پس از آن فرماید رب سبحانه تعالی ای فرشتگان من تحقیق گرفتم من روح این بنده را پس گذاشت

ماله لغيره وزوجته في حجر غيره وجاريته وضيعته في يد غيره

مال خود را برای غیر خود و زن خود را در کنار غیر خود و کنیز خود را و متاع خود را در دست غیر خود

وأحباؤه غائبون عنه ويسأل في بطن الأرض ولم ير أحدا غيري

که دوستان او غایبند از وی و در چنین حال سوال کرده میشود از وی در زیر زمین و حالانکه ندید کسی را غیر از من

ولم يعلم حاله سوائي وقال ربي الله ونبيي محمد رسول الله و

ونداند حال او را سوای من و گفت وی در چنین حال سخت که رب من الله است و پیغمبر من محمد رسول الله

الاسلام ديني لتعلموا اني اعلم ما لا تعلمون باب في ذكر

اسلام دین من است برای آنکه تا بدانید که بتحقیق من داناترم بآنچه نمیدانید شما این باب در ذکر

كرام كاتبين روي في الخبر ان كل انسان معه ملكان احدهما

کرام کاتبین روایت شده در خبر است که بتحقیق هر انسان با وی اند دو فرشته یکی از ایشان در

عن يمينه والآخر عن يساره فالذي في يمينه يكتب حسناته

از جانب راست وی و دیگری از جانب چپ وی پس آن فرشته که در جانب راست وی است می نویسد نیکیهای وی را

من غير اذن صاحبه والذي في يساره يكتب سيئاته لا يكتبها

بغیر اذن رفیق خود مر آن فرشته یسار است و آن فرشته می نویسد بدیهای وی را و نمی نویسد

الا بشهادة صاحبه فان قعد العبد فقعد احدهما عن يمينه و

مگر بگواهی رفیق خود که فرشته یمین است پس اگر نشیند بنده نشیند یکی از ایشان دو فرشته از جانب راست وی

الآخر عن يساره واذا مشى احدهما خلفه والآخر امامه وان نام

و دیگری از جانب چپ وی و اگر راه رود آن بنده باشد یکی از ایشان در پس وی و دیگری پیش روی وی و اگر بخوابد بنده

فاحدهما عند رأسه والآخر عند رجليه وفي رواية خمسة

پس باشد یکی از ایشان دو فرشته نزد سر وی و دیگری نزد دو پای وی و در روایت پنج

املاك ملكان بالليل وملكان بالنهار وملك لا يفارقه في

فرشته آمده دو فرشته در شب با وی می باشند و دو فرشته در روز و یک فرشته با وی که جدا نمیشود از وی در

وقت من الاوقات كما في قوله تعالى له معقبات من بين يديه

وقتی از اوقات چنانکه در قول خدا تعالی آمده برای وی فرشتگان اند از پیش و از پس

ومن خلفه يريد بالمعقبات ملائكة الليل والنهار يحفظونه

و از پس پشت او اراده میکند خدا تعالی بمعقبات فرشتگان شب و روز را که نگاه می دارند او را

من الجن والانس والشياطين يقال ملكان بين كتفيه يكتبان

از شر جن و انس و شیاطین گفته میشود که دو فرشته میان دو دوش وی اند می نویسند

اعماله من خير وشر قلمهما اسنانهما ودواتهما حلقه ومدادهما

اعمال وی را از خیر و شر قلمهای ایشان دندانهای ایشان است و دوات ایشان حلق وی است

رِیقُهُمَا وَصَحِیفَتُهُمَا فُؤَادُهُمَا فَیَکْتُبَانِ اَعْمَالَهُ اِلَی مَوْتِهِ وَقَدْ رُوِیَ

آب دهن ایشانست و کاغذ ایشان سینه پس می‌نویسند ایشان اعمال ویرا تا وقت مردن و وارد شده

عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ صَاحِبَ الْیَمِینِ

از پیغمبر صلی الله تعالی واله وسلم که بتحقیق آنحضرت فرمود که بتحقیق فرشته صاحب یمین

اَمِیرٌ عَلَی صَاحِبِ الشِّمَالِ فَاِذَا عَمِلَ سَیِّئَةً وَاَرَادَ صَاحِبُ الشِّمَالِ اَنْ

امیر است بر صاحب فرشته شمال پس هرگاه عمل کند بنده بدیرا و اراده کند فرشته صاحب شمال اینکه

یَکْتُبَهَا قَالَ لَهُ صَاحِبُ الْیَمِینِ اَمْسِکْ فَیُمْسِکُ سَبْعَ سَاعَاتٍ فَاِنْ

بنویسد آن بدیرا گوید ویرا فرشته صاحب یمین بایست از نوشتن پس بایستد هفت ساعت پس اگر

اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ لَمْ یَکْتُبْهَا فَاِنْ لَمْ یَسْتَغْفِرْ کَتَبَ سَیِّئَةً وَاحِدَةً فَاِذَا

طلب آمرزش بکند آن بنده از خدا تعالی ننویسد آن بدیرا پس اگر طلب آمرزش نکند بنویسد آن فرشته یک بدیرا پس چون

قُبِضَ رُوحُ الْعَبْدِ فَوُضِعَ فِی قَبْرِهِ یَقُولُ الْمَلَکَانِ رَبَّنَا وَکَّلْتَنَا

قبض شود روح بنده و نهاده شود در قبر گویند آن دو فرشته ای رب ما مسلط کرده بودی ما را

بِعَبْدِکَ حَتّٰی نَکْتُبَ عَمَلَهُ وَقَدْ قَبَضْتَ رُوحَ عَبْدِکَ فَاْذَنْ لَنَا

بر بنده خود تا که بنویسیم عمل او را و بتحقیق قبض کردی روح بنده خود را پس اذن ده ما را

حَتّٰی نَصْعَدَ اِلَی السَّمَاءِ فَیَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ السَّمَاءَ مَمْلُوَّةٌ مِنَ

تا بالا رویم بسوی آسمان پس فرماید خدا تعالی که بتحقیق آسمان پر است از

الْمَلٰئِکَةِ یُسَبِّحُونَنِی وَیُهَلِّلُونَنِی فَمَا اَفْعَلُ بِکُمَا فَیَقُولَانِ رَبَّنَا اَمَرْنَا

فرشتگان تسبیح گویند مرا و لا اله الا الله گویند مرا پس چکنم با شما پس گویند آن دو فرشته ای رب ما

حَتّٰی نُقِیمَ فِی الْاَرْضِ فَیَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ اَرْضِی مَمْلُوَّةٌ مِنْ خَلْقِی

تا اقامت کنیم در زمین پس فرماید خدا تعالی که بتحقیق زمین پر است از مخلوق من

فَمَا اَفْعَلُ بِکُمَا فَیَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰی سَبِّحَا عَلٰی قَبْرِ عَبْدِی وَهَلِّلَا وَ

پس چکنم با شما پس فرماید خدا تعالی که تسبیح بگوئید بر قبر بنده من و لا اله الا الله بگوئید و

کَبِّرَا وَاکْتُبَا ذٰلِکَ لِعَبْدِی حَتّٰی اَبْعَثَهُ مِنْ قَبْرِهِ وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی

تکبیر بگوئید و بنویسید آنرا برای بنده من تا آنکه برانگیزانم او را از قبر او و بتحقیق فرموده خدا تعالی

إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحٰفِظِيْنَ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ يَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ سَمَّاهُمْ

بتحقیق بر شما نگاہبانان شدہ اند نیکانی گرامی نویسندگان میدانند آنچه میکنید نام نهاد تعالی

كِرَامًا كَاتِبِيْنَ لِأَنَّهُمْ إِذَا كَتَبُوْا حَسَنَةً يَصْعَدُوْنَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ

ایشان را گرامی نویسندگان برای آنکه چون نویسند نیکی را بالا روند بآن نیکی بسوی آسمان

بِالْفَرَحِ وَالسُّرُوْرِ وَيَعْرِضُوْنَ عَلَى اللّٰهِ وَيَشْهَدُوْنَ عَلٰى ذٰلِكَ وَيَقُوْلُوْنَ

بخوشی و خورسندی و عرض کنند آن نیکی را بر خدا تعالی و گواهی دهند بر آن نیکی و گویند

إِنَّ عَبْدَكَ فُلَانًا عَمِلَ لَكَ حَسَنَةً كَذَا وَكَذَا وَإِذَا كَتَبُوْا مِنَ

بتحقیق بنده تو فلان عمل کرده برای تو نیکی چنین و چنین و چون نویسند از

الْعَبْدِ سَيِّئَةً يَصْعَدُوْنَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ مَعَ الْغَمِّ وَالْحُزْنِ فَيَقُوْلُ

بنده بدی را بالا روند بآن بدی بسوی آسمان با غم و اندوه پس گوید

اللّٰهُ تَعَالٰى يَا كِرَامًا كَاتِبِيْنَ مَا فَعَلَ عَبْدِيْ فَيَسْكُتُوْنَ حَتّٰى يَسْأَلَ

خدا تعالی ای بزرگ نویسندگان چه عمل کرد بنده من پس خاموش شوند تا آنکه سوال کند

اللّٰهُ ثَانِيًا وَثَالِثًا فَيَقُوْلُوْنَ إِلٰهِيْ أَنْتَ أَعْلَمُ وَأَنْتَ السَّتَّارُ أَمَرْتَ

خدا تعالی دوم بار و سوم بار پس گویند ایشان ای خدای ما تو دانا تری و تو پرده پوشی فرمودی

عِبَادَكَ أَنْ يَسْتُرُوْا عُيُوْبَهُمْ بِأَنَّهُمْ يَقْرَؤُوْنَ كُلَّ يَوْمٍ كِتَابَكَ وَ

بندگان خود را اینکه بپوشند عیبهای یکدیگر را پس ایشان میخوانند هر روز کتاب ترا و

يَحْمَدُوْنَكَ فَيَقُوْلُوْنَ أَعْنِيْ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ اسْتُرْ عُيُوْبَهُمْ فَإِنَّكَ

مدح و ستایش کنند ترا پس گویند یعنی کراماً کاتبین بپوشان عیبهای ایشان را پس بتحقیق تو

عَلَّامُ الْغُيُوْبِ فَلِهٰذَا يُسَمَّوْنَ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ وَرُوِيَ عَنْ صِدِّيْقِ

داننده چیزهای پوشیده پس ازین جهت نام نهاده شده اند بکرام کاتبین و روایت شده از صدیق

ابْنِ أُوَيْسٍ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ

پسر اویس رض که بتحقیق وی گفت شنیدم از رسول صلی الله تعالی علیه و آله

وَسَلَّمَ قَالَ أَتَانِيْ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللّٰهَ يُقْرِئُكَ

و سلم که فرمود آمد مرا جبرئیل علیه السلام و گفت ای محمد بتحقیق خدا میگوید ترا

السلام و يقول بلغ امتك ان من مات مفارقا للجماعة لا
سلام و میفرماید برسان امت خود را اینکه بتحقیق کسیکه بمیرد مخالفت کننده مر اداء جماعت

يشم رائحة الجنة ولو كان اكثر من اهل الارض عملا ولا يقبل
نخواهد بوئید هوای جنت را اگرچه باشد بسیار تر از اهل زمین در عمل و قبول نکند

الله منه يوم القيمة صرفا ولا عدلا ولا تارك الجماعة عندك
خدا تعالی ازوی روز قیامت فرض را و نفل را و ترک کننده جماعت نزد تو

والملائكة والناس اجمعين ملعون ويلعنه التورية والانجيل
و فرشتگان و همه مردم ملعون است و لعنت میکند ویرا توریت و انجیل

والزبور والفرقان وتارك الصلوة لا يستجاب له الدعوة ولا
و زبور و فرقان و ترک کننده نماز قبول نشود برای وی دعا و نازل

ينزل عليه الرحمة في الدنيا والاخرة واهون من امتك واشر من
نشود بروی رحمت در دنیا و آخرت و خوار و سبکتر است از امت تو و شریرتر است از

شارب الخمر وقاطع الطريق وقاتل الف عالم وقال عليه السلام
نوشنده شراب و قاطع طریق و کشنده هزار عالم و فرمود آنحضرت علیه السلام

سلموا على اليهود والنصرى ولا تسلموا على اليهود من امتي قال
سلام کنید بر یهود و نصارا بی و سلام مکنید بر یهودیکه از امت من باشد گفت

شكا ذر رض يا رسول الله ما يهود امتك قال من يسمع الاذان و
شد ابوذر رض ای رسول خدا کیست یهود از امت تو فرمود کسیکه بشنود اذان و

لم يحضر الجماعة وقال عليه السلام من كان تارك الجماعة يجئ
حاضر نشد جماعت را و فرمود آنحضرت علیه السلام کسیکه باشد تارک جماعت را بیاید

يوم القيمة فكانما اعان بقتل الانبياء وان مات تارك الجماعة
روز قیامت پس گویا که بتحقیق اعانت کرده بکشتن پیغمبران و اگر مرد تارک جماعت

لا يغسل ولا يصلى عليه ولا يدفن في مقابر المسلمين وتارك
غسل داده نشود و نماز جنازه خوانده نشود بروی و دفن کرده نشود در مقبره مسلمانان و تارک

الصلوة بالجماعة لو صلى صلوة امتى كلها وحده وقرأ كل كتاب

نماز با جماعت اگر خوانند نماز امت من همه تنها و خوانند هر کتابی

انزله الله تعالى على الانبياء وحده وصام صوم امتي كلها وحده

که نازل کرده خدا تعالى آنرا بر پیغمبران تنها و روزه دارد روزه امت من همه تنها

وتصدق صدقتهم كلها وحده لا يشم رائحة الجنة ولا

و صدقه دهد صدقه ایشان همه را تنها نبوید آن تارک جماعت بوی جنت را و نه

ينظر الله تعالى اليه حيا وميتا وقال النبي صلى الله عليه وآله

بیند خدا تعالى بسوی وی هم در حال زندگی و در مرگ و فرمود پیغمبر صلى الله عليه وآله

وسلم ايما مؤمن يتوضا ويأتي الى المسجد وصلى فيه مع الجماعة

وسلم هر مومن که وضو کند و آید بسوی مسجد و نماز خواند در آن با جماعت

غفر الله تعالى له ذنوبه وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

بیامرزد خدا تعالى برای وی گناهان وی را و فرمود پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم

من حفظ صلوة في اوقاتها واتم ركوعها وسجودها اكرمه الله

کسیکه محافظت کند نماز را در وقتهای نماز و تمام کند رکوع آنرا و سجود آنرا اکرام کند او را خدا تعالى

تعالى بخمس عشر خصلة ثلثة في الدنيا وثلثة عند الموت وثلثة

به پانزده خصلت سه از آن در دنیا و سه از آن نزد مرگ و سه از آن

في القبر وثلثة في الحشر وثلثة عند لقاء الله تعالى فاما

در قبر و سه از آن در حشر و سه از آن نزد رویت خدا تعالى لیکن آن

الثلثة التي في الدنيا فيزيد عمره ورزقه ويحفظ نفسه و

سه خصلت که میدهد او را در دنیا پس اینکه زیاده میکند عمر او را و رزق او را و نگاه میدارد نفس او

اهله واما الثلثة التي عند الموت فيبشره بالامن من الخوف

اهل او را و اما آن سه چیز که داده وی را نزد مرگ پس اینکه بشارت میدهد او را با امن از خوف

والفزع وتدخل الجنة لقوله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم

و ترس و داخل شدن در جنت برای قول خدا تعالى بتحقیق آنانکه گفتند پروردگار ما خدا است پس

اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ اَلَّا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا

قائم ماندند فرود می آیند بر ایشان از فرشتگان وقت موت که مترسید و اندوه مخورید و بشارت شمارا

بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ وَاَمَّا الثَّلٰثَةُ الَّتِیْ فِی الْقَبْرِ فَیُسَهَّلُ

به بهشتی که شمارا وعده داده می شد وآن سه چیز که داده می شود وی را در قبر پس اینکه آسان

عَلَیْهِ سُؤَالُ مُنْکَرٍ وَّنَکِیْرٍ وَّیُوَسَّعُ عَلَیْهِ قَبْرُهٗ وَیُفْتَحُ لَهٗ بَابٌ اِلَی

می کند خدا بر وی سوال منکر ونکیر را وفراخ میکند بر وی قبر او را وکشاده شود برای او دری بسوی

الْجَنَّةِ وَاَمَّا الثَّلٰثَةُ الَّتِیْ فِی الْمَحْشَرِ فَیَخْرُجُ مِنَ الْقَبْرِ وَهُوَ یَتَلَأْلَأُ

جنت وآن سه چیز که داده میشود وی را در محشر پس اینکه بیرون آید از قبر در حالیکه میدرخشد

وَجْهُهٗ کَالْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی یَسْعٰی نُوْرُهُمْ بَیْنَ

روی او مانند ماه شب چاردهم چنانکه فرمود خدا تعالی می شتابد نور ایشان پیش

اَیْدِیْهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ اَلْاٰیَةَ وَیُعْطٰی کِتَابَهٗ بِیَمِیْنِهٖ وَیُحَاسَبُ حِسَابًا

روی ایشان وبجانب راست ایشان تا آخر آیت وداده شود کل نامه وی بدست راست وحساب کرده شود

یَّسِیْرًا وَاَمَّا الثَّلٰثَةُ الَّتِیْ عِنْدَ لِقَاءِ اللّٰهِ فَرَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ

حساب آسان وآن سه چیز که داده می شود وی را نزد رویت خدا تعالی پس رضای خدا تعالی است از ایشان

وَالسَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَالنَّظَرُ اِلَیْهِمْ کَقَوْلِهٖ تَعَالٰی سَلٰمٌ قَوْلًا مِّنْ

و سلام خدا تعالی است بر ایشان و دیدن خدا تعالی است بایشان چنانکه فرمود خدا تعالی است سلام باو از

رَّبٍّ رَّحِیْمٍ وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ وَمَنْ تَهَاوَنَ

پروردگار مهربان بعضی روهای آن روز تازه باشند بسوی پروردگار خود نظر کننده وکسی سستی کند

بِالصَّلٰوةِ الْخَمْسِ عَاقَبَهُ اللّٰهُ بِخَمْسَ عَشَرَ خَصْلَةً ثَلٰثَةٌ فِی الدُّنْیَا

بنماز پنجگانه عذاب کند خدا تعالی به پانزده خصلت سه از آن باشد در دنیا

وَثَلٰثَةٌ عِنْدَ الْمَوْتِ وَثَلٰثَةٌ فِی الْقَبْرِ وَثَلٰثَةٌ فِی الْحَشْرِ وَثَلٰثَةٌ عِنْدَ

و سه نزد مرگ و سه در قبر و سه در حشر و سه نزد

لِقَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی اَمَّا الثَّلٰثَةُ الَّتِیْ فِی الدُّنْیَا فَیُرْفَعُ الْبَرَکَةُ مِنْ رِّزْقِهٖ

رویت خدا تعالی اما آن سه که در دنیاست پس اینکه برداشته شود برکت از رزق وی

وغيره وسيماء الصالحين من وجهه واما الثلثة التي عند الموت

و غیر وی و علامت صالحین از روی وی و اما آن سه که نزد موت است

فيموت جائعا وعطشانا وذليلا واما الثلثة التي في القبر

پس اینکه می میرد گرسنه و تشنه و ذلیل و اما آن سه که در قبر است

فيضيق قبره حتى يدخل اضلاعه بعضها في بعض ويفتح

پس اینکه تنگ میشود قبر وی تا آنکه داخل میشود پهلوهای او بعضی در بعضی و گشاده میشود

له باب من نار واما الثلثة التي في الحشر فيخرج من قبره

برای وی دری از آتش و اما آن سه که در حشر است پس اینکه بیرون می آید از قبر خود

مسودة الوجه مكتوب في جبهته هذا آئس من رحمة الله

سیاه روی نوشته شده باشد در پیشانی او اینکه این کس نا امید است از رحمت خدا

تعالى ويعطى له كتابه من وراء ظهره واما الثلثة التي عند لقاء

تعالی و داده میشود او را عملنامه او از پس پشت او و اما آن سه که نزد رویت

الله تعالى فلا يكلمهم الله تعالى ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا

خدا تعالی است پس اینکه کلام نمیکند با ایشان خدا تعالی و نمی بیند بسوی ایشان روز قیامت و نه

يزكيهم ولهم عذاب اليم قال الله تعالى فخلف من بعدهم خلف

پاک کند ایشان را و ایشان راست عذاب دردناک فرموده است خدا تعالی پس جا نشین شد بعد ایشان ناخلفی چند

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوت فسوف يلقون غيا وروى

که ضائع کردند نماز را و پیروی کردند خواهش های نفس پس خواهند یافت جزای گمراهی را و روایت کرده شد

عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم

اذا قام العبد الى الصلوة وقال الله اكبر خرج من ذنوبه كيوم

چون استاده شود بنده بسوی نماز و گوید الله اکبر بیرون آید از گناهان خود مانند روزی

ولدته امه واذا قال اعوذ بالله من الشيطن الرجيم كتب الله

که زائیده او را مادر او و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نوشته شود برای او

بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى بَدَنِهٖ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَاِذَا قَرَءَ الْفَاتِحَةَ فَكَاَنَّمَا حَجَّ

بهر مویی که بر بدن وی ست عبادت یکساله پس چون بخواند سورهٔ فاتحه را پس گویا بتحقیق حج کرد

وَاعْتَمَرَ وَاِذَا رَكَعَ فَكَاَنَّمَا تَصَدَّقَ بِوَزْنِهٖ ذَهَبًا وَاِذَا قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ

و عمره کرد و چون رکوع کند پس گویا که بتحقیق صدقه کرد بمقدار خود طلا را و چون گوید سمع الله لمن

حَمِدَهٗ نَظَرَ اللّٰهُ اِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَاِذَا قَالَ فِيْ سُجُوْدِهٖ سُبْحَانَ رَبِّيَ

حمده نظر کند خدا تعالی بسوی وی برحمت و چون گوید در سجدهٔ خود سبحان ربی

الْاَعْلٰى فَكَاَنَّمَا اَعْتَقَ رَقَبَةً وَاِذَا تَشَهَّدَ اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى ثَوَابَ

الاعلی پس گویا که آزاد کرد غلامی را و چون تشهد خواند عطا کند او را خدا تعالی ثواب

اَلْفِ عَالِمٍ وَاَلْفِ شَهِيْدٍ وَاِذَا سَلَّمَ وَفَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهٖ

هزار عالم و هزار شهید و چون سلام دهد و فارغ شود از نماز خود

فَتَحَ اللّٰهُ لَهٗ ثَمَانِيَةَ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ اَيِّ بَابٍ شَاءَ بِلَا حِسَابٍ

کشاید خدا تعالی برای او هشت دروازه جنت داخل شود روز قیامت از هر دری خواهد بغیر حساب

وَلَا عَذَابٍ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَنْبَغِيْ لِلْمُؤْمِنِ

و بغیر عذاب و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم لائق است مومن را

اَنْ يَكُوْنَ اَخْلَاقُهٗ كَاَخْلَاقِ الْكَلْبِ وَفِيْهِ خَمْسُ اَخْلَاقٍ الْاَوَّلُ

آنکه باشد اخلاق وی مانند اخلاق سگ و در سگ پنج خصلت اند اول

يَكُوْنُ جَائِعًا اَبَدًا وَهٰذَا مِنْ اَخْلَاقِ الصّٰلِحِيْنَ وَالثَّانِيْ لَا يَكُوْنُ لَهٗ

آنکه می باشد گرسنه همیشه و این از خصلتهای صالحین است و دوم آنکه نمی باشد ویرا

مَوْضِعٌ وَهٰذَا مِنْ اٰثَارِ الصّٰلِحِيْنَ وَالثَّالِثُ اَنَّهٗ لَا يَنَامُ بِاللَّيْلِ وَ

جای و این از نشانهای صالحین است و سیوم آنکه وی خواب نمی کند در شب و

هٰذَا مِنْ اَفْعَالِ الصّٰلِحِيْنَ وَالرَّابِعُ لَا يَكُوْنُ لَهٗ مَالٌ حَتّٰى يَرِثَهٗ

این از افعال صالحین است و چهارم آنکه نباشد ویرا مال تا میراث برد او را

الْوَارِثُ وَهٰذَا مَعِيْشَةُ الصّٰلِحِيْنَ وَالْخَامِسُ اَنْ لَا يُفَارِقَ

وارث و این معیشت صالحین است و پنجم آنکه جدا نشود

مِنْ بَابِ صَاحِبِهٖ اِنْ طَرَدَهٗ فِيْ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ وَّهٰذَا مِنْ خَوَاصِّ

از دروازهٔ مالک خود اگرچه براند او را در روزی صد بار واین از خواص

الصَّالِحِيْنَ وَقَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ طُوْبٰى لِمَنْ كَانَ عَيْشُهٗ

صالحان است و گفت علی کرم الله وجهه خوشا و خوب است کسی را که زیستن وی

كَعَيْشِ الْكَلْبِ وَفِيْهِ عَشْرُ خِصَالٍ اَلْاَوَّلُ لَيْسَ لَهٗ مَالٌ وَّالثَّانِيْ

مانند زندگی سگ و در سگ ده خصلت اول آنکه نیست او را مال و دوم آنکه

لَيْسَ لَهٗ قَدْرٌ وَّالثَّالِثُ الْاَرْضُ كُلُّهَا بَيْتٌ لَّهٗ وَالرَّابِعُ فِيْ اَكْثَرِ

نیست وی را هیچ قدری و سوم آنکه زمین سراسر خانه است وی را و چهارم آنکه در اکثر

الْاَوْقَاتِ يَكُوْنُ جَائِعًا وَّالْخَامِسُ فِيْ غَالِبِ اَوْقَاتِهٖ يَكُوْنُ سَاكِتًا

اوقات می باشد گرسنه و پنجم آنکه در غالب اوقات وی می باشد خاموش

وَّالسَّادِسُ يَحُوْلُ حَوْلَ بَيْتِ صَاحِبِهٖ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالسَّابِعُ يَقْنَعُ

و ششم آنکه می گردد گرد خانهٔ مالک خود بشب و روز و هفتم آنکه قناعت میکند

بِمَا يُلْقٰى اِلَيْهِ وَالثَّامِنُ لَوْ ضَرَبَهٗ صَاحِبُهٗ مِائَةَ جَلْدَةٍ لَّمْ يَتْرُكْ

بانچه انداخته شود بوی و هشتم آنکه اگر بزند وی را مالک وی صد تازیانه نمیگذارد

بَابَ دَارِ صَاحِبِهٖ وَالتَّاسِعُ يَاْخُذُ عَدُوَّ صَاحِبِهٖ وَلَا يَاْخُذُ صَدِيْقَهٗ

در دروازهٔ خانهٔ مالک خود را و نهم آنکه میگیرد دشمن مالک خود را و نمیگیرد دوست مالک خود را

وَالْعَاشِرُ اِذَا مَاتَ لَمْ يَتْرُكْ مِنَ الْمِيْرَاثِ شَيْئًا بَابٌ

و دهم آنکه چون بمیرد نمیگذارد از میراث چیزی را باب

فِيْ ذِكْرِ الرُّوْحِ بَعْدَ الْخُرُوْجِ كَيْفَ يَاْتِيْ اِلٰى قَبْرِهٖ وَ

در ذکر روح بعد برآمدن از بدن که چگونه می آید بسوی قبر خود و

مَنْزِلِهٖ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَاِذَا خَرَجَ الرُّوْحُ

خانهٔ خود فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پس چون بیرون آمد روح

مِنْ بَنِيْ اٰدَمَ مَضٰى ثَلٰثَةُ اَيَّامٍ يَقُوْلُ الرُّوْحُ يَا رَبِّ ائْذَنْ

از بنی آدم پس چون بگذرد سه روز گوید روح ای رب من اذن ده

إلي حتى أمشي وأنظر إلى جسدي الذي كنت فيه فيأذن له الله

مرا تا بروم و نظر کنم بسوی بدن خود آنکه بودم دران پس اذن دهد او را خدا تعالی

فيجيء إلى قبره وينظر من بعيد وقد سال الماء من جسده و

پس آید بسوی قبر خود و نظر کند از دور و بتحقیق جاری باشد آب از بدن او و

من منخريه ومن فمه فيبكي بكاءً طويلاً ثم يقول يا جسدي

از دو سوراخ بینی او و از دهن او پس بگرید گریه دراز پس از ان گوید ای بدن

المسكين ويا حبيبي هل تذكر أيام حيوتك وهذا منزل البلاء

مسکین من و ای حبیب من آیا یاد میکنی ایام زندگی خود را و این قبر جای نزول بلا

والوحشة والغم والكربة والحزن والندامة ثم يمضي فإذا كانت

و وحشت و غم و کربت و اندوه و پشیمانی است پس از ان میرود پس چون گذرد

خمسة أيام يقول يا رب ائذن لي حتى أنظر إلى جسدي

پنج روز گوید روح ای رب من اذن ده مرا تا نظر کنم بسوی بدن خود

فيأذن الله تعالى له فيأتي إلى قبره وينظر من بعيد وقد سال

پس اذن دهد خدا تعالی او را پس آید بسوی قبر خود و نظر میکند از دور و بتحقیق جاری

الدم من جسده ومن منخريه ومن فمه وأذنيه وصديد و

باشد خون از بدن او و از دو سوراخ بینی او و از دهن او و دو گوش او جاری باشد زرداب و

قيح فيبكي بكاءً طويلاً فيقول يا جسدي المسكين تذكر أيام

ریم پس بگرید گریه دراز پس گوید روح ای بدن مسکین من آیا یاد میکنی ایام

حيوتك وهذا منزل الغم والهم والمحنة والديدان والحيات و

زندگی خود را و این قبر جای نزول غم و اندوه و محنت و کرم ها و مارها و

العقارب وأكلت الديدان لحمك وتفرقت جلدك وتفرقت

کژدمها است و خوردند کرمها گوشت ترا و جدا کردند پوست ترا و جدا شدند

أعضاؤك ثم يمضي فإذا كان سبعة أيام يقول يا رب ائذن

اندامهای ترا پس از ان میرود روح پس چون شود هفت روز گوید روح ای رب من اذن ده

لي حتى انظر الى جسدي فيأذن الله لها فتاتي الى قبره فتنظر

مرا تا نگرم بسوی تن خود پس اذن دهد خدا تعالی مر او را پس بیاید بسوی قبر خود و نظر کند

من بعيد وقد دخل ثم فيه الدود تبكي بكاء شديدا فتقول

از دور و تحقیق افتاده باشد در وی کرم پس گریه کند گریه سخت و گوید

يا جسدي المسكين اتذكر ايام حيوتك اين اولادك واباوك

ای تن من مسکین من آیا یاد میکنی ایام زندگی خود را کجا اند اولاد تو و پدران تو

وعشيرتك ودارك وعقارك واين اخوانك واصدقاوك

واقربای تو و خانهٔ تو و زمین تو و کجا اند برادران تو و یاران تو

واين رفقاؤك وجيرانك الذين كانوا يزورونك في جوارك

و کجا اند آشنایان تو و همسایهای تو آنانکه بودند که زیارت میکردند ترا در همسایگی تو

اليوم يبكون على وعليك الى يوم القيمة وروي عن ابي هريرة

امروز گریه میکنند بر من و بر تو تا روز قیامت و روایت کرده شده از ابی هریره

رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

راضی شد الله از وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

اذا مات المؤمن دارت روحه حول داره شهرا تنظر الى ما خلفه

چون بمیرد مؤمن میگردد روح او گرد خانهٔ او یکماه نظر میکند بسوی آنچه پس از وی مانده

من عياله كيف يقسم ماله وكيف يؤدي ديونه فاذا تم شهر

از عیال وی که چگونه تقسیم کرده شود مال او و چگونه ادا کرده میشود قرضهای وی پس چون تمام شود یکماه

تنظر الى جسده فيدور حول قبره سنة وتنظر من يدعو له و

نظر کند روح بسوی بدن خود و میگردد گرد قبر خود یکسال و نظر میکند که دعا میکند وی را و

من يحزن عليه فاذا تمت سنة رفعت روحه الى حيث يجتمع

که غم میخورد بروی پس چون تمام شود سال بالا برده شود روح او بسوی آن موضع که جمع میشوند

فيه الارواح الى يوم ينفخ في الصور كقوله تعالى تنزل الملئكة

در آنجا ارواح تا روزیکه دمیده شود در صور چنانکه قول خدا تعالی است نازل میشوند فرشتگان

والروح فيها ويقال الروح فيها بمعنى الرحمة على المؤمنين

و روح در آن شب گفته میشود که روح در آن شب بمعنی رحمت است بر مؤمنان

كما قرئ والروح بالفتح والضم معناه تنزل الملئكة والروح اي

چنانکه خوانده شده و روح بر فتح و ضم معنایش آنست که نازل میشوند فرشتگان و روح ای

معهم الروح والريحان ويقال الروح ملك عظيم ينزل الرحمة

با فرشتگان نسیم و گل های جنت و گفته میشود که روح فرشته کلان است که نازل میکند رحمت را

على المؤمنين كما قال الله تعالى يوم يقوم الروح والملئكة

بر مؤمنان چنانکه فرمود خدا تعالی بروزی که استاده شود روح و فرشتگان

صفا قيل معناه روح بني ادم وقيل معناه روح جبريل ويقال

صف گفته شد معنایش روح بنی آدم است و گفته شده معنایش روح جبرائیل است و گفته میشود

روح محمد صلى الله عليه واله وسلم تحت العرش يستاذن في هذه

که روح محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است که زیر عرش باشد اذن می خواهد درین

الليلة من الله تعالى بالنزول ليسلم على جميع المؤمنين والمؤمنات

شب از خدا تعالی بفرود آمدن تا سلام کند بر جمیع مومنان و زنان مومنه

من الشفقة عليهم ويقال روح الاقرباء من اموات المؤمنين

از جهت شفقت بر ایشان و گفته میشود که روح اقرباست از مردگان مومنان

يقولون ربنا ائذن لنا بالنزول الى منازلنا حتى نرى اولادنا

که میگویند ای رب ما اذن ده ما را بفرود آمدن بسوی خانه های خود تا ببینیم اولاد خود را

وعيالنا فينزلون ليلة القدر كما قال ابن عباس اذا كان يوم

و عیال خود را پس فرود می آیند در شب قدر چنانکه گفت ابن عباس چون شود روز

عيد او يوم عاشورا او ليلة عاشورا او يوم الجمعة او

عید یا روز عاشورا یا شب عاشورا یا روز جمعه یا

ليلة الجمعة الاولى من رجب او ليلة النصف من شعبان

شب جمعه اولے از ماه رجب یا شب پانزدهم از شعبان

بخروجهم الاموات من قبورهم فيقفون على ابواب بيوتهم و

بیرون آیند مردگان از قبرهای خود پس ایستاده می‌شوند بر دروازه‌های خانه‌های خود و

يقولون ارحموا علينا في هذه الليلة بصدقة او لقمة فانا

گویند رحم کنید بر ما در این شب بصدقه یا لقمه پس ما ان

محتاجون اليها فان لم تقدروا بها فاذكرونا بركعتين في

محتاجیم بسوی الصدقه یا لقمه پس اگر قدرت نباشد شما را بران پس یاد کنید ما را بخواندن دو رکعت در

هذه الليلة المباركة هل من احد يذكرنا وهل من احد يرحم

این شب مبارک آیا هست کدام یکی که یاد کند ما را و آیا هست کدام یکی که رحم کند

علينا وهل من احد يذكرنا في غربتنا يا من سكن في دارنا يا من

بر ما آیا هست کدام یکی که یاد کند ما را در غربت ما وای آنکه ساکن شده در خانه ما وای آنکه

نكح نساءنا ويا من اقام في اوسع قصورنا ونحن في اضيق قبورنا

نکاح کرده زنان ما را وای آنکه اقامت کرده در فراخ‌ترین کوشکهای ما و ما در تنگ‌ترین قبرهای خود استیم

ويا من قسم اموالنا ويا من استذل اولادنا هل من احد منكم من

وای آنکه قسمت کرده اموال ما را وای آنکه خوار و ذلیل کرده اولاد ما را آیا کدام یکی هست از شما

يتفكر في غربتنا وفقرنا وكتبنا مطوية وكتبكم منشورة وليس

کسیکه فکر کند در غربت ما و احتیاج ما و فقر ما معیشت و زندگانی ما پیچیده شده اند و دفترهای شما کشاده اند و نیست

للميت في اللحد ثواب فلا تنسونا بكسرة خبزكم ودعائكم

مر میت را در لحد ثواب پس فراموش مکنید ما را به پاره نان شما و دعای شما

فانا محتاجون اليكم ابدا فان وجدوا الصدقة والدعاء منهم

پس بتحقیق ما ان محتاجیم بشما همیشه پس اگر یافتند مردگان صدقه و دعا را از ایشان

يرجعون فرحا مسرورا وان لم يجدوا يرجعون محزونا محرونا

باز میگردند شادان و خوشحال اگر نیافتند صدقه و دعا را باز میگردند محروم و اندوهگین

آيسا وقد قيل ان الروح في الفؤاد او في بعض اجزاء البدن لا

ناامید و تحقیق گفته شده که روح در دل است یا در بعض اجزاء بدن است نه

في جميع البدن لكنها في جزء من اجزائه والدليل عليه أن

در تمام بدن ست لاكن آن روح در يكجزوست از اجزاء بدن و دليل برين معنا اين ست كه

المجروح الواحد بجراحات كثيرة فلا يموت ويجرح الواحد أيضا

مجروح ميشود يك شخص بجراحتهاى بسيار پس نمى ميرد و مجروح ميشود يك شخص نيز

بجراحة واحدة فيموت لأنها اصابت في المكان الذي فيه الروح

جراحت يك پس مى ميرد آن شخص از جهة كه رسيده اين جراحت در جايگاه است در آن روح

حلت فيه وقيل الروح يحل في جميع البدن لأن الموت في جميع

حلول كرده روح ودر آنجا و گفته شده روح حلول كرده است در تمام بدن زيرا كه بيرون شدن روح در تمام

البدن يدل عليه قوله تعالى قل يحييها الذي أنشأها أول مرة

بدن مى آيد دلالت ميكند برين امر قول خداى تعالى بگو زنده مى كند او را آنكه آفريده وى را اول بار

فإن قيل ما الفرق بين الروح والروان قلت هما واحد ليس بينهما

پس اگر گفته شود چيست فرق ميان روح و روان گويم اين هر دو يك است نيست درميان ايشان

فرق كما أن البدن مع الجسد والرجل يذهب ويجيء والروح لا يتحرك

فرق چنانكه تحقيق بدن با تن و پا مى رود و مى آيد و روح حركت نمى كند

لكن موضع الروح في الجسد غير معين وموضع الروان بين الحاجبين

پس موضع روح در بدن غير معين ست و موضع روان ميان دو ابروست

فإذا زالت الروح مات العبد لا محالة وإذا زالت الروان نام

پس چون زائل شود روح بميرد بنده لاچار و چون زائل شود روان بخوابد

العبد كما أن الماء إذا صب في القصعة ووضعت في البيت

بنده چنانكه تحقيق آب چون ريخته شود در كاسه و نهاده شود آن كاسه در حجره

ووقعت الشمس عليه من الكوة وشعاعها في السقف يتحرك ولم

و واقع شود آفتاب بر آن از دريچه و شعاع آفتاب در سقف حجره حركت مى كند و

يتحرك القصعة من موضعها فكذلك الروح ساكنة في البدن

و حال آنكه حركت نكرده كاسه از جاى خود پس همچنين روح ساكن ست در بدن

وشعاعها الى العرش فهو الروان فترى الرؤيا في الملكوت ثم

وشعاع وی میرود تا عرش پس آن شعاع ویرا روان گویند میبیند خواب را در عالم ملکوت پس

اذا نام العبد خرج الروح اي الروان من انفه ويصعد الى السماء

چون خواب کند بنده بیرون آید روح یعنی روان از بینی وی وبالا رود بسوی آسمان

فالروان في الملكوت ينوب مناب النفس في الخدمة فان قيل لو

پس روان در عالم ملکوت نائب میشود بجای نفس در خدمت پس اگر گفته شود اگر

كان روح المؤمن يصعد الى السماء وينوب مناب النفس في

بود روح مؤمن که بالا میرود بسوی آسمان ونائب میشود بجای نفس در

الخدمة فروح الكافر الى اين تذهب وقيل روح الكافر ايضا يصعد

خدمت پس روح کافر در خواب کجا میرود وگفته شده که روح کافر هم بالا میرود

الى السماء الا انه يمنعه الشيطان فيكون مع الشياطين فان

بسوی آسمان مگر به تحقیق ویرا منع میکند شیطان پس میباشد روح کافر با شیطانان پس اگر

قيل لو ذهب الروح ينبغي ان لا يتنفس قيل هذا من وجوه

گفته شود اگر رفته روح در خواب میبایستی که نفس نزدی گفته شده که این نفس گرفتن از چند وجه است

احدها ما قالوا يذهب منه الروح ولكن يبقى فيه الحيوة و

یکی آنکه گفته اند که میرود از بدن روح ولاکن باقی میماند در وی حیات و

النفس لانهما ليسا بروح الا ترى الى ما روى عبد الله بن عباس رض

نفس زیرا که حیوة ونفس نیستند روح آیا نمی بینی بسوی آنچه روایت کرد عبدالله بن عباس رض

انه قال الروح لاربعة الانس والجن والملئكة والشيطين

که بتحقیق وی گفت روح برای چهار قسم مخلوق میباشد یکی انسان دوم جن سوم فرشتگان چهارم شیاطین

ولسائرهن نفس وحيوة وقال محمد بن الترمذي الروح روحان

و برای همه مخلوق نفس و حیات میباشد وگفت محمد بن ترمذی که روح دو قسم است

روح به الحيوة والنفس وروح به الحركة فاذا نام خرج منه

یک روح آنست که بآن زندگی ونفس گرفتن ودیگر آن روح است که با حرکت میباشد پس چون خواب کند بیرون آید از وی

الرّوح الّذی به الحرکة ولٰکن لم یخرج الرّوح الّذی به الحیٰوة و

آن روح کہ بآن حرکت ست ولاکن بیرون نرفتہ ازوی آن روح کہ بآن حیٰوۃ است و

النّفس وامّا مسکن الرّوح بعد القبض فقد قیل مسکنها الصّور

نفس کہ آن تن است مسکن روح ست بعد قبض شدن پس تحقیق گفتہ شدہ کہ مسکن وے صور

فیه ثقب بعدد کلّ حیوان من یوم خلق اٰدم علیه السّلام الی

اسرافیل است و در صور سوراخہاست بشمار ہر حیوان از ابتدا روزی کہ آفریدہ شدہ آدم علیہ السلام تا

یوم القیٰمة ینعم هناك ان کان منعمًا وان کان معذّبًا فهناك

روز قیامت نعمت دادہ میشود آن روح در اینجا اگر باشد از نعمت دادہ شدگان و اگر باشد آن روح عذاب کردہ پس در آنجا

یعذّب ویقال انّ ارواح المؤمنین فی حواصل طیور خضر

عذاب کردہ میشود و گفتہ میشود کہ بتحقیق ارواح مومنان در ابدان مرغان سبز رنگ

فی الجنّة وارواح الکٰفرین فی سجّین جهنّم وقیل فی حواصل طیور سود

میباشند در جنت و ارواح کافران در سجین میباشد کہ آن جائی ست در جہنم و گفتہ شد در ابدان مرغان سیاہ رنگ

فی النّار ویقال انّ ارواح المؤمنین اذا قبضت رفعتها ملٰئکة الرّحمة

در آتش و گفتہ شدہ کہ بتحقیق ارواح مومنان چون قبض کردہ میشوند بردارد آنہا را فرشتگان رحمت

الی السّابعة بالاکرام والاعزاز فینادی منادٍ من السّماء من

بسوی آسمان ہفتم بگرامی کردن و عزت دادن پس آواز کند آواز کنندہ از آسمان از

قبل الله اکتبوها فی علّیّین ثمّ ردّوها الی الارض فتردّ روحه

جانب خدا تعالےٰ کہ بنویسید این را در علیین پس از آن باز گردانید او را بسوی زمین پس باز گردانیدہ شود روح او

فی جسده ویفتح له باب الی الجنّة فینظر الی موضعه منها حتّی

در بدن وے و کشادہ شود برای او دروازہ بسوی جنت پس نظر کند بسوی موضع خود از جنت تا آنکہ

یقوم السّاعة ویقال انّ ارواح الکفّار اذا قبضت رفعتها

قائم شود قیامت و گفتہ میشود کہ بتحقیق ارواح کافران چون قبض کردہ شود بردارد آنہا را

ملٰئکة العذاب الی سماء الدّنیا فیغلق ابوابها ویؤمر بردّها

فرشتگان عذاب بسوی آسمان دنیا پس بستہ میشود دروازہ ہای آن و امر کردہ میشود بباز گردانیدن

إلى مضجعه ويضيق قبره ويفتح له باب إلى النار فينظر إلى مقعده

بسوی خوابگاه خود و تنگ کرده میشود قبر او و گشاده شود برای او دروازه بسوی آتش پس نظر کند بسوی نشستنگاه خود

منها حتى تقوم الساعة وعلى هذا قوله عليه السلام حتى انهم ليسمعون

در آتش تا آنکه قائم شود قیامت و برین اشارت قول او علیه الصلوة والسلام تا آنکه ایشان می‌شنوند

قرع نعالكم وانما منعوا عن الكلام وسئل عن بعض العلماء من

آواز پاپوش‌های شما ولکن منع شده‌اند از کلام کردن و سوال کرده شد از بعض علما از

معادن الأرواح بعد الموت فقال ان أرواح الأنبياء عليهم السلام

جایگاه بودن ارواح پس از مرگ گفت که به تحقیق ارواح پیغمبران علیهم الصلوة والسلام

في جنة عدن وتكون في اللحد مؤنسة لأجسادها وساجدة

در جنت عدن می‌باشند و می‌باشند در لحد الفت گیرنده با بدنهای خود و سجده کننده

لربها وأرواح الشهداء في الفردوس وسط الجنة في حواصل طيور

برای پروردگار خود و ارواح شهیدان در فردوس که در میان جنت است در اندرون مرغان

خضر في الجنة تطير حيث شاءت ثم تأوي إلى قناديل معلقة

سبز رنگ در جنت می‌باشند می‌پرند هر جا که خواهند پس از آن می‌آیند بسوی قندیلهای آویزان

بالعرش وأرواح أولاد المسلمين في حواصل عصافير الجنة عند

به عرش و ارواح اولاد مسلمانان در اندرون گنجشکهای جنت نزد

جبل المسك إلى يوم القيامة وأرواح أولاد المشركين والمنافقين

کوه مشک می‌باشند تا روز قیامت و ارواح اولاد مشرکان و منافقان

يدورون حول الجنة ليس لهم مأوى إلى يوم القيامة ثم يجعلون خدمًا

می‌گردند گرد جنت نیست ایشان را جای قرار تا روز قیامت پس از آن خدمتگار شوند

للمؤمنين أما أرواح المؤمنين الذين عليهم دين ومظالم

برای مومنان و اما ارواح مومنان که بر ایشان قرضها و حقوقها مظلوم باشند

فمعلقة بالهواء لا يصلون إلى الجنة ولا إلى السماء حتى يؤدى

پس آن آویزان در هوا می‌باشند نمی‌رسند به جنت و نه به آسمان تا آنکه ادا کرده شود

عنهم الذنوب والمظالم واما ارواح فساق المسلمين المصرين

از ایشان قرضهای ایشان و مظلمهای ایشان وهرچه ارواح فاسقان مسلمانان که اصرار کنندگانند

على الذنوب فيعذبون في القبور مع الجسد واما ارواح الكافرين

بر گناهان پس عذاب کرده شوند در قبرها با بدن واما ارواح کافران

والمنافقين ففي سجين نار جهنم خالدين فيها ابدا وقيل ان

ومنافقان پس در سجین نام جائی که در آتش جهنم است باشند دران همیشه گفته شده که بتحقیق

الروح جسم لطيف وهو مخلوق فلذلك لا يقال الله تعالى

روح جسم لطیف است واو آفریده شده است پس ازین جهت گفته نمیشود که خدا تعالی

ذو روح لانه يستحيل ان يكون محلا للاجسام وقد قيل ان

ذی روح است زیرا که محال است اینکه باشد خدا تعالی جای حلول کردن جسمها و تحقیق گفته شده که

الروح عرض وهو ما يستحكم بوجود غيره وروي ان اليهود اتوا

روح عرض است و عرض آنست که قیام و احکام گیرد بوجود غیر خود و روایت کرده شده که بتحقیق یهود آمدند

الى النبي صلى الله عليه وسلم فسئلوه عن الروح وعن اصحاب

بسوی نبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس سوال کردند او را از حقیقت روح واز احوال اصحاب

الرقيم وعن ذي القرنين فنزل في شانهم سورة الكهف ونزل في الروح

کهف واز احوال ذی القرنین پس نازل شد در شان ایشان سورهٔ کهف ونازل شد در شان روح

ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي وقيل معناه من امر

این آیت وسوال میکنند ترا از روح بگو روح از فرمان رب من است وگفته شده معنایش از حکم

ربي ولا علم لي بها وقيل معناه ان الروح ليست بمخلوقة بل من

رب من است ونیست علم مرا بآن وگفته شده معنایش آنست که بتحقیق روح نیست مخلوق بلکه وی از

امر الله وامر الله كلامه وهذا القول خطاء لان معنى الاية ذكرنا

امر خدا تعالی است وامر خدا تعالی کلام اوست واین قول خطاست زیرا که معنی آیت را ذکر کردیم

وقيل معناه تكوين ربي بكلمة كن فيكون وان الله امر ضربين

وگفته شده معنایش آنست که روح باشد بکلمهٔ کن پس هست میشود وبتحقیق امر خدا تعالی بر دو قسم است

أمر إلزام كأمره بالعبادات وأمر تكوين كقوله تعالى كونوا حجارة

یک امر الزام ست مانند امر وی بعبادات و یکی امر ست گردانیدن مانند قول وی شوید سنگ یا

أو خلقًا أو حديدًا وكقوله تعالى إنما أمره إذا أراد شيئًا أن يقول

یا مخلوق دیگر یا آهن و مانند قول خدای تعالی جز این نیست که فرمان خدا چون بخواهد چیزی این ست که بگوید

له كن فيكون وأما قوله تعالى نزل به الروح الأمين وقوله تعالى

مر او را بشو پس میشود و اما قول خدای تعالی نازل شده به آن روح امین یعنی جبرئیل و قول خدای تعالی

يوم يقوم الروح والملائكة صفًا لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن

روزیکه بایستند فرشته روح نام و همه فرشتگان صف بسته سخن نگویند مگر کسیکه اذن دهد او را خدا

وقال صوابًا فقيل معناه جبريل وقيل ملك عظيم وحده صفا

و گفته باشد سخن نیک پس گفته شده معنی او روح درینجا جبرئیل ست و گفته شده که فرشته کلان ست که تنها یک صف است

وأما قوله تعالى فإذا سويته ونفخت فيه من روحي فهذا إضافة

و اما قول خدای تعالی پس چون برابر کردم آدم را و دمیدم در وی از روح خود پس این اضافت

خلق وقيل إضافة تكريم كما يقال ناقة الله وبيت الله وأما قوله

آفریدن ست و گفته شده که اضافت تکریم ست چنانکه گفته میشود ناقه شتر خدا و خانه خدا و اما قول خدا

تعالى فنفخنا فيه من روحنا فإضافة تكريم على ما قدمنا وقيل

تعالی پس دمیدیم در وی از روح خود پس اضافت تکریم و تشریف ست بنابر آنچه پیش گذرانیدیم و گفته شده

معناه فنفخنا فيه من روح جبريل عليه السلام وعلى هذا قيل

معنای این ست پس دمیدیم در وی از روح جبرائیل علیه السلام و بنابرین گفته شده

في عيسى روح الله كقوله تعالى وأيدهم بروح منه باب في

در حق عیسی علیه السلام که او روح خدا ست مانند قول خدا تعالی و مدد کرد خدا تعالی ایشان را بروح از خود باب در

ذكر الصور والبعث والحشر اعلم أن إسرافيل صاحب القرن

بیان صور اسرافیل و برانگیختن و جمع شدن قیامت بدانکه اسرافیل صاحب شاخ ست که از آن صور گویند

وخلق الله تعالى اللوح المحفوظ من درة بيضاء طولها ما بين

و آفرید خدای تعالی لوح محفوظ را از مروارید سفید درازی او ما بین

السماء والارض سبع مرات معلقة بالعرش ومكتوب فيها

آسمان و زمین هفت برابر این و آویزان است بعرش و نوشته شده در آن

ما هو كائن الى يوم القيمة ولاسرافيل اربعة اجنحة جناح بالمشرق

آنچه شونده است تا روز قیامت و برای اسرافیل چهار بال است یک بال بمشرق است

وجناح بالمغرب وجناح ينتفض عليه وجناح يغطى بها رأسه و

و یک بال بمغرب است و یک بال است که قرار میگیرد بروی و یک بال است که می پوشد بآن سر خود را

وجهه من خشية الله تعالى حياء ناكسا رأسه تحت العرش اخذا قوائم

و روی خود را از خوف خدا تعالی و حیا از وی تعالی فرو کننده است سر خود را در زیر عرش گرفته پایهای

العرش على كاهله وانه ليصغر من خشية الله تعالى مثل العصفور

عرش را بر دوش خود و بتحقیق اسرافیل صغیر می شود از خوف خدا تعالی مانند گنجشک

فاذا قضى الله تعالى شيئا فى اللوح كشف الغطاء من وجهه ينظر

پس چون حکم فرماید خدا تعالی چیزیرا در لوح محفوظ دور کند اسرافیل پرده را از روی خود و نظر کند

الى ما قضى الله تعالى من حكم وامر وليس من الملئكة اقرب مكانا

بسوی آنچه حکم فرمود خدا تعالی از حکم و امر و نیست از فرشتگان نزدیک تر در مکان

بالعرش من اسرافيل بينه وبين العرش سبعون حجابا ومن الحجاب

بعرش از اسرافیل درمیان وی و درمیان عرش هفتاد هزار حجاب است و از یک حجاب

الى الحجاب مسيرة خمسمائة عام وبين جبرائيل واسرافيل سبعون

تا حجاب دیگر مسافت پانصد سال است و درمیان جبرئیل و اسرافیل علیهما السلام هفتاد هزار

حجابا ومن كل حجاب الى حجاب مسيرة خمسمائة عام وانه قائم

پرده است و از هر پرده تا پرده دیگر مسافت پانصد سال است و بتحقیق اسرافیل ایستاده است

وقد وضع الصور على فخذه الايمن ورأس الصور على فمه ينتظر

و هر آینه نهاده است صور را بر ران راست خود و سر صور را نهاده بر دهان خود و انتظار میبرد

الى الله تعالى متى يأمره بنفخة فينفخ فيه فاذا انقضت مدة الدنيا

خدا تعالی که کدام وقت فرماید او را بدمیدن وی پس بدمد دران پس چون تمام شود مدت دنیا

يَنْزِلُوا الصُّوْرَ إِلَى جَبْهَةِ إِسْرَافِيْلَ فَيَضُمُّ إِسْرَافِيْلُ عَلَيْهِ أَجْنِحَتَهُ الْأَرْبَعَةَ

فرود آیند صور بسوی پیشانی اسرافیل پس باهم پیوسته کند اسرافیل بر خود بالهای چهارگانه را

ثُمَّ يَنْفُخُ فِي الصُّوْرِ وَيَجْعَلُ مَلَكُ الْمَوْتِ إِحْدَى كَفَّيْهِ تَحْتَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ

پس ازان دمد در صور و بگرداند ملک الموت یک کف دست خود را زیر زمین هفتم

وَالْأُخْرَى فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَيَأْخُذُ أَرْوَاحَ أَهْلِ السَّمٰوٰتِ وَأَهْلِ

و کف دست دیگر را بالای آسمان هفتم پس بگیرد ارواح اهل آسمانها و اهل

الْأَرَضِيْنَ وَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِبْلِيْسُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَلَا يَبْقَى فِي

زمین را و باقی نماند در زمین مگر شیطان علیه اللعنه و باقی نماند در

السَّمَاءِ إِلَّا جِبْرَائِيْلُ وَمِيْكَائِيْلُ وَإِسْرَافِيْلُ وَعِزْرَائِيْلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

آسمان مگر جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام

وَالَّذِيْنَ اسْتَثْنَاهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ قَوْلِهِ تَعَالٰى وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَصَعِقَ

و آنانکه بیرون کرده است ایشان را خدای تعالی در قول او تعالی و دمیده شود در صور پس مرده

مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَعَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

کسی که در آسمان است و کسیکه در زمین است مگر کسی را که خواست خدا و روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که بتحقیق گفت

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ الصُّوْرَ

وی گفت رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که بتحقیق خدای تعالی آفرید صور را

وَلَهُ أَرْبَعَةُ شُعَبٍ شُعْبَةٌ مِنْهَا فِي الْمَشْرِقِ وَشُعْبَةٌ مِنْهَا فِي الْمَغْرِبِ

و برای وی چهار شاخ است یک شاخ ازوی در مشرق است و یک شاخ ازوی در مغرب است

وَشُعْبَةٌ مِنْهَا تَحْتَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَشُعْبَةٌ مِنْهَا فَوْقَ السَّمَاءِ

و یک شاخ ازوی زیر زمین هفتم است و یک شاخ ازوی بالای آسمان

السَّابِعَةِ وَفِي الصُّوْرِ أَثْقَابٌ بِعَدَدِ أَصْنَافِ الْأَرْوَاحِ وَفِيْ وَاحِدٍ مِنْهَا

هفتم است و در صور سوراخهاست بشمار اقسام ارواح و در یک قسم ازان

أَرْوَاحُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَفِيْ بَعْضِهَا أَرْوَاحُ الْجِنِّ وَفِيْ وَاحِدٍ

ارواح پیغمبران است علیهم السلام و در یک قسم ازان ارواح جن است و در یکی

مِنْهَا أَرْوَاحُ الْإِنْسِ وَفِي وَاحِدٍ مِنْهَا أَرْوَاحُ الشَّيَاطِينِ وَفِي وَاحِدٍ

ازان ارواح انسانست ودریک قسم ازان ارواح شیطانهاست ودریک قسم

مِنْهَا أَرْوَاحُ الْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ حَتَّى النَّمْلَةِ وَالْبَقَّةِ أَعْطَاهُ إِسْرَافِيلَ

ازان ارواح چارپایان وخزندگانست تا مور وپشه عطا کرده خدا این صور را باسرافیل

فَهُوَ وَاضِعُهُ عَلَى فِيهِ يَنْتَظِرُ مَتَى يُؤْمَرُ فَيَنْفُخُ فِيهِ ثَلٰثَ نَفَخَاتٍ نَفْخَةُ

پس وی نهنده است آنرا بر دهن خود منتظر است که کی امر کرده شود پس بدمد دران سه بار دمیدن یک دمیدن

الْفَزَعِ وَنَفْخَةُ الصَّعْقِ وَنَفْخَةُ الْبَعْثِ قَالَ حُذَيْفَةُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ

خوف است ویک دمیدن مرگست ویک دمیدن برانگیختن است گفت حذیفه رض ای رسول خدا

كَيْفَ يَكُونُ الْخَلَائِقُ عِنْدَ النَّفْخِ فِي الصُّوْرِ قَالَ يَا حُذَيْفَةُ وَالَّذِي

چگونه باشند مخلوق نزد دمیدن در صور فرمود ای حذیفه قسم بان ذات

نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُنْفَخَنَّ فِي الصُّوْرِ وَتَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلُ قَدْ رَفَعَ لُقْمَةً

که نفس من بدست اوست هرآینه دمیده شود در صور وقائم شود قیامت وشخصی تحقیق برداشته باشد لقمه را

إِلَى فِيهِ وَلَا يَطْعَمُهَا وَالثَّوْبُ بَيْنَ يَدَيْهِ لِيَلْبَسَهُ فَلَا يَلْبَسُهُ وَكُوزُ

بسوی دهان خود ونخواهد خورد آنرا وجامه پیش روی وی تا بپوشد آنرا پس نخواهد پوشید وکوزه

الْمَاءِ عَلَى فِيهِ لِيَشْرَبَ الْمَاءَ وَلَا يَشْرَبُ مِنْهُ بَابٌ فِي ذِكْرِ نَفْخَةِ

آب بر دهان باشد تا بنوشد آب را پس نخواهد نوشید ازان باب در ذکر دمیدن

الصُّوْرِ وَالْفَزَعِ ثُمَّ يُنْفَخُ نَفْخَةُ الْفَزَعِ فَيَبْلُغُ فَزَعُهُ أَهْلَ السَّمَاءِ وَأَهْلَ

صور وخوف پس ازان دمیده شود دمیدن خوف پس رسد خوف وی اهل آسمان واهل

الْأَرْضِ إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا وَتَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا

زمین را مگر کسی که خواهد خدا تعالی وروان شوند کوهها روان شدنی ودگرگون شود آسمان از رفتن

وَتَرْجُفُ الْأَرْضُ رَجْفًا مِثْلَ السَّفِينَةِ فِي الْمَاءِ وَتَضَعُ الْحَوَامِلُ حَمْلَهَا

وسخت بجنبد زمین سخت جنبیدن مانند کشتی در آب ونهند زنان حامله حمل خودرا

وَتَذْهَلُ الْمُرْضِعَةُ وَلَدَهَا وَيَشِيبُ الْوِلْدَانُ شَيْبًا وَتَصِيرُ الشَّيَاطِينُ

وغافل شود وفراموش کند شیر دهنده پسر خود را وشوند اطفال پیران کهن سالی وشوند شیاطین

هاربة وقد تناثرت عليهم النجوم وكسفت الشمس وخسف

فرار کنندگان و بتحقیق پر ریزند برایشان ستارگان و تاریک شود آفتاب و بی نور شود

القمر وكشطت السماء من فوقهم وذلك قوله تعالى ان زلزلة

ماهتاب و پوست بکنده شود آسمان از بالای ایشان و این قول خداتعالی است بتحقیق زلزله

الساعة شيء عظيم ويكون ذلك اربعين سنة وروي عن

قیامت چیزی است بزرگ و باشد این حال تا چهل سال و روایت کرده شده از

ابن عباس رض انه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا ايها

ابن عباس که بتحقیق وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای

الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم ثم قال اتدرون

مردمان بترسید از پروردگار خود بتحقیق زلزله قیامت چیزی است بزرگ پس از آن فرمود آیا میدانید

اي يوم ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال ذلك اليوم يوم يقول

کدام روز است آن روز گفتند خدا و رسول او داناتر اند فرمود آن روز روزی است که گوید

الله تعالى فيه لآدم قم وابعث اولادك بعثا الى النار فيقول يا رب

خدا تعالی در آن روز مر آدم را برخیز و بفرست فرستادنی اولاد خود را بسوی آتش پس گوید ای رب من

كم من كل الف فيقول الله تعالى من كل الف تسعمائة وتسعة و

چند از هزار نفر پس فرماید خدا تعالی از هر هزار نفر نهصد و نود و نه را

تسعين الى النار وواحدا الى الجنة فيشق ذلك على القوم ووقع عليهم

نفر بسوی آتش و یکی بسوی جنت شاق شود این امر بر قوم و واقع شود بر ایشان

البكاء والحزن فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اني لارجوا ان تكونوا

گریه و اندوه پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم به تحقیق من امیدوارم اینکه باشید شما

ربع اهل الجنة ثم قال اني لارجوا ان تكونوا شطر اهل الجنة ففرحوا

چهارم حصه اهل جنت پس از آن فرمود من امیدوارم اینکه باشید نصف اهل جنت پس شاد شدند

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ابشروا فانما انتم في الامم

پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بشارت باد شمارا پس بتحقیق شما در امتهای سابق

كشاة في جنب البعير وانه جزء واحد من الف جزء وقال ابو هريرة

اند بس است در پهلوی شتر و شاید یک حصه آید از هزار حصه و گفت ابو هریره رض

قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان لله تعالى مائة رحمة انزل

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مر خدا تعالی را صد رحمت است که نازل کرد

منها رحمة بين الجن والبهائم والانس والهوام فبها يتعاطفون وبها

ازان یک رحمت را در میان جن و حیوانات و انسان و خزنده ها پس بآن رحمت مهربانی کنند با همدیگر

يتراحمون واذخر تسعة وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم

و بسبب آن رحم میکنند با هم و ذخیره کرد نود و نه رحمت را که رحم کند بآن بندگان خود را روز

القيامة ثم يامر الله تعالى اسرافيل بنفخة الصعق فينفخ فيقول ايتها

قیامت پس ازان امر فرماید خدا تعالی اسرافیل را بدمیدن مرگ پس بدمد صور را پس گوید اسرافیل ای

الارواح العارية اخرجن بامر الله تعالى فيصعق ومات اهل السموات

ارواح عاریت آمده بدن بیرون شوید بامر خدا تعالی پس بیهوش شوند و بمیرند اهل آسمانها

واهل الارضين الا ما شاء الله ثم الشهداء فانهم احياء عند ربهم

واهل زمین ها مگر آنرا که خواهد خدا و آنان شهیدانند پس بتحقیق ایشان زنده اند نزد پروردگار خود

يرزقون كما قال الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله

روزی داده میشوند چنانکه فرمود خدا تعالی و مپندارید آنکسان را که کشته شده اند در راه خدا

امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون وفي الخبر ان النبي صلى

مردگان بلکه ایشان زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند و در خبر است که بتحقیق پیغمبر صلی الله

الله عليه واله وسلم قال ان الله تعالى اكرم الشهداء بخمس كرامات

تعالی علیه و آله وسلم فرمود که بتحقیق خدا تعالی گرامی کرد شهیدان را به پنج بزرگی

لم يكن منها احد للانبياء احدها ان ارواح جميع الانبياء يقبضها

که نیست یکی ازان پنج درجه مر پیغمبران را یکی ازان اینست که بتحقیق ارواح همه انبیا قبض میکند

ملك الموت وانا كذلك وارواح الشهداء يقبضها الله تعالى وثانيها

ملک الموت و من نیز همچنین هستم و ارواح شهیدانرا قبض میکند خدا تعالی و دوم اینکه

ان جميع الانبياء يغسلون بعد موتهم وانا كذلك والشهداء

تحقیق همه پیغمبران را غسل داده میشوند بعد مردن ایشان و من نیز همچنینم و شهیدان

لا يغسلون وثالثها ان جميع الانبياء يكفنون وانا كذلك و

غسل داده نمیشوند و سوم آنکه تحقیق همه پیغمبران کفن کرده میشوند و من نیز همچنینم و

الشهداء لا يكفنون ورابعها يموت الانبياء الموت وانا كذلك

شهیدان کفن داده نمیشوند و چهارم آنکه میمیرند پیغمبران بمرگ و من نیز همچنینم

ويقال مات محمد والشهداء احياء لا يموتون الموتى وخامسها

و گفته میشود که مرد محمد صلی الله علیه وسلم و شهیدان زنده اند نمیرند مردگان و پنجم آنکه

ان الانبياء يشفعون لامتهم خاصة وانا كذلك والشهداء

تحقیق پیغمبران شفاعت میکنند برای امت خود خاص و من نیز همچنینم و شهیدان

يشفعون يوم القيمة لكل امة ويقال الا ما شاء الله تعالى فانا عشر

شفاعت میکنند روز قیامت برای هر امت و گفته میشود که بعد نفخه صعق همه خواهند مرد مگر آنکه خواهد خدا

نفرا وهم جبرائيل واسرافيل وميكائيل وعزرائيل وثمانية من حملة

ده نفر اند جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل و هشت نفر از بردارندگان

العرش فيبقى الدنيا بلا انسان ولا جن ولا شيطان ولا وحش

عرش پس باقی ماند دنیا بغیر انسان و بغیر جن و نه شیطان مانده و نه حیوان وحشی اند

ثم يقول الله تعالى يا ملك الموت اني خلقت لك بعدد الاولين و

پس ازان فرماید خدای تعالی ای ملک الموت من آفریدم مرترا بشمار همه مخلوق اول و

الآخرين اعوانا وجعلت لك قوة اهل السموات واهل الارضين و

آخر مددگاران و گردانیدم برای تو قوت اهل آسمانها و اهل زمینها و من

البستك اليوم اثواب الغضب فانزل بغضبي وسطوتي الى ابليس واذقه

پوشانیدم ترا امروز جامهای غضب پس فرود آی بغضب من و سخت گرفتن من بسوی ابلیس و بچشان او را

الموت واحمل عليه مرارة موت الاولين والآخرين من الجن والانس

موت و بار کن بر وی تلخی موت همه مخلوق اول و آخر را از جن و انس چندین

أضعافاً مضاعفة ثم ليكن معك من الزبانية سبعون ألفاً ومع كل

چند چند بار و باید که باشد با تو از فرشتگان عذاب هفتاد هزار فرشته و با هر

زبانية سلسلة من سلاسل اللظى فينادي ملك الموت فيفتح ابواب النيران

فرشته عذاب زنجیری باشد از زنجیرهای آتش دوزخ پس آواز کند ملک الموت پس گشاده شود دروازه های دوزخ

ويخرج الزبانية مع السلاسل فينزل ملك الموت بصورة لو نزل على

و بیرون آیند فرشتگان عذاب با زنجیرهای آتش پس فرود آید ملک الموت بصورتی که اگر فرود آید با صورت بر

السموات والارضين السبع ونظروا اليه فيها لماتوا كلهم فينتهي

آسمانها و زمین ها هفتگانه و نظر کنند سوی در آن صورت هر آینه بمیرند تمام ایشان پس برسد

الى ابليس ويزجره زجرة فاذا هو قد صعق والصرخة لو سمعها

ملک الموت با ابلیس و سرزنش کند او را سرزنش کردن پس بیهوش شود و فریاد کند فریادی که اگر بشنود آن را

اهل السموات والارضين لصعقوا من تلك الصرخة ويقول

اهل آسمانها و زمین ها هر آینه بیهوش شدندی از شنیدن این فریاد و گوید

ملك الموت له قف يا خبيث لاذيقك الموت كم من عمر

ملک الموت ابلیس را باش ای خبیث تا بچشانم ترا سختی مرگ چند از عمر دراز

ادركته وكم من قرن اضللت ثم لك فيهرب الى المشرق

یافتی تو و چند امت گمراه کردی تو گفت راوی پس بگریزد ابلیس سوی مشرق

فاذا هو عنده والى المغرب فاذا هو عنده فلا يزال الخبيث

پس آنجا ملک الموت نزد وی باشد و بگریزد بمغرب پس آنجا او نزد وی باشد پس همیشه ملک الموت

يهرب ثم يقوم ابليس في وسط الدنيا عند قبر آدم صلوات الله

که گریزد پس ازان بایستد ابلیس در میانه دنیا نزد قبر آدم رحمتهای خدا باد

عليه ويقول يا آدم من اجلك صرت رجيماً ملعوناً مطروداً

بر وی و گوید ای آدم از جهت تو گشتم من رانده شده لعنت کرده شده رد کرده شده

ثم يقول ابليس يا ملك الموت باي كاس تسقيني وباي عذاب تقبض

پس ازان گوید ابلیس ای ملک الموت بکدام کاس بنوشانی مرا و بکدام عذاب قبض کنی

روحی فیقول بکأس اللظی وعذاب السعیر وابلیس و یتمرغ ویقمع

روح مرا پس گوید ملک الموت بجام آتش سوزان و عذاب آتش افروخته و میغلطد و می افتد

فی التراب مرۃ بعد مرۃ حتی اذا کان فی الموضع الذی اھبط فیہ و

در خاک چند چند بار تا آنکہ بچون رسد در جائے کہ فرود آمدہ بود در آن و

لعن فیہ وقد صب لہ الزبانیۃ بالکلالیب فیخدشونہ ویطعنونہ و

لعنت کردہ شدہ بود در آن و بتحقیق مراورا فرشتگان عذاب با نبور ہای آتش سیخ اسند و پوست باز کنند و نیزہ می زنند

یقمع فی النزع وشدۃ الکربۃ والموت ما شاء اللہ تعالی باب فی

افتادہ شود در ہر حال در نزع و سختی اندوہ و مرگ آنچہ خواہد خدا تعالی باب در

ذکر فناء الاشیاء ثم یأمر اللہ تعالی ملک الموت ان یفنی البحار

ذکر ناشدن ہمہ چیزہا پس از آن امر کند خدا تعالی ملک الموت را آنکہ فنا کند دریاہا را

کما قال اللہ تعالی کل شیء ھالک الا وجھہ فیأتی ملک الموت الی

چنانکہ فرمود خدا تعالی ہر چیز ہلاک است مگر ذات او تعالی پس آید ملک الموت بسوی

البحار ویقول لہ قد انقضت مدتکن فتقول ائذن لنا حتی

دریاہا و گوید دریاہا را بتحقیق تمام شد مدت شما پس گویند دریاہا اذن دہ مارا تا

ننوح علی نفسنا فتقول این امواجنا واین عجائبنا وقد جاء امر

گریہ کنیم بر نفس خود پس گویند دریاہا کجا شدند موجہای ما و کجا رفتند عجیبہای ما و بتحقیق آمد فرمان

اللہ تعالی ثم یصیح علیھا ملک الموت صیحۃ فکان ماؤھا لم یکن

خدا تعالی پس آواز کند بر آن دریاہا ملک الموت آواز کردن پس گویا کہ آب آنہا ہرگز نبود

ثم یأتی الجبال ویقول لھا قد انقضت مدتکن فتقول ائذن

پس از آن آید ملک الموت بسوی کوہہا و گوید آنہا را بتحقیق تمام شد مدت شما پس گویند اذن دہ

لنا حتی ننوح علی نفسنا فتقول این صعودی وقوتی وقد جاء امر

مارا تا گریہ کنیم بر نفس خود پس گویند کوہہا کجا رفت بلندی ما و قوت ما و بتحقیق آمد فرمان

اللہ ثم یصیح علیھا صیحۃ تذوب بھا کما تذوب الرصاص

خدا تعالی پس از آن آواز کند بر آن کوہہا ملک الموت آواز کردنی کہ گداختہ شوند بآن چنانکہ گداختہ شود قلعی

ثم يأتي الى الارض ويقول لها قد انقضت مدتك فيقول

پس ازان آيد ملك الموت بسوی زمين وگويد آنرا بتحقيق تمام شد مدت تو پس گويد

الارض ائذن لي حتى انوح على نفسي فتنوح وتقول اين مكنوزي

زمين اذن ده مرا تا که گريه کنم بر جان خود پس گريه کند وگويد کجا رفته خزينه های پوشيده من

وهوائي واشجاري وانهاري واقسام نباتي فيصيح ملك الموت عليها

وهوای من ودرختان من وجويهای من واقسام سبزهای من پس آواز کند ملك الموت بر زمين

صيحة فتنسف حيطانها وتغور مياهها ثم تصعد الى السماء فتصيح

آواز کردنی پس بيفتند ديوارهای آن وفرو روند در زمين آبهای وی پس ازان بالا رود بر آسمان پس آواز کند

عليها صيحة فتنكسف الشمس وينخسف القمر وتتناثر النجوم ثم يقول

بر وی آواز کردنی پس تاريك شود آفتاب وبی نور شود ماهتاب وبريزند ستارگان پس ازان گويد

الله تعالى يا ملك الموت من بقي من خلقي فيقول الهي انت الحي الذي

خدا تعالے ای ملك الموت کدام چيز باقی مانده از مخلوق من پس گويد ای خدای من تو زنده که

لا يموت وبقي جبرئيل وميكائيل واسرافيل وحملة العرش وانا العبد

نميرد وباقے مانده جبرئيل وميكائيل واسرافيل وبردارندگان عرش ومن بنده

الضعيف فيقول الله تعالى يا ملك الموت الم تسمع قولي كل نفس

ضعيف پس فرمايد خدا تعالے ای ملك الموت آيا نشنيدی قول مرا که هر نفس

ذائقة الموت وانت من خلقي خلقتك فمت فيموت وفي خبر

چشنده مرگ است وتو از مخلوق منے آفريدم ترا پس بمير پس بميرد ملك الموت ودر خبر

آخر اذهب ومت بين الجنة والنار ولا يبقى شيء غير الله تعالى

ديگر چنين ست که گويد خدا تعالے بملك الموت که برو وبمير در ميان جنت ودوزخ وباقے نماند چيزی غير از خدا پس

فيبقى الدنيا خرابا ما شاء الله باب في ذكر حشر الخلائق بعد موتهم

باقے ماند دنيا خراب شده آنقدر که خواهد خدا تعالے باب در ذکر برانگيختن همه گروه مخلوق بعد مردن ايشان

وفي الخبر اذا اراد الله تعالى ان يحشر الخلائق يحيي الله جبرئيل

ودر خبرست چون خواهد خدا تعالے آنکه برانگيزاند وجمع کند مخلوق را زنده گرداند خدا تعالے جبرائيل

وميكائيل واسرافيل وعزرائيل عليهم السلام اوّلهم اسرافيل

و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اول ایشان زنده گردد اسرافیل است

فيأخذ الصور من العرش فيبعثهم الله تعالى الى رضوان الجنة فيقولون

پس بگیرد اسرافیل صور را از عرش پس بفرستد ایشان را خدای تعالی بسوی رضوان نگاهبان بهشت پس گویند

يا رضوان زيّن الجنان لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم ولامته ثم يأتونهم

ای رضوان آراسته کن جنت را برای محمد صلی الله تعالی علیه واله وسلم و امت وی پس بیارند ایشان را

البراق ولواء الحمد وحلتين من حلل الجنة فاول ما يجيء من الدواب

براق و علم حمد و دو حلت از حلتهای جنت پس اول چیزی که آید از چهارپایان

البراق فيقول الله تعالى لهم اكسوه فيكسونه سرجا من ياقوت

براق باشد پس گوید خدای تعالی آن فرشتگان را بپوشانید آن براق را پس بپوشانند او را زین از یاقوت

حمراء ولجامها من زبرجد خضراء وحلتين احداهما خضراء والاخرى

سرخ و لگام وی از زبرجد سبز باشد و بپوشانند آن براق را دو حلت یکی از آن سبز باشد و دیگر

صفراء فيقول الله تعالى انطلقوا الى قبر محمد فيذهبون وصارت

زرد باشد پس فرماید خدای تعالی بروید بسوی قبر محمد صلعم بروند آنجا و گشته باشد

الارض قاعا صفصفا فلا يدرون القبر فيظهر نور محمد صلى الله عليه

زمین میدان صاف هموار پس ندانند آن فرشتگان قبر آنحضرت را پس ظاهر شود نور محمد صلی الله تعالی

وآله وسلم مثل العمود من مكان قبره الى عنان السماء فيقول

علیه و آله وسلم مانند یک ستون از جای قبر آنحضرت بالا شده تا کناره آسمان پس گوید

جبرائيل ناد انت يا اسرافيل انت ممن يحشر الله الخلائق بيدك

جبرائیل آواز کن آنحضرت را ای اسرافیل تو از آنهاستی که برانگیزاند و در جسم گرداند خدای تعالی مخلوق را بدست تو

فيقول يا جبرائيل ناد انت فانك خليله في الدنيا فيقول انا

پس گوید اسرافیل ای جبرائیل آواز کن تو پس تحقیق تو دوست آنحضرت بودی در دنیا پس گوید جبرائیل من

استحيي منه فيقول اسرافيل ناد انت يا ميكائيل فيقول ميكائيل

حیا میکنم از آنحضرت پس گوید اسرافیل آواز کن تو ای میکائیل پس گوید میکائیل

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ فَلَا يُجِيْبُهُ اَحَدٌ فَيَقُوْلُوْنَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ
سلام باد بر تو ای محمد صلعم پس جواب ندہد اورا ہیچکس گویند این فرشتگان ملک الموت را

نَادِ اَنْتَ فَيَقُوْلُ يَا اَيَّتُهَا الرُّوْحُ الطَّيِّبَةُ اِرْجِعِيْ اِلَى الْبَدَنِ الطَّيِّبِ
آواز کن تو پس گوید ملک الموت ای روح پاک باز آے بسوی بدن پاک

فَلَا يُجِيْبُهُ اَحَدٌ ثُمَّ يُنَادِيْ اِسْرَافِيْلُ اَيَّتُهَا الرُّوْحُ الطَّيِّبَةُ قُوْمِيْ
پس ندہد جواب اورا ہیچکس پس ازان آواز کند اسرافیل ای روح پاک برخیز

لِفَصْلِ الْقَضَاءِ وَالْحِسَابِ وَالْعَرْضِ عَلَى الرَّحْمٰنِ فَيَنْشَقُّ الْقَبْرُ وَاِذَا هُوَ
برای جدا کردن حکم و حساب امت و عرض نمودن بر رحمن جل شانہ پس شگافتہ شود قبر آنحضرت پس ناگاہ

جَالِسٌ فِيْ قَبْرِهٖ وَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهٖ وَلِحْيَتِهٖ فَيُعْطِيْهِ جِبْرَائِيْلُ
آنحضرت نشستہ باشد در قبر خود و می افشاند خاک را از سر مبارک خود و ریش مبارک خود پس عطا کند آنحضرت

حُلَّتَيْنِ وَالْبُرَاقَ فَيَقُوْلُ يَا جِبْرَائِيْلُ اَيُّ يَوْمٍ هٰذَا يَقُوْلُ هٰذَا يَوْمُ
و دو خلعت و براق پس فرماید آنحضرت ای جبرئیل کدام روز است این روز گوید جبرئیل این روز

النَّدَامَةِ وَالْحَسْرَةِ وَالْمَلَامَةِ هٰذَا يَوْمُ الْمِيْثَاقِ وَالْبُرَاقِ هٰذَا يَوْمُ
پشیمانی و حسرت و ملامت است برگا فراز این روز روانہ شدن است برگاہ خدا تعالی بر براق این روز

الْفِرَاقِ هٰذَا يَوْمُ التَّلَاقِ فَيَقُوْلُ يَا جِبْرَائِيْلُ بَشِّرْنِيْ فَيَقُوْلُ يَا مُحَمَّدُ
فراق است کافر از این روز ملاقات است مومنان را پس فرماید آنحضرت ای جبرئیل بشارت دہ مرا پس گوید جبرئیل ای محمد صلعم

مَعِيَ الْبُرَاقُ وَلِوَاءُ الْحَمْدِ وَالتَّاجُ فَيَقُوْلُ لَسْتُ اَسْئَلُكَ عَنْ هٰذَا
با من براق و علم حمد و تاج است پس فرماید آنحضرت من سوال نمیکنم ترا ازان خبرہا

فَيَقُوْلُ الْجَنَّةُ قَدْ فُتِحَتْ وَانْتَظَرَتْ وَاسْتَعَدَّتْ وَقَدْ زُخْرِفَتْ
پس گوید جبرئیل جنت بہ تحقیق کشادہ شدہ و منتظر است و آمادہ شدہ و بتحقیق آراستہ شدہ

لِقُدُوْمِكَ وَالنَّارُ قَدْ اُغْلِقَتْ فَيَقُوْلُ لَسْتُ اَسْاَلُكَ عَنْ هٰذَا وَ
برای تشریف آوردن تو و دوزخ بتحقیق بستہ شدہ پس فرماید آنحضرت نیستم کہ سوال کنم ترا ازین و

لٰكِنْ اَسْئَلُكَ عَنْ اُمَّتِي الْمُذْنِبِيْنَ لَعَلَّكَ تَرَكْتَهُمْ عَلَى الصِّرَاطِ فَيَقُوْلُ
لیکن سوال میکنم ترا از احوال امت گنہگار خود شاید تو گذاشتہ باشی ایشان را بر پل صراط پس گوید

إسرافيل وعزة ربي يا محمد ما نفخت الصور بعد فيقول الآن

اسرافیل قسم است بعزت رب من ای محمد ندمیده‌ام من صور را پس گوید اکنون

طابت نفسي وقرت عيني فيأخذه التابعون الحلة ويلبسونها

خوشحال دل من و روشن شد چشم من پس بگیرند آنحضرت را و خلعت را و پوشند او را

يركب البراق باب في ذكر البراق ورد في الخبر أن للبراق

سوار شود براق را باب در ذکر براق وارد شده در خبر که بتحقیق مر براق را

جناحان يطير بهما ما بين السماء والأرض ووجهه كوجه

دو بال است که می پرد بآن دو بال در میان آسمان و زمین و روی براق مانند روی

الإنسان ولسانه كلسان العرب واسع الجبين ضخم القرنين رقيق

انسان است و زبان او مانند زبان عرب گشاده پیشانی است سطبر دو شاخ است باریک

الأذنين وهما من زبرجد أخضر أسود العينين ويقال كالكواكب

گوشها است و این دو گوش که از زبرجد است سبز سیاه چشمان است و گفته میشود که چشمان آن مانند ستاره

الدري وناصيته من ياقوت حمراء وذنبه كذنب البقر مطوق

درخشنده است و پیشانی او از یاقوت سرخ است و دم او مانند دم گاو است طوق کرده شده است

بالذهب الأحمر بدنه كالبقر ويقال كالطاوس فوق الحمار ودون

بطلای سرخ بدن او مانند گاو است و گفته میشود که باشد براق مانند طاوس بود از خر و خورد بود

البغل سمي بذلك لكونه سريع السير كالبرق فلما دنى محمد

از استر نام نهاده شده براق بود که مانند برق است جلد رفتار پس چون نزدیک شود محمد صلعم

ليركب البراق جعل يضطرب ويقول وعزة ربي لا يركبني

تا سوار شود براق را اضطراب و سرکشی کند و گوید قسم است بعزت رب من سوار نشود مرا

إلا النبي الهاشمي الأبطحي القرشي محمد بن عبد الله صاحب

مگر پیغمبر هاشمی ابطحی قرشی محمد پسر عبدالله صلعم که صاحب

القرآن فيقول أنا محمد القرشي الهاشمي فيركب ثم ينطلق إلى

قرآن است پس گوید آنحضرت من محمد قرشی هاشمی ام پس سوار شود براق را پس روان شود بسوی

الْعَرْشِ ثُمَّ يَخِرُّ سَاجِدًا فَيُنَادَى ارْفَعْ رَأْسَكَ لَيْسَ هَذَا الْيَوْمُ يَوْمَ الرُّكُوعِ وَ

عرش پس بیفتد آنحضرت در آنجا سجده کننده پس آواز داده شود که بردار سر خود را نیست این روز روز رکوع و

السُّجُودِ بَلْ هَذَا الْيَوْمُ يَوْمُ الْحِسَابِ وَالْعَذَابِ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَاشْفَعْ فِي أُمَّتِكَ

سجود بلکه این روز روز حساب و عذاب است بردار سر خود را و شفاعت کن در حق امت خود

وَسَلْ تُعْطَ فَيَقُولُ أَطْلُبُ بِعِزَّتِكَ أَسْأَلُكَ فِي أُمَّتِي فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى

وسوال کن تا داده شوی پس گوید خدایا کن قسم است بعزت تو سوال میکنم ترا در حق امت خود پس فرماید خدا تعالے

أَعْطَيْتُكَ مَا تَرْضَى لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

دادیم ترا آنچه راضی شوی تو بآن برای فرموده خدا تعالے و هر آینه زود باشد که عطا کند ترا پروردگار تو پس راضی شوی

ثُمَّ يَأْمُرُ اللهُ تَعَالَى السَّمَاءَ بِأَنْ تُمْطِرَ مَطَرًا فَيُمْطِرُ السَّمَاءُ مَاءً

پس ازان امر کند خدا تعالے آسمان را آنکه بارش کند بارش کردنی پس بارش کند آسمان آب را

كَمَنِيِّ الرِّجَالِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَيَكُونُ الْمَاءُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اثْنَا عَشَرَ

مانند منی مردم چهل روز و شود آب بالای هر چیز دوازده

ذِرَاعًا فَيَنْبُتُ الْخَلْقُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ كَنَبَاتِ الْبَقْلِ حَتَّى تَتَكَامَلَ أَجْسَامُهُمْ

گز پس برویند مخلوق ازان آب مانند روییدن سبزه تا آنکه کامل شود تنهای ایشان

كَمَا كَانَتْ ثُمَّ يَطْوِي السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

چنانکه بودند در دنیا پس ازان به پیچد خدا تعالے آسمان و زمین را پس گوید خدا تعالے برای کیست پادشاهی امروز

فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ ثَانِيًا وَثَالِثًا ثُمَّ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى لِلّٰهِ الْوَاحِدِ

پس جواب ندهد اورا هیچکس گوید این را دوم بار و سیوم بار پس ازان فرماید خدا تعالے برای خدای واحد

الْقَهَّارِ ثُمَّ يَقُولُ أَيْنَ الْجَبَابِرَةُ وَأَيْنَ أَبْنَاءُ الْجَبَابِرَةِ وَأَيْنَ الْمُلُوكُ

غالب است و گوید کجا رفتند جبر کنندگان و کجا رفتند پسران جبر کنندگان و کجا رفتند پادشاهان

وَأَيْنَ أَبْنَاءُ الْمُلُوكِ وَأَيْنَ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ رِزْقِي وَيَعْبُدُونَ غَيْرِي ثُمَّ

کجا رفتند پسران پادشاهان و کجا رفتند آنانکه میخوردند روزی مرا و عبادت میکردند غیر مرا پس ازان شود

تَصِيرُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ثُمَّ تُمَدُّ الْأَرْضُ الَّتِي عَلَيْهَا

پیشتر شده کوهها مانند پشم حلاجی کرده شده پس ازان دراز کرده شود زمین آن زمین که گرد کرده شده بر روی

المعاصي ينتصب عليها جهنم تكون الارض من فضة

گناهان پس برپا کرده شود بر آنها دوزخ و باشد زمین از نقره

بيضاء فينصب الله الجنة عليها وروي عن عائشة رضي الله عنها انها

سفید پس برپا کند حق تعالی جنت را بر آن و روایت کرده شده از عایشه رضی الله عنها که تحقیق وی

قالت قلت يا رسول الله يوم تبدل الارض غير الارض اين الناس

گفت گفتم ای رسول خدا روزی که بدل کرده شود زمین بجز این زمین کجا باشند مردم

يومئذ قال سألتني عن شيء عظيم ما سألني عنه غيرك الناس

آن روز فرمود سوال کردی از من از چیزی بزرگ سوال نکرد مرا ازین غیر تو مردم

يومئذ على الصراط باب في ذكر نفخة الصور والبعث ثم يقول

در آن روز بر صراط باشند باب در ذکر دمیدن صور و برانگیختن مردم پس فرماید

الله تعالى يا اسرافيل قم وانفخ الصور نفخة البعث فينفخ وينادي

خدای تعالی ای اسرافیل برخیز و بدم صور را دمیدن برانگیختن پس بدمد اسرافیل و آواز کند

ايتها الارواح الخارجة والعظام النخرة والاجساد البالية و

ای ارواح برآمده از بدنها و ای استخوانهای پوسیده و ای جسدهای ریزیده و

العروق المتقطعة والجلود المتفرقة والشعور الساقطة قوموا

رگهای بریده شده و ای پوستهای جدا شده و ای مویهای ساقط شده برخیزید

للفصل والقضاء فيقومون بامر الله تعالى فاذا قاموا ينظرون

برای جدا شدن و حکم کردن خدا تعالی پس برخیزند بامر خدا تعالی پس چون برخیزند نظر کنند

الى السماء قد زالت والى الارض قد بدلت والى الجبال قد سيرت

بسوی آسمان که بتحقیق زایل شده و بسوی زمین که تحقیق بدل گشته و بسوی کوهها که تحقیق روان شده

والى العشار قد عطلت والى الوحوش قد حشرت والى البحار قد

و بسوی ماده شتران باردار که تحقیق معطل گذاشته شده و بسوی حیوانات وحشی که تحقیق جمع کرده شده و بسوی دریاها که تحقیق

سجرت والى القبور قد زوجت والى الزبانية قد احضرت والى

افروخته شده و بسوی ارواح که تحقیق پیوسته کرده شده با جسدها و بسوی زبانیه عذاب که تحقیق حاضر کرده شده و بسوی

الشمس قد کورت والی الموازین قد نصبت والی الجنة قد ازلفت

آفتاب که بتحقیق پیچیده شده و بسوی میزان‌ها که بتحقیق ایستاده کرده شده و بسوی جنت که بتحقیق نزدیک کرده شد

علمت نفس ما احضرت بدلیل قوله تعالی قالوا یا ویلنا من بعثنا

بداند هر شخصی آنچه حاضر ساخته است بدلیل فرموده خدا تعالی که بگویند مردگان که زنده شوند در آن روز وای بر ما که برخیزانید ما را

من مرقدنا فیجیبهم المؤمنون هذا ما وعد الرحمن وصدق

از خوابگاه ما پس جواب دهند ایشان را مومنان این آن روز است که وعده کرده خدا و راست گفته بود

المرسلون فیخرجون من القبور حافیا وعریانا وسئل عن النبی صلی

پیغمبران پس برآیند مردگان از قبرها پا برهنه و تن برهنه و سوال کرده شد از پیغمبر صلی

الله علیه واله وسلم عن معنی قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتاتون

الله علیه واله وسلم از معنی قول خدا تعالی روزیکه دمیده شود در صور پس بیایید

افواجا فبکی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حتی بل الثیاب من

گروه گروه پس گریه کرد رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم تا آنکه تر شد جامهای آنحضرت از

دموع عینیه ثم قال ایها السائل سالتنی عن امر عظیم انه

اشکهای چشمان وی پس از آن فرمود ای سوال کننده سوال کردی مرا از امر بزرگ بتحقیق

یحشر یوم القیمة اقوام من امتی علی اثنی عشر صنفا الاول

جمع کرده شوند روز قیامت گروه‌ها از امت من بر دوازده قسم قسم اول

یحشرون یوم القیمة علی صورة القردة وهم الفتانون فی الناس

جمع کرده شوند روز قیامت بر صورت بوزنه‌گان و ایشان فتنه‌کنندگان باشند در مردم

کقوله تعالی والفتنة اشد من القتل وقال النبی صلی الله علیه و

چنانکه فرموده خدا تعالی و فتنه سخت‌تر است از کشتن و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و

اله وسلم الفتنة اشد من الزنا والثانی یحشرون یوم القیمة علی صورة

اله وسلم فتنه سخت‌تر است از زنا و قسم دوم جمع کرده شوند روز قیامت بر صورت

الخنزیر وهم الا کالون للسحت والثالث یحشرون عمیانا یترددون

خوک و ایشان خورندگان حرام باشند بغیر ربوا و قسم سوم برانگیخته شوند کوران متحیر و متردد باشند

وَيَتَلَقَّوْنَ بِالنَّاسِ وَهُمُ الَّذِينَ يُجَاوِزُونَ فِي الْحُكْمِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى

و می آویزند با مردم بسبب اینهائی خود و ایشان آنند که تجاوز کنند در حکم چنانکه فرمود خدا تعالی

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ

و چون حکم کنید در میان مردم حکم کنید بعدل بتحقیق خدا تعالی نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن

اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا وَالرَّابِعُ يُحْشَرُونَ صُمًّا وَبُكْمًا وَهُمُ الْمُعْجَبُونَ

بدرستیکه خدا هست شنوا بینا و چهارم قسم بر انگیخته شوند کران و گنگان و ایشان عجب کنندگانند

بِأَعْمَالِهِمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا وَالْخَامِسُ

بعملهای خود چنانکه قول خدا تعالی است بتحقیق خدا دوست ندارد کسی را که باشد گردنکش فخر کننده و قسم پنجم

يُحْشَرُونَ يَسِيلُ وَيَجْرِي مِنْ أَفْوَاهِهِمُ الْقَيْحُ وَيَمْضَغُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ

بر انگیخته شوند که روان باشد و جاری بود از دهن های ایشان ریم و میخایند زبانهای خود را بدندانهای خود

وَهُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ بِأَقْوَالِهِمْ أَعْمَالَهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى أَتَأْمُرُونَ

و ایشان علما باشند آن علما که مخالفت میکنند باقوال خود اعمال خود را چنانکه فرموده خدا تعالی است آیا امر میکنید

النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

مردم را بنیکوئی و فراموش میکنید شما نفسهای خود را و شما میخوانید کتاب را آیا پس نمیدانید

وَالسَّادِسُ يُحْشَرُونَ عَلَى أَجْسَادِهِمْ جُذُوعٌ مِنَ النَّارِ وَهُمُ الشَّاهِدُونَ

و قسم ششم بر انگیخته می شوند در حالیکه بر بدنهای ایشان ریشها و درختها باشند از آتش و ایشان گواهان

بِالزُّورِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا

دروغ باشند چنانکه قول خدا تعالی هست چون فرا میگرفتید آنرا بزبانهای خود و میگفتید بدهانهای خود آنچه نیست

لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا إِذْ

مر شما را بحقیقت آن دانش و می پنداشتید آنرا آسان و او نزد خدا گناه بزرگ بود و چرا البته که چون

سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ

شنیدید آنرا می گفتید نمیرسد ما را که بزبان آریم این سخن را پاکیست ترا خدایا این افترا

عَظِيمٌ وَالسَّابِعُ يُحْشَرُونَ أَقْدَامُهُمْ عَلَى جِبَاهِهِمْ مَعْقُودَةً بِنَوَاصِيهِمْ

بزرگست و قسم هفتم بر انگیخته شوند در حالیکه قدمهای ایشان بر پیشانی ایشان بسته با کاکلهای پیشانیهای ایشان

وهم اشد نتنا من الجيفة وهم الذين يتبعون الشهوات واللذات

وایشان سخت تر باشند در بد بوئی از مردار وایشان آنکسانند که پیروی شهوت ها ولذتهای

كقوله تعالى اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة والثامن

نفسانی را چنانکه قول خدای تعالی است آنان آنکسانند که خریدند زندگی دنیا را به برباد کردن آخرت وقسم هشتم

يحشرون كالسكارى يسقطون ويقعدون يمينا وشمالا وهم الذين

برانگیخته شوند مانند مستان می افتند ومی افتند چپ وراست وایشان آنکسانی اند که

يمنعون حق الله تعالى كقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا انفقوا من

منع می کنند حق خدای تعالی را چنانکه قول خدای تعالی است ای آنکسانیکه ایمان آورده اید نفقه کنید در راه خدا از

طيبت ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض والتاسع يحشرون

پاک چیزهای که کسب کرده اید شما واز آنچه برآورده ایم برای شما از زراعت زمین وقسم نهم برانگیخته شوند

وعليهم سرابيل من قطران وهم الذين يتغابون ويتجسسون و

وبر ایشان جامه باشند از زفت بدبو که بقطران مانند وایشان آنانند که غیبت کنند وجاسوسی کنند و

يمشون بالنميمة والغيبة كقوله تعالى ولا تجسسوا ولا يغتب

میروند به سخن چینی وغیبت کردن چنانکه قول خدای تعالی است وجاسوسی مکنید وغیبت نکند

بعضكم بعضا ايحب احدكم ان يأكل لحم اخيه ميتا

بعضی از شما بعضی را آیا دوست دارد یکی از شما اینکه خورد گوشت برادر خود که مرده باشد

فكرهتموه والعاشر يحشرون والسنتهم خارجة من قفاهم و

پس مکروه خواهید داشت آنرا وقسم دهم برانگیخته شوند وزبانهای ایشان برآمده باشند از پس گردن ایشان و

هم الذين كانوا اصحاب النميمة والحادي عشر يحشرون سكارى

ایشان آن بودند که بودند اصحاب سخن چینی وقسم یازدهم برانگیخته شوند مستان

وهم الذين كانوا يحدثون في المساجد بحديث الدنيا كقوله

وایشان آنکسانند که بودند سخن میکردند در مسجدها بسخنهای دنیا چنانکه قول خدای

تعالى وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا والثاني عشر

تعالی است وبتحقیق مسجدها برای خدا است پس مخوانید با خدا هیچکسی را وقسم دوازدهم

يحشرون على صورة الخنازير فهم الذين يأكلون الربوا كقوله

بر انگیخته شوند بر صورت خوکان وایشان آنانند که خورنده سود را چنانکه قول

تعالى لا تأكلوا الربوا اضعافا مضاعفة وفي الخبر عن معاذ بن

خدای تعالی است مخورید سود را دو چند دو چند و در حدیث است از معاذ بن

جبل رض عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيمة

جبل رض که روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون باشد روز قیامت

ويوم الحسرة والندامة يحشر الله تعالى من امتى عن قبورهم

و روز حسرت و روز پشیمانی برانگیزاند خدای تعالی از امت من از قبرهای ایشان

اثنا عشر فوجا اما الفوج الاول يحشرون عن قبورهم وليس

دوازده فوج را اما فوج اول برانگیخته شوند از قبرهای خود و نباشد

لهم ايدان والرجلان فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء

ایشان را دستها و پایها پس آواز کند آوازکننده از طرف خدا که ایشان

الذين يؤذون الجيران ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم و

آنچنانند که ایذا میدهند همسایگان را پس ازان مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشانست و

مصيرهم الى النار كقوله تعالى والجار ذي القربى والجار الجنب

و بازگشت ایشانست بسوی آتش چنانکه قول خدای تعالی است و احسان کنند بهمسایه صاحب قرابت و همسایه اجنبی

واما الفوج الثاني يحشرون من قبورهم على صورة الدواب و

و اما فوج دوم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود بر صورت چارپایان و

يقال على صورة الخنازير فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء

گفته میشود که بر صورت خوکان باشند پس آوازکننده از طرف خدا که ایشان

الذين يتهاونون على الصلوة ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم

آنچنانند که سستی میکردند بر نماز پس ازان مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشانست

ومصيرهم الى النار كقوله تعالى فويل للمصلين الذين هم

و بازگشت ایشانست بسوی آتش چنانکه قول خدای تعالی است پس وای آن نمازگذاران را که ایشان اند

عن صلاتهم ساهون واما الفوج الثالث فيحشرون من

از نماز خود غفلت كنندگانند وهرچه فوج سيوم است پس برانگيخته شوند از

قبورهم وبطونهم مثل الجبال مملوة من الحيات والعقارب

قبرهاى خود وشكمهاى ايشان مانند كوهها پر باشند از ماران وكژدمان

كمثل البغال فينادي منادٍ من قبل الرحمن هؤلاء الذين منعوا

كه آنها مانند استران باشند پس آواز كند آواز كننده از طرف خدا كه ايشان آنكسانند كه منع كردند

الزكوة ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار

زكوة را پس از آن مردند وتوبه نكردند پس اين جزاى ايشان است وبازگشت ايشان بسوى آتش است

لقوله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها

براى فرمودن خداى تعالى وآنكه جمع كنند طلا ونقره را ودرخرج نكنند آنرا

في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم فيجعل الله تعالى بكل دانق

در راه خدا پس بشارت ده ايشانرا العذاب دردناك پس گرداند خداى تعالى بهر دانق كه مقدار است

منها لوحا من النار تكوى بها جباههم ووجوههم وظهورهم

چه ست تخته از آتش پس داغ كرده شود بآن تخته پيشانيهاى ايشان وپهلوهاى ايشان وپشتهاى ايشان وگفته شود ايشان

هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون واما الفوج

اين آنچيز است كه جمع ميكرديد آنرا براى خود پس بچشيد آنچه بوديد كه جمع ميكرديد آنرا وهرچه فوج

الرابع فيحشرون من قبورهم وتجري من افواههم دماؤهم و

چهارم است پس برانگيخته شوند از قبرهاى خود وجارى بود از دهنهاى ايشان خونهاى ايشان و

امعاؤهم ساقطة والنار تخرج من افواههم فينادي منادٍ

روده هاى ايشان افتاده باشند وآتش مى برآيد از دهنهاى ايشان پس آواز كند آواز كننده

من قبل الرحمن هؤلاء الذين كذبوا في البيع والشراء ثم ماتوا

از طرف خدا كه ايشان آنكسانند كه دروغ گفتند در خريد وفروخت پس از آن مردند

ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار كقوله تعالى

وتوبه نكردند پس اين جزاى ايشان است وبازگشت ايشان بسوى آتش است براى فرمودن خداى تعالى

إن الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمنا قليلا وأما الفوج

بتحقیق آنکسانی که فروختند بعهد خدا وسوگندهای خود قیمت کم را اما فوج

الخامس فيحشرون من قبورهم ولهم رائحة أنتن من الجيفة فينادي

پنجم است پس برانگیخته شوند از قبرهاست شود و مرایشانرا بوی باشد گنده تر از مردار پس آواز کند

مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين كتموا المعاصي سرا من الناس و

آواز کننده از طرف رحمن که ایشان آنکسانند که پوشیدند گناهانرا در پرده از مردم و

لم يخافوا الله ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم إلى النار

نترسیدند از خدا تعالی پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزاء ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش است

لقوله تعالى يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم و

برای فرموده خدا تعالی می پوشند گناهانرا از مردم و نمی پوشند از خدا و او با ایشان است

أما الفوج السادس فيحشرون من قبورهم مقطعة حلاقيمهم من

و هر چه فوج ششم است پس برانگیخته شود از قبرهای خود در حالیکه بریده باشند حلقهای ایشان از

الأقفية فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين يشهدون

پس گردن پس آواز کند آواز کننده از جانب خدا ایشان آنکسانند که گواهی میدادند

الزور وكذبوا وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم إلى

دروغ را و دروغ میگفتند و مردند و توبه نکردند پس این جزاء ایشان و بازگشت ایشان است بسوی

النار لقوله تعالى واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غير مشركين

آتش برای فرمودن خدا تعالی اجتناب کنید از گفتن دروغ و مائل گرویده باشید بطرف حق تعالی نه شرک کنندگان

به لقوله تعالى والذين لا يشهدون الزور وإذا مروا باللغو مروا

بوی و برای فرمودن او تعالی و بندگان خدا آنکسانند که گواهی نمیدهند دروغ را و چون بگذرند به بیهوده بگذرند

كراما وأما الفوج السابع فيحشرون من قبورهم وألسنتهم ليست

بزرگی بزرگان و هر چه فوج هفتم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود و زبانهای ایشان نباشند

في أفواههم يجري الدم والقيح من أفواههم فينادي مناد من قبل

در دهن های ایشان جاری بود خون و ریم از دهن های ایشان پس آواز کند آواز کننده از طرف

الرحمن هؤلاء الذين يكتمون الشهادة ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا

خدا که ایشان آنکسانند که می پوشیدند گواهی را پس از آن مردند و توبه نکردند پس این

جزاؤهم ومصيرهم الى النار لقوله تعالى ولا تكتموا الشهادة و

جزای ایشان و بازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرمودن خدا تعالی و مپوشید گواهی را و

من يكتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون عليم واما الفوج

کسی که بپوشد آنرا پس بتحقیق گنهکار است دل او و خدا بآنچه میکنید داناست و هر چه فوج

الثامن يحشرون من قبورهم ناكسوا رؤسهم وارجلهم فوق رؤسهم

هشتم است پس برانگیخته میشوند از قبرهای خود نگونسار کرده شده سرهای ایشان و پاهای ایشان بالای سرهای ایشان

ويجري من فروجهم انهار من القيح والصديد فينادي مناد من

باشد و جاری بود از فرجهای ایشان جویها از ریم و زرد آب پس آواز کند آواز کننده از

قبل الرحمن هؤلاء الذين يزنون ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم

طرف خدا که ایشان آنکسانند که زنا میکردند پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشان است

ومصيرهم الى النار لقوله تعالى ولا تقربوا الزنى انه كان فاحشة

و بازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرمودن خدا تعالی و نزدیک مشوید بزنا بتحقیق زنا است بیحیائی

وساء سبيلا واما الفوج التاسع فيحشرون من قبورهم مسودة

و بد راه است و هر چه فوج نهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود و سیاه

الوجوه وزرقة العيون وبطونهم مملوة من النار فينادي مناد

روی و ازرق چشم و شکمهای ایشان پر باشند از آتش پس آواز کند آواز کننده

من قبل الرحمن هؤلاء الذين اكلوا اموال اليتمى ظلما ثم ماتوا و

از طرف خدا که ایشان آنکسانند که میخوردند مالهای یتیمان را بظلم پس از آن مردند و

لم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار لقوله تعالى ان

نکردند توبه پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرمودن خدا تعالی تحقیق

الذين ياكلون اموال اليتمى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا

آنکه میخورند مالهای یتیمان را بظلم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را

مُبْسَطُونَ سَعِيرًا وَأَمَّا الْفَوْجُ الْعَاشِرُ فَيُحْشَرُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ

و زرد و باشد که در آتش ... و هر چه فوج دهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود

مَجْذُومًا وَمَبْرُوصًا فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ الرَّحْمَنِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ

جذامی و ابرص پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکس اند

عَاقُّوا الْوَالِدَيْنِ ثُمَّ مَاتُوا وَلَمْ يَتُوبُوا فَهَذَا جَزَاؤُهُمْ وَمَصِيرُهُمْ

عاق شدند مادر و پدر را پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان

إِلَى النَّارِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ

بسوی آتش است چنانکه فرمودن خداست و بندگی کنید خدا را و شریک مکنید بوی چیزی را و نیکی کنید با مادر و پدر

إِحْسَانًا وَأَمَّا الْفَوْجُ الْحَادِي عَشَرَ فَيُحْشَرُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ عُمْيَانَ

نیکی و هر چه فوج یازدهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود در حالیکه کور شده باشد

الْقُلُوبِ وَالْأَعْيُنِ وَأَسْنَانُهُمْ كَقُرُونِ الثَّوْرِ وَشِفَاهُهُمْ مُطْرَحَةٌ

دلها و چشمهای ایشان و دندانهای ایشان گاو و لبهای ایشان افتاده باشد

عَلَى صُدُورِهِمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ وَاقِعَةٌ عَلَى بُطُونِهِمْ وَأَفْخَاذِهِمْ

بر سینه های ایشان و زبانهای ایشان واقع باشند بر شکمهای ایشان و برانهای ایشان

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهِمُ الْقَذَرُ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ الرَّحْمَنِ هَؤُلَاءِ

برآید از شکمهای ایشان پلیدی پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان

الَّذِينَ شَرِبُوا الْخَمْرَ ثُمَّ مَاتُوا وَلَمْ يَتُوبُوا فَهَذَا جَزَاؤُهُمْ وَمَصِيرُهُمْ

آنکسانند که نوشیدند شراب پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان

إِلَى النَّارِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ

بسوی آتش است چنانکه فرمودن خدا تعالی است ای آنکسانی که ایمان آوردند تحقیق شراب و قمار

وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ

بتان و تیرهای فال پلیدی است از کار شیطان پس پرهیز کنید از آن شاید شما

تُفْلِحُونَ وَأَمَّا الْفَوْجُ الثَّانِي فَيُحْشَرُونَ عَنْ قُبُورِهِمْ وُجُوهُهُمْ مِثْلُ

رستگار شوند و هر چه فوج دوازدهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود و رویهای ایشان مانند

القمر ليلة البدر يمرون على الصراط كالبرق الخاطف فينادي

ماه شب چهاردهم پس بگذرند بر صراط مانند برق خیره کننده چشم پس آواز کند

منادٍ من قبل الرحمن هؤلاء الذين عملوا الصالحات وحافظوا على

آواز کننده از طرف خدا ایشان آنکه بندگانی کردند کارهای نیک را و محافظت کردند

الصلوات الخمس في اول الوقت مع الجماعة ونهوا عن المعاصي ثم

نمازهای پنجگانه در اول وقت با جماعت و منع کردند مردم را از گناهان پس از آن

ماتوا على التوبة فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى الجنة بالمغفرة

مردند بر توبه پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان بسوی جنت با مغفرت

والرحمة والرضوان فان الله تعالى راضٍ عنهم وانهم راضون

و رحمت و رضای خدا تعالی پس بتحقیق خدا تعالی راضی است از ایشان و بتحقیق ایشان راضی اند

عن الله تعالى كقوله تعالى ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا

از خدا تعالی چنانکه فرموده خدا تعالی در حق نکوکاران اینکه خوف مکنید و بشارت ست شما را

بالجنة التي كنتم توعدون وكقوله تعالى رضي الله عنهم ورضوا

بآن جنت که بودید شما وعده داده میشدید و چنانکه فرموده خدا تعالی که راضی شد خدا تعالی از ایشان و راضی شدند

عنه ذلك لمن خشي ربه باب في ذكر نشر الخلائق من قبورهم

از وی تعالی این جزا برای کسی است که بترسد از پروردگار خود باب در ذکر پراگنده شدن مخلوق از قبرهای ایشان

يقال ان الخلائق اذا نشروا من قبورهم يقفون وقوفا

گفته میشود که بتحقیق مخلوق چون برانگیخته شوند از قبرهای ایشان بایستند ایستادنے

في الموضع الذي نشروا منها اربعين سنة لا ياكلون ولا

در آن مواضع که برانگیخته شده اند از آن چهل سال نخورند و نه

يشربون ولا يجلسون ولا يتكلمون قيل يا رسول الله بم يعرف

نوشند و نه نشینند و نه سخن گویند گفته شد ای رسول خدا بکدام چیز شناخته شوند

اهل الدين من امتك يوم القيمة قال ان امتي يوم القيمة

اهل دین از امت تو روز قیامت فرمود بتحقیق امت من روز قیامت

غر محجلون من آثار الوضوء في الخبر اذا كان يوم القيمة بعث

سفید روی و سفید دست و پا باشند از اثر وضو در خبر است که چون باشد روز قیامت برانگیزاند

الله الخلائق من قبورهم فياتي الملئكة على رؤس قبورهم و

خدا تعالی مخلوق را از قبرهای ایشان پس بیایند فرشتگان بر سرهای قبرهای ایشان و

يمسحون رؤسهم وينشرون التراب منهم الا من مواضع سجودهم

بمالند فرشتگان سرهای ایشان و بیفشانند خاک را از ایشان مگر از جاهای سجده های ایشان [illegible]

فيمسح الملئكة تلك المواضع فلا يذهب التراب منها فينادي

پس بمالند فرشتگان آن مواضع یعنی اندامهای سجده پس نرود خاک از آن اندامها پس آواز کند

منادٍ من قبل الرحمن ليس هذا من تراب قبورهم انما هي تراب

آواز کننده از طرف خدا که نیست این خاک از خاک قبرهای ایشان جز این نیست که این خاک خاک

محاريبهم دعوا ما عليهم حتى يميزون ويعبرون على الصراط و

محرابهای ایشان است بگذارید آنچه که بر ایشان است تا که جدا کرده شوند و بگذرند بر پل صراط و

يدخلون الجنة حتى ان كل من ينظر اليهم يعلم انهم خدامي و

داخل شوند جنت را تا آنکه بتحقیق هر کسی که نظر کند بایشان بداند که ایشان خادمان من اند و

عبادي وروي عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله

بندگان من اند و روایت کرده شد از جابر بن عبد الله رضی الله عنه که بتحقیق وی گفت فرمود رسول خدا

صلى الله عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيمة يبعث الله من

صلی الله تعالی علیه و آله و سلم چون شود روز قیامت برانگیزاند خدا کسی را

في القبور فاوحى الله تعالى الى رضوان يا رضوان قد اخرجت

که در قبرهاست پس وحی کند خدا تعالی بسوی رضوان ای رضوان بتحقیق برآورده ام

الصائمين من قبورهم جائعين عاطشين فاستقبلهم بشرابهم

روزه داران را از قبرهای ایشان گرسنگان تشنگان پس استقبال کن ایشان را بخوشامدن ایشان

وطعامهم وشهواتهم في الجنان فيصيح رضوان يا ايها الغلمان

و خوراک ایشان و دیگر چیزهای مرغوب ایشان که در جنت اند پس آواز کند رضوان که ای غلمان

ويا أيها الولدان وهم الذين لم يبلغوا الحلم حتى ماتوا ائتوني

وای کودکان وایشان آن اطفال اند که نرسیده باشند پس احتلام تا که مرده باشند بیارید نزد من

بأطباق النور فيجتمعون عنده أكثر من عدد التراب وقطار

بطبقهای نور پس جمع شوند آن طفلان کودکان نزد رضوان زیاده تر از عدد خاک و قطرهای

الأمطار وكواكب السماء وأوراق الأشجار بالفاكهة الكثيرة

باران و ستاره های آسمان و ورقهای درختان با میوه های بسیار

والأطعمة السمينة والأشربة اللذيذة فإذا لقوهم وأطعموهم

وبا طعامهای چرب و شربتهای لذیذ پس چون آن طفلان ملاقات کنند با روزه داران و طعام خورانند و شراب

ذلك تقول لهم كلوا واشربوا هنيئا بما أسلفتم في الأيام الخالية

آن طعام جنت گویند طفلان ایشان را بخورید و بنوشید گوارا بسبب آنچه پیش فرستاده بودید در روزهای گذشته

اللهم ارزقنا وروي عن ابن عباس رض أنه قال قال رسول

یا الله روزی کن ما را و روایت کرده شده از ابن عباس رض که بتحقیق وی گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلثة تصافحهم الملائكة يوم

خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم سه نفر اند که مصافحه کنند ایشان را فرشتگان روز

القيامة إذا خرجوا من قبورهم الشهداء وصائموا شهر رمضان

قیامت چون برآیند از قبرهای خود یکی از این قسم شهیدان اند دوم روزه داران ماه رمضان اند

وصائموا يوم عرفة وعن عائشة رض أنها قالت قال رسول الله

وسوم روزه داران روز عرفه اند و روایت است از عائشه رض که بتحقیق گفت فرمود رسول خدا

صلى الله عليه وآله وسلم إن في الجنة قصورا من در وياقوت

صلی الله تعالی وآله وسلم که بتحقیق در بهشت کوشکها اند از مروارید و یاقوت

وزبرجد وذهب وفضة فقلت يا رسول الله لمن هذا قال لمن

و زبرجد و طلا و نقره پس گفتم ای رسول خدا برای که باشد این کوشکها فرمود برای کسیکه

صام يوم عرفة وقال يا عائشة إن أحب الأيام إلى الله يوم

روزه داشت روز عرفه و فرمود ای عائشه به تحقیق دوست ترین روزها بسوی خدا روز

الجمعة ويوم عرفة لما فيهما من الرحمة وان ابغض الايام الى

جمعه و روز عرفه است بسبب آنچه در آن روزها از نزول رحمت است و بدرستیکه دشمن‌ترین روزها بسوی

ابليس يوم الجمعة ويوم عرفة وقال يا عائشة من اصبح صائما

شیطان روز جمعه و روز عرفه است و فرمود ای عائشه کسیکه صبح کرد روزه دار روزه

يوم عرفة فتح الله عليه ثلثين بابا من الرحمة واذا افطر وشرب

روز عرفه گشاید خدا بروی سی دروازه از رحمت و چون افطار کند و نوشد

الماء يستغفر له كل عرق في جسده ويقول اللهم ارحمه الى

آب را طلب آمرزش کند برای او هر رگی که در بدن وی است و گوید یا الله رحم کن او را تا

طلوع الفجر وفي خبر آخر يخرج الصائمون من قبورهم وهم

طلوع صبح و در خبر دیگر است که برآیند روزه داران از قبرهای خود و ایشان

يعرفون بريح صيامهم ويتلقون بالموائد والاباريق ويقال لهم

شناخته شوند به بوی روزه ایشان و ملاقات کرده شوند بخوانها ای طعام و کوزه‌ها ای شربت گفته شود ایشان را

كلوا فقد جعتم حين شبع الناس واشربوا فقد عطشتم حين

خورید پس بتحقیق گرسنه می‌بودید آنگاه که سیری بودند مردم و نوشید پس بتحقیق تشنه بودید آنگاه

روي الناس واستريحوا فيأكلون ويستريحون والناس

سیراب می‌بودند مردم و استراحت کنید پس خورند و نوشند و استراحت کنند و مردم

في الحساب وقد جاء في الخبر انه لا يبلى عشرة نفر الانبياء و

باشند در حساب و بتحقیق آمد در خبر که پوسیده نشوند بدنهای ده نفر پیغمبران و

الشهداء والعلماء والغزاة وحاملوا القرآن والمؤذن والامام

شهیدان و عالمان و غازیان و حافظان قرآن و موذنان و امامان

العادل والمرأة اذا ماتت في نفاسها ومن قتل مظلوما ومن مات

عدل کننده و آن زن که مرده باشد در زائیدن در نفاس و کسیکه کشته شده باشد بظلم و کسیکه مرده باشد

يوم الجمعة او ليلتها وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه

روز جمعه یا شب جمعه و در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی علیه

وَآلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّهٗ يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَمَا وَلَدَتْهُمْ اُمَّهٰتُهُمْ عُرَاةً

واله وسلم بتحقیق که برانگیخته شوند مردم روز قیامت چنانکه زائیده ایشانرا مادر ایشان تن برهنه

حُفَاةً فَقَالَتْ عَائِشَةُ الرِّجَالُ يَخْتَلِطُوْنَ بِالنِّسَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَتْ

پا برهنه پس گفت عائشه که مردم آمیخته باشند با زنان گفت آری گفت عائشه

وَاسَوْاٰتَاهُ وَافَضِيْحَتَاهُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَضَرَبَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

وای برهنگی آن روز وای فضیحت آن روز که می بینند بعض از ایشان بعضی را پس زد رسول خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ يَدَهٗ عَلٰى مَنْكِبِهَا وَقَالَ يَا بِنْتَ الصِّدِّيْقِ

صلی الله علیه واله وسلم دست خود را بر دوش عائشه و گفت ای دختر صدیق

لَا تَنْظُرُ فِيْ اِشْتَغَلَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّظَرِ وَهَمُّوْا وَشَخَصُوْا اَبْصَارُهُمْ

ننگر پس مشغول باشند مردمان دران روز از دیدن یکدیگر و مغموم باشند و کشاده باشند چشمان خود را

اِلَى السَّمَاءِ مَوْقُوْفُوْنَ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً لَا يَاْكُلُوْنَ وَلَا يَشْرَبُوْنَ وَلَا

بسوی آسمان ایستاده باشند چهل سال نه خورند و نه نوشند و نه

يَجْلِسُوْنَ وَلَا يَتَكَلَّمُوْنَ فَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ الْعَرَقُ اِلٰى قَدَمَيْهِ وَمِنْهُمْ

نشینند و نه کلام گویند پس بعضی از ایشان کسے باشد که برسد عرق تا دو قدم او و بعضے از ایشان

مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى سَاقَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى بَطْنِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى

کسے باشد که برسد تا ساق او و بعضے از ایشان کسی باشد که برسد تا شکم او و بعضے از ایشان کسے باشد که برسد تا

صَدْرِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى حَلْقِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ يَغْرَقُ فِيْ بَحْرِ الْعَرَقِ

سینه او و بعضے از ایشان کسے باشد که برسد عرق تا حلق او و بعضے از ایشان کسے باشد غرق بود در بحر عرق

فَلَا يَبْقٰى يَوْمَئِذٍ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا شَهِيْدٌ اِلَّا يُجْرِمُوْنَ

پس باقی نماند آن روز فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه شهید مگر که برانگیزند

حَيَارٰى مِنْ شِدَّةِ الْحِسَابِ وَطُوْلِ الْوُقُوْفِ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ

حیران شده از سختی حساب و درازی ایستادن در آنجا گفت عائشه گفتم ای رسول خدا

هَلْ يُحْشَرُوْنَ رُكْبَانًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ نَعَمْ اِلَّا الْاَنْبِيَاءُ وَاَهْلُهُمْ

آیا برانگیخته شوند و جمع کرده شوند سوار شدگان روز قیامت و فرمود آری پیغمبران و اهل بیت ایشان

وصوام رجب وشعبان ورمضان وقالت قلت فكل يحشر

و روزه داران ماه رجب و شعبان و رمضان سیر باشند و گفت عائشه پس گفتم آیا هر یکی حشر کرده شود

شبعانا يوم القيامة قال نعم الانبياء واهلهم وصوام رجب و

سیر شده روز قیامت گفت آری پیغمبران و اهل بیت ایشان و روزه داران ماه رجب و

شعبان ورمضان فانهم شبعان لاجوع لهم ولا عطش وسائر

و شعبان و رمضان پس تحقیق ایشان سیر باشند گرسنگی ایشان را نه و تشنگی و همه

الناس جائعون ويقال يسوقهم باجمعهم الى ارض المحشر

مردم گرسنه باشند و گفته میشود که ببرند ایشان همه را بسوی زمین محشر

عند بيت المقدس في ارض يقال لها ساهرة قال الله تعالى

نزد بیت المقدس در زمینی که گفته میشود او را ساهره فرمود خدا تعالی

فانما هي زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة ويقال ان الخلق

پس جز این نیست که آن زجر یک واقعه است پس ایشان ناگهان بر روی زمین ساهره باشند و گفته میشود که تحقیق مخلوق

في العرصات يكونون مائة وعشرين صفا طول كل صف مسيرة

در عرصات قیامت باشند یکصد و بیست صف درازی هر صف بقدر مسافت

اربعين الف سنة وعرض كل صف مسيرة الف سنة ويقال

چهل هزار سال بود و پهنای هر صف مسافت هزار سال بود و گفته میشود

ان المؤمنين منهم ثلث صفوف والباقي كفرة وروي عن

که تحقیق مومنان از ایشان سه صف باشند و باقی همه کافران باشند و روایت کرده شده از

عبد الله بن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال

عبد الله ابن عباس رض که وی روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که تحقیق آنحضرت گفت

ان امتي مائة وعشرون صفا وهذا اصح وصفة المؤمنين

که امت من یکصد و بیست صف باشند و این روایت صحیح تر است و صفت مومنان چنین باشد

انهم بيض الوجوه غر محجلون وصفة الكافرين انهم اسود الوجوه

که تحقیق ایشان سفید رو سفید پیشانی و سفید دست و پا باشند و صفت کافران که تحقیق ایشان سیاه روی

مقرنین ومعذبین مع الشیطین باب فی ذکر سوق

بهم بسته و معذب باشند با شیطانان باب در ذکر راندن

الخلائق الی المحشر یقال یساق الکافرون باقدامهم ویساق

مخلوق بسوی محشر گفته میشود که رانده می‌شوند کافران به پایهای خود و رانده شوند

المؤمنون بجنائبهم ومراکبهم قال الله تعالی یوم نحشر المتقین

مومنان با اسپان کوتلان ایشان و سواریهای ایشان فرمود خدا تعالی روزی که جمع کنیم پرهیزگاران را

الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا قال علیه السلام یحشر

بسوی خدا مهمان آمدگان و برانیم گنهگاران را بسوی دوزخ تشنگان فرمود آنحضرت علیه السلام حشر کرده شوند

المؤمنون رکبانا علی جنائبهم واذا کان یوم القیمة یقول الله

مومنان سوار شدگان بر اسپان کوتلان خود و چون شود روز قیامت فرماید خدا تعالی

تعالی للملئکة لا تمشون علی عبادی راجلین بل ارکبوهم علی

تعالی مر فرشتگان را روان کنید نزد من بندگان مرا پیاده بلکه سوار کنید ایشان را بر

الجنائب فانهم اعتادوا الرکوب فی الدنیا لانه کان فی الابتداء

اسپان کوتلان پس بتحقیق ایشان عادت گرفته اند سواری را در دنیا زیرا که تحقیق بود در ابتدا

صلب آبائهم مرکبهم ثم بعد ذلک رحم امهاتهم ستة اشهر مرکبهم

پشت پدران ایشان مرکب ایشان پس از آن شد رحم مادران ایشان شش ماه مرکب ایشان

فحین ولدتهم امهاتهم فحجر امهاتهم سنتین للارضاع وبعد ذلک

پس وقتیکه زاییدند ایشان را مادران ایشان پس کنار مادران ایشان دو سال برای شیر دادن و بعد از آن

عنق آبائهم ثم الخیل والبغال والحمیر مراکبهم فی البر والسفن

گردن پدران ایشان پس اسپان و استران و خران مراکب ایشان بودند در بیابان و کشتیها

فی البحار وحین ماتوا فعنق اخوانهم وحین قاموا عن قبورهم

بودند در دریاها و وقتیکه مردند پس گردن برادران ایشان مرکب ایشان بود و وقتیکه برخاستند از قبرهای خود

لا یمشون راجلا فانهم اعتادوا الرکوب ولا یقدرون المشی

نروند پا پیاده پس بتحقیق ایشان عادت گرفته اند سواری را و طاقت ندارند پیاده رفتن را

فقدموا ضحاياكم وهي الضحايا فيركبونها ويقدمون الى

پس پیش کنید وسیان کوتلان ایشان مراو ان قربانیهای ایشان اند پس سوار شوند ازان و پیش آیند سوی

المولى بذلك قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم سمنوا

مولای خود پس از این جهت فرمود پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فربه کنید

ضحاياكم فانها على الصراط مطاياكم باب في ذكر حشر

قربانیهای خود را پس تحقیق آن قربانیها بر پل صراط سواریهای شما باشند باب در ذکر جمع کردن

الخلائق في الخبر اذا كان يوم القيمة يجمع الله تعالى خلق

مخلوق در محشر در خبر است که چون شود روز قیامت جمع کند خدا تعالی مخلوق

الاولين والآخرين في صعيد واحد وتدنو الشمس من رؤسهم

اولان و آخران را در زمین واحد و نزدیک شود آفتاب از سرهای ایشان

ويشتد عليهم يوم القيمة حرها فيخرج عنق من النار كالظل

و سخت شود برایشان روز قیامت گرمی آفتاب پس برآید یک گردنی از آتش مانند سایه

ثم ينادي مناد يا معشر الخلائق انطلقوا الى الظل فينطلقون

پس آواز کند آواز کننده که ای گروه مخلوق بروید بسوی آن سایه پس روان شوند مخلوقان

وهم ثلث فرق فرقة المؤمنين وفرقة الكفرين وفرقة المنافقين فاذا

و ایشان سه فرقه باشند یک فرقه مومنان و یک فرقه کافران و یک فرقه منافقان پس چون

صارت الخلائق الى الظل صار الظل ثلثة اقسام قسم

رسند مخلوق بآن سایه گردد آن سایه سه قسم یک قسم

للحرارة وقسم للدخان وقسم للنور فكذلك قال الله تعالى

برای گرمی و یک قسم برای دود و یک قسم برای نور پس از این جهت فرموده است خدا تعالی

انطلقوا الى ظل ذي ثلث شعب الآية فالحرارة تقوم على رؤس

بروید بسوی سایه صاحب سه شاخ تا آخر آیه پس گرمی بایستد بر سرهای

المنفقين والدخان يقوم على رؤس الكفرين والنور يقوم على

منافقان و دود بایستد بر سرهای کافران و نور بایستد بر

رؤس المؤمنين ثم الحرارة تفور على رؤس المنفقين لانهم كانوا

سرهای مومنان پس گرمی بایستد بر سرهای منافقان ازین جهت که بودند

يحترزون من الحرارة في الدنيا كما قال الله تعالى وقالوا لا تنفروا في الحر

که پرهیز میکردند از گرمی در دنیا چنانکه فرموده است خدا تعالی و گفتند منافقان بیرون مروید

قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون والدخان على رؤس

بگو آتش دوزخ سخت تر است از روی گرمی اگر باشند که بفهمند دود باشد بر سرهای

الكفرين لانهم كانوا في الدنيا في الظلمت ففي الآخرة كذلك كقوله

کافران ازین جهت که تحقیق ایشان که بودند در دنیا در تاریکیهای کفر پس در آخرت همچنین باشند چنانکه فرموده

تعالى والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور

خدا تعالی است و آنانکه کافر شده اند دوستان ایشان شیاطین بیرون می برند ایشان را از نور

الى الظلمت اولئك اصحب النار هم فيها خلدون والنور على رؤس

ایمان بسوی تاریکیهای کفر ایشانند اصحاب آتش ایشان در آتش همیشه باشند و نور باشد بر سرهای

المؤمنين لانهم كانوا في الدنيا على النور ففي الآخرة كذلك قال

مومنان ازین جهت که ایشان بودند در دنیا بر نور ایمان پس در آخرت همچنین باشند فرموده

الله تعالى الله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمت الى النور و

خدا تعالی خدا دوست آنان است که ایمان آورده اند بر آرد ایشان را از تاریکیها بسوی نور و

قال في صفاتهم يوم القيمة يوم ترى المؤمنين والمؤمنت

و فرمود خدا در صفت های مومنان روز قیامت روزیکه بینی مومنان و زنان مومنه را

يسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم بشريكم اليوم جنت تجري

که می شتابد نور ایشان پیش روی ایشان و بجانب راست ایشان بشارت شما را امروز باغهاست که میرود

من تحتها الانهر وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

زیر آن جویهای و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

سبعة [illegible] ظل الا ظله امام

هفت [illegible] پادشاه

عادلٌ وشابٌّ نشأ في عبادة الله تعالى ورجلان تحابّا في الله ورجلٌ

عدل کننده و جوانی که در عبادت خدا تعالی باشد و دو مرد که با یکدیگر محبت دارند در راه خدا و

طلبته امرأةٌ ذات حسنٍ وجمالٍ فقال إنّي أخاف الله ربّ العالمين

شخصیکه طلب کند او را زنی صاحب حسن و جمال پس گوید آن شخص من میترسم از خدا پروردگار عالمیان

ورجلٌ ذكر الله خاليا عن الرياء ففاضت عيناه من خشية الله

و شخصی که ذکر کند خدا را خالی از ریا در خلوت از مردم و اشک بریزد از چشم او از خوف خدا تعالی

تعالى ورجلٌ تصدّق بيمينه فأخفاها حتّى لا يعلم شماله

و شخصی که صدقه دهد بدست راست خود پس پوشیده دهد آن صدقه را تا آنکه نداند دست چپ او

ما ينفق بيمينه ورجلٌ قلبه معلّقٌ بالمسجد إذا خرج منه حتّى

آنچه صدقه داده بدست راست خود و شخصی که دل وی معلق باشد به مسجد چون بیرون آید از مسجد تا آنکه

يعود إليه وقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم إذا جمع

بازگردد به مسجد و فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم چون جمع کند

الله الخلائق ينادي منادٍ أين أهل الفضل فيقوم ناسٌ و

خدا تعالی مخلوق را در محشر آواز کننده که کجا هستند اهل فضل فرمود آنحضرت پس برخیزند بعضی مردم

هم يسيرون سراعا إلى الجنّة فتلقّاهم الملائكة ويقولون إنّا

و ایشان روند شتابان بسوی جنت پس ملاقات کنند ایشان را فرشتگان و گویند ما

نريكم سراعا إلى الجنّة فمن أنتم يقولون نحن أهل الفضل

می بینیم شما را شتابندگان بسوی جنت پس کیستید شما گویند ما یان اهل فضل ایم

فيقولون ما كان فضلكم يقولون إذا ظُلم علينا صبرنا و

پس گویند فرشتگان چه چیز بود فضل شما گویند آن مردم چون ظلم می شد بر ما یان صبر میکردیم و

إذا أُسيء إلينا عفونا فيقولون لهم الجنّة فهي جزاء العاملين

چون بدی می شد با ما یان عفو میکردیم پس گویند فرشتگان مر ایشان را است جنت پس این جنت جای جزای عمل کنندگان

ثمّ ينادي منادٍ أين أهل الصبر فيقوم أناسٌ وهم يسيرون

پس از آن آواز کند آواز کننده کجا اند اهل صبر پس برخیزند بعضی مردم و ایشان روند

سراعًا الى الجنة فتلقّتهم الملئكة ويقولون انّا نريكم الى

شتابان بسوی جنت پس ملاقات کنند ایشان را فرشتگان و گویند ما آنان بینیم شمارا بسوی

الجنة سراعًا فمن انتم فيقولون نحن اهل الصبر فيقولون ما

جنت شتابان پس کیستید شما پس گویند ایشان ما یان اهل صبریم پس گویند فرشتگان چه

كان صبركم فيقولون كنّا نصبر على طاعة الله ونصبر عن

بود صبر شما پس گویند آنمردم بودیم ما که صبر میکردیم بر فرمان برداری خدا و صبر میکردیم از

معاصي الله فيقولون لهم ادخلوا الجنة ثم ينادي منادٍ ليقم

گناهان خدا پس گویند فرشتگان مرایشان را داخل شوید جنت را پس آواز کند آواز کننده که باید

المتحابون في الله فيقوم اناس وهم يسيرون الى الجنة سراعًا

محبت کنندگان با یکدیگر در راه خدا پس بایستند بعضی مردم و ایشان میروند بسوی جنت شتابان

فتلقّتهم الملئكة ويقولون انّا نريكم سراعًا الى الجنة فمن انتم

پس ملاقات کنند ایشان را فرشتگان و گویند ما آن می بینیم شما را شتابندگان بسوی جنت پس کیستید شما

فيقولون نحن متحابون في الله فيقولون ما كان تحابّكم في

پس گویند آنمردم ما یان محبت کنندگانیم در راه خدا پس گویند فرشتگان چه بود محبت شما در راه

الله يقولون كنّا نتحابّ في الله ونتباذل في الله فيقولون لهم

خدا گویند ایشان بودیم ما که محبت میکردیم با یکدیگر در راه خدا و خرج و نفقه میکردیم در راه خدا پس گویند فرشتگان ایشان را

ادخلوا الجنة ثم قال النبي صلّى الله عليه وآله وسلم ويوضع

داخل شوید جنت را پس از آن فرمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و نهاده شود

الميزان للحساب بعد دخول هؤلاء الجنة واما لواء الحمد فوق

میزان برای حساب بعد داخل شدن این گروه با جنت و هر چه لواء حمد که بالای

السموات فسئل رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم عن صفة

آسمانهاست پس سوال کرده شد رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم از صفت

لواء الحمد وطوله فقال طوله مسيرة الف سنة ومكتوب عليها

لواء حمد و درازی آن پس فرمود که درازی آن مسافت هزار سال است و نوشته شده است برا

لا اله الا الله محمد رسول الله وعرضه ما بين السماء والارض

نيست معبودی بجز خدا محمد فرستاده خداست و پهنائی وی ما بین آسمان و زمین است

سنانه من ياقوتة حمراء وقبضتها من فضة بيضاء وزج زبرجد

نوک سر وی از یاقوت سرخ است و قبضه وی از نقره سفید است و زج از زبرجد

خضراء وله ثلث ذوائب من النور ذؤابة في المغرب وذؤابة

سبز است و مر آن لوا را سه گیسو است از نور یک گیسو در مغرب است و یک گیسو

في المشرق وذؤابة في وسط الدنيا ومكتوب عليها ثلثة اسطر

در مشرق است و یک گیسو در میان دنیا است و نوشته است بر آن سه سطر

السطر الاول بسم الله الرحمن الرحيم والسطر الثاني الحمد لله رب

سطر اول بنام خدای بخشاینده مهربان و نیم دو سطر دوم ستایش خدای را

العلمين والسطر الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله وكل

پروردگار عالمیان و سطر سیوم نیست معبود بجز خدا محمد فرستاده خداست و هر

سطر مسيرة الف سنة وعنده سبعون الف لواء تحت

سطر مسافت هزار سال است و نزد آن لوا حمد هفتاد هزار لوا است زیر

كل لواء سبعون الف صف من الملئكة وفي كل صف مائة

هر لوا هفتاد هزار صف است از فرشتگان و در هر صف صد

الف ملك يسبحون الله ويقدسونه وقال محمد الجرجاني

هزار فرشته تسبیح گویند خدا را و تقدیس گویند او را و گفت محمد جرجانی رحمه الله

معنى لواء الحمد بيدي اذا كان يوم القيمة كان اللواء مضروبا

معنی این حدیث که لوا حمد بدست من باشد چون شود روز قیامت باشد لوا حمد نصب کرده شده

والمؤمنون حوله لواء من لدن آدم الى قيام الساعة ويكون

و مؤمنان همه گرد آن لوا حمد باشند از وقت آدم تا قیام قیامت و باشند

الكفار في ناحية من النار ما دام لواء الحمد مضروبا واذا حول

کافران در کناره از آتش ما دامیکه لوا حمد منصوب باشد و چون گردد

اللواء فیساق الکفار الی النار وفی الخبر اذا کان یوم القیامۃ
لواء حمد پس آنوقت رانده شوند کافران بسوی آتش ودر خبرست چون باشد روز قیامت
ینصب لواء الصدق لابی بکر الصدیق رض وکل صدیق تحت
منصوب شود لوار صدق برای ابی بکر صدیق رض وہر صدیق زیر
لوائہ ولواء العدل لعمر رض وکل عادل تحت لوائہ ولواء السخاوۃ
لوار خود ولوار عدل استاده شود برای عمر رض وہر عدل کننده باشد زیر لوار خود وعلم سخاوت باشد
لعثمان رض وکل سخی تحت لوائہ ولواء الشہادۃ لعلی کرم
برای عثمان رض وہر سخی باشد زیر لوای خود ولوا شہادت برای علی کرم اللہ
اللہ وجہہ وکل شہید تحت لوائہ ولواء الفقہ لمعاذ بن
وجہہ باشد وہر شہید باشد زیر علم خود وعلم فقہ با برای معاذ بن
جبل وکل فقیہ تحت لوائہ ولواء الزہد لابی ذر رض وکل زاہد
جبل وہر فقیہ زیر لوای خود باشد ولوار زہد برای ابی ذر رض باشد وہر زاہد باشد
تحت لوائہ ولواء الفقر لابی الدرداء وکل فقیر تحت لوائہ و
زیر لوار خود ولوار فقر برای ابی دردا باشد وہر فقیر زیر لوار خود باشد و
لواء القراءۃ لابی بن کعب وکل قاری تحت لوائہ ولواء الاذان
علم قرارت برای ابی بن کعب باشد وہر قاری زیر لوار خود باشد وعلم اذان
لبلال رض وکل مؤذن تحت لوائہ ولواء المقتول ظلما لحسین
برای بلال رض وہر موذن زیر لوار خود باشد ولوار کشتہ شده بظلم امام حسین
بن علی رض وکل مقتول ظلما تحت لوائہ فذلک قولہ تعالی یوم
بن علی رض وہر کشتہ شده بظلم زیر لوار خود باشد پس ہمین است قول خدا تعالی روزیکہ
ندعوا کل اناس بامامہم وفی الخبر اذا کان یوم القیمۃ تقوم
بخوانیم ہر گروه مردم را با امام ایشان ودر خبرست چون شود روز قیامت بایستند
الخلائق ویشتد بہم العطش ویلجمہم العرق ویکونون فی
ہمہ مخلوق وسخت شود بایشان تشنگی ودانبوه شود برایشان عرق وباشند ایشان در

حيرة فيبعث الله تعالى جبرائيل الى محمد صلى الله عليه وآله و
حیرت پس بفرستد خدا تعالی جبرائیل را بسوی محمد صلی الله علیه و آله

سلم فيقول الله تعالى لجبرائيل يا جبرائيل قل لمحمد يقل لامته
و سلم پس گوید خدا تعالی مر جبرائیل را ای جبرائیل بگو محمد را که بگوید مر امت خود را

حتى يدعوني بالاسم الذي كانوا يدعوني به في الدنيا عند
تا بخوانند مرا بآن اسم که بخواندند مرا بآن اسم در دنیا نزد

الشدائد فينادي الامة المحمدية بلسان واحد ويقولون
سختیها پس آواز کند امت محمدیه بیک زبان و گویند

بسم الله الرحمن الرحيم وحين يقضي الله القضاء بين الخلائق
بسم الله الرحمن الرحیم و آن وقت حکم کند خدا حکم کردن درمیان مخلوق

ثم يقول الله تعالى لسائر الامم ولو لم يكن ذكر المحمدية بهذا الاسم
پس از آن فرماید خدا تعالی برای همه امت اگر نبود ذکر کردن امت محمدیه مرا باین اسم

لا بقيت القضاء عليكم الف عام ثم يقضي الله تعالى بين
هر آینه باقی میداشتم حکم کردن را بر شما هزار سال پس از آن حکم کند خدا تعالی درمیان

الوحوش والطيور والبهائم حتى انه يقتص الجماء من ذات القرن
حیوانات وحشی و مرغان و چهارپایان تا آنکه بتحقیق خدا تعالی قصاص گیرد برای حیوان بی شاخ از حیوان شاخدار

ثم يقول الله تعالى للوحوش والطيور والبهائم كونوا ترابا فيكونوا
پس از آن فرماید خدا تعالی مر حیوانات وحشی و مرغان و چهارپایان را شوید خاک پس شوند

ترابا فعند ذلك يقول الكافر يا ليتني كنت ترابا قال مقاتل رض
خاک پس نزد اینحال گوید کافر کاشکی بودمی خاک گفت مقاتل رض

عشرة من الحيوان في الجنة ناقة صالح وعجل ابراهيم وكبش
ده عدد از حیوانات در جنت باشند اول شتر صالح و گوساله ابراهیم و گوسفند

اسمعيل وبقرة موسى وحوت يونس وحمار عزير ونملة سليمان
اسمعیل و ماده گاو موسی و ماهی یونس و خر عزیر و مورچه سلیمان

وَهٰذِهٖ هُدْهُدُ بِلْقِيسَ وَنَاقَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ وَكَلْبُ

و این هد هد بلقیس و ماده شتر محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و سگ

اَصْحَابِ الْكَهْفِ يُصَوِّرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى صُورَةِ كَبْشٍ وَيُدْخِلُهُ فِي

اصحاب کهف صورت دهد آن سگ را خدا تعالی بصورة گوسفند و داخل کند اورا در

الْجَنَّةِ اَلَا تَرٰى اَنَّ الْكَلْبَ اِذَا دَخَلَ وَسَطَ الْاَحِبَّاءِ فَلَمْ يَطْرُدُوْهُ فَ

جنت آیا نمی بینی که تحقیق سگ چون داخل شد در میان دوستان پس نراندند ویرا و

الْعَاصِيْ اِذَا دَخَلَ فِيْ كَهْفِ التَّوْحِيْدِ مُدَّةَ خَمْسِيْنَ سَنَةً فَكَيْفَ

گنهگار چون داخل شود در پناه توحید مدت پنجاه سال پس چگونه

اَطْرُدُهٗ عَنِ الرَّحْمَةِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاسْمُ الْكَلْبِ [illegible] وَيُسَمُّوْنَهٗ

برانم اورا از رحمت در روز قیامت و نام سگ دور شود از وی و نامند اورا

قَرَاوَانَ وَقِيْلَ حَرْمَانَ وَقِيْلَ قِطْمِيْرٌ وَيَكُوْنُ لَوْنُهٗ اَصْفَرَ وَقِيْلَ يُؤْتٰى

قراوان و گفته شده حران و گفته شده قطمیر و باشد رنگ او زرد و گفته شده آورده شود

بِعَالِمٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ عُلَمَاءِ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فَيَقِفُ

عالمی را روز قیامت از علمای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس استاده شود آن عالم

بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَا جَبْرَائِيْلُ خُذْ بِيَدِهٖ وَاذْهَبْ بِهٖ اِلَى

در پیش خدا تعالی پس فرماید خدا تعالی ای جبرئیل بگیر دست این عالم را و ببر ویرا بسوی

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فَيَأْخُذُ جَبْرَائِيْلُ بِيَدِهٖ وَيَأْتِيْ بِهٖ

پیغمبر صلی الله و آله و سلم پس بگیرد جبرائیل دست ویرا و بیارد ویرا بسوی

اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلٰى شَاطِئِ الْحَوْضِ يَسْقِي النَّاسَ

بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت باشد بر کناره حوض کوثر می نوشاند مردم را

بِالْاٰنِيَةِ فَيَقُوْمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ وَيَسْقِي الْعَالِمَ بِكَفِّهٖ

بظرفهای آبخوردن پس ایستد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بنوشاند عالم را بکف دست خود

فَيَقُوْلُ النَّاسُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ تَسْقِيْنَا بِالْاٰنِيَةِ وَتَسْقِي الْعَالِمَ بِكَفِّكَ

پس گویند مردم ای رسول خدا مینوشانی ما را بظروف و می نوشانی عالم را بکف دست خود

فيقول نعم لان الناس كانوا مشتغلين في الدنيا بالتجارة و

پس فرماید آری زیرا که مردم بودند مشغول بتجارت و

العالمون مشتغلون بالعلم قال الفقيه ابو الليث السمرقندي افضل

عالمان مشغول بودند بعلم گفت فقیه ابو اللیث سمرقندی رح افضل

الاعمال موالاة الاولياء ومعاداة الاعداء وعلى هذا جاء في الخبر ان

عملها نیک دوستی کردن با دوستان خدا و دشمنی کردن با دشمنان خدا است و بنا برین آمده در خبر که بتحقیق

موسى عليه السلام ناجى ربه فقال له الرب هل عملت لي قط فقال

موسی علیه السلام مناجات کرد با رب خود را پس فرمود موسی را رب او آیا عمل کردی برای من گاهی پس گفت

الهي صليت وصمت وحمدت لك وتصدقت لاجلك وسبحت

ای معبود من نماز خواندم و روزه داشتم و حمد گفتم ترا و صدقه دادم برای تو و تسبیح گفتم

لك وحججت لك وقرأت لك كتابك وذكرتك قال الله تعالى

مر ترا و حج کردم مر ترا و خواندم برای تو کتاب ترا و ذکر کردم ترا فرمود خدا تعالی

يا موسى اما الصلوة فلك برهان واما الصوم فلك جنة واما

ای موسی هرچه نماز است پس ترا دلیل ایمان است و هرچه روزه است پس ترا سپر است از آتش و هرچه

الصدقة فلك ظل واما التسبيح فلك اشجار في الجنة واما

صدقه است پس ترا سایه در قیامت و هرچه تسبیح است پس ترا درختان میوه دارست در جنت و هرچه

قرائتك كتابي فلك حور وقصور واما ذكرك فنور لك

خواندن تست کتاب مرا پس ترا حور و کوشکهاست و هرچه ذکر تست پس نور است ترا

فهذا كله لك يا موسى فاي عمل عملت لي فقال دلني يا رب

پس اینهمه مر تراست ای موسی پس کدام عمل کردی خاص برای من گفت موسی راه بنما مرا ای رب بر

على عملك فقال الله تعالى يا موسى هل واليت وليا لي قط و

بر عمل برای تو پس فرمود خدا تعالی ای موسی آیا دوستی کردی با دوستان من هیچ گاهی و

هل عاديت عدوا لي قط فعلم موسى ان افضل الاعمال الحب

آیا دشمنی کردی با دشمنان من گاهی پس دانست موسی که بتحقیق بهترین عملها نیک محبت کردن

في الله والبغض في الله ثم يقضي بين الخلائق إذا وقفوا بين

در راه خدا و دشمنی کردن در راه خدا پس از آن حکم کند خدا در میان مخلوق چون استاده شوند

يدي رب العالمين فيقال أين أصحاب المظالم فينادون رجلا

در پیش پروردگار عالمیان پس گفته شود کجا یند صاحبان مظلمه‌ها پس آواز کنند فرشتگان شخص را

فيؤخذ من حسناته ويدفع إلى من ظلمه يومئذ لا دينار ولا درهم

پس گرفته شود از حسنات وی و داده شود بکسی که ظلم کرده بروی روز قیامت نه دینار باشد و نه درهم

ولا يزال يستوفون حسناته حتى لا يبقى حسنة ثم يؤخذ من

پس همچنین تمام بگیرند حسنات او را تا آنکه باقی نماند یک حسنه از وی پس از آن گرفته شود از

سيئاته فترد عليه فإذا فرغ من حسناته يقال له ارجع إلى أمك

گناه آن مظلوم پس رد کرده شود بر ظالم پس چون فارغ شود آن ظالم از حسنات خود گفته شود وی را باز برو بسوی مادر

الهاوية فإنه لا ظلم اليوم إن الله سريع الحساب يعني سريع

هاویه پس بتحقیق ظلم نیست امروز بتحقیق خدا شتاب حساب کننده است یعنی شتاب

المجازات وعلى هذا في الخبر أوحى الله تعالى إلى موسى قل لقومك

جزا دهنده است و بنا برین در خبر است که وحی فرستاد خدا تعالی بسوی موسی که بگو مر قوم خود را

افعلوا خصلة واحدة أدخلهم الجنة قال وما هي قال أن يرضوا

که کنند یک کار نیک را تا داخل کنم ایشان را بجنت گفت موسی چیست آن کار فرمود اینکه راضی کنند

خصماءهم قال إلهي إن كانوا ماتوا قال الله تعالى يا موسى فإني

خصومت کنندگان خود را گفت ای معبود من اگر باشند آن خصومت کنندگان مرده چه باید کرد فرمود خدا تعالی ای موسی بتحقیق من

حي لا يموت فليرضوني قال كيف يرضونك قال الله تعالى

زنده‌ام که نمیرم پس باید که راضی کنند مرا گفت موسی که چگونه راضی کنند ترا فرمود خدا تعالی راضی کنند مرا

بأربعة أشياء ندامة القلب والاستغفار باللسان ودموع

بچهار چیز پشیمانی دل از آن ظلم و بطلب مغفرت بزبان و باشکهای

العين وخدمة الجوارح باب في ذكر قرب الجنة قال

چشم و بخدمت اعضا باب در ذکر نزدیک شدن جنت فرمود

الله تعالى وأزلفت الجنة للمتقين وبرزت الجحيم للغاوين

خداتعالی گفت و نزدیک کرده شود بهشت برای متقیان و ظاهر کرده شود دوزخ برای گمراهان

نبأ الخبر إذا كان يوم القيامة يقول الله تعالى يا جبرائيل قرّب

در خبر است چون شود روز قیامت فرماید خدا تعالی ای جبرئیل نزدیک کن

الجنة للمتقين وبرّز الجحيم للغاوين فيقرب الجنة الى يمين

بهشت را برای متقیان و ظاهر کن دوزخ را برای گمراهان پس نزدیک کرده شود بجانب راست

العرش فاتي بجهنم الى يسار العرش ثم يمد الصراط على النار ثم ينصب

عرش و دوزخ بجانب چپ عرش پس ازان کشیده شود صراط بر روی آتش و استاده شود

الميزان ثم يقول الله اين صفيي آدم واين خليلي ابراهيم واين

میزان پس ازان فرماید خدا تعالی کجاست برگزیده من آدم و کجاست خلیل من ابراهیم و کجاست

كليمي موسى واين روحي عيسى واين حبيبي محمد المصطفى فيقوا عن

کلیم من موسی و کجاست روح من عیسی و کجاست حبیب من محمد مصطفی استاده شوند از

يمين الميزان ثم يقول الله تعالى يا رضوان فتح ابواب الجنان و

جانب راست میزان پس ازان فرماید خدا تعالی ای رضوان بکشای دروازه های جنت را و ای

يا مالك فتح ابواب النيران ثم يجيء ملك الرحمة مع الحلل وملك

ای مالک بکشای دروازه های دوزخ را پس ازان آید فرشته رحمت با خلعتهای بهشت و آید فرشته

العذاب مع السلاسل والاغلال والاثواب من القطران وينادي

عذاب با زنجیرها و طوقها و جامهها از زفت و آواز کند

منادٍ يا معشر الخلائق انظروا الى الميزان فانه يوزن عمل فلان

آواز کننده ای گروه خلق نظر کنید بسوی میزان پس تحقیق وزن کرده میشود عمل فلان

بن فلان ثم ينادي منادٍ يا اهل الجنة خلود لكم لا موت فيها

پسر فلان پس ازان آواز کند آواز کننده ای اهل جنت همیشه بودن است شمارا در جنت که نیست مرگ دران

ويا اهل النار خلود لكم لا موت فيها فذلك قوله تعالى وانذرهم

و ای اهل دوزخ همیشه بودن است شمارا در دوزخ که نیست مرگ دران پس این قول خدا تعالی است بترسان ایشان را

يوم الحسرة اذ تقضي الاقرباب في ذكر اعظم الساعة على العبد

از روز افسوس و پشیمانی باب در ذکر بزرگترین ساعت بر بنده

في الدنيا والاخرة في خبر ان اعظم الساعة ترد على العبد في الدنيا عند

در دنیا و آخرت که بتحقیق بزرگترین ساعت وارد میشود بر بنده در دنیا نزد

خروج روحه اذا شخصت عيناه وانتشرت منخراه وتساقطت شفتاه و

برآمدن روح او وقتی که باز ماند دو چشم او و کشاده شود سوراخهای بینی او فرو شسته شوند دو لب او

اصفرت خداه واخضرت اظفاره وعرق جبهته واشتدت حاله

زرد شود دو رخساره او و سبز شود ناخنهای او و عرق شود پیشانی او و سخت شود حال او

واعضاؤه وانعقد لسانه ولا يجيب كلاما وقد عاين ما

اندامهای او و بسته شود زبان او و نگفتن نتواند جواب را و در نتواند که کلام را و تحقیق ببیند چه

قدم على ما خلف من امواله وبطل ما سلف من احواله واستوحشت مفاصله

بیش فرستاده بر آنچه پس گذاشته از مال خود و باطل شود آنچه پیش بود از احوال او و سست شود بندهای او

وانقطعت آماله وبعدت منه اخرته وتفرق عنها قرباؤه و

و منقطع شود آرزوهای او و دور شوند از وی اندامهای او و جدا شوند از وی اقربای او و

تركه الملكان فيبقى متحيرا اذ تغيرت عقله ويمكن

ترک کند او را دو فرشته پس باقی ماند حیران تحقیق متغیر شود عقل او و قادر شود

الشيطان من اختلاسه فتلك الساعة عظيمة عليه وقد

شیطان از ربودن ایمان وی پس این ساعت بسیار سخت است بر وی و تحقیق

اغلق باب التوبة فاحسن ما يقول العبد في ذلك الوقت كلمة

بسته شود در دروازه توبه بر وی در آن وقت پس بهتر آنچه گوید آن بنده در آن وقت کلمه

الشهادة واما اعظم الساعة ترد عليه في الاخرة اذا نفخ في

شهادت است و بر چه سخت ترین ساعت که وارد شود بر بنده در آخرت پس آن وقت است که دمیده شود در

الصور وبعث ما في القبور وتعلق المظلوم بالظالم يوم يكون

صور و برانگیخته شود آنچه در قبورست و آویزد مظلوم بظالم و باشند

الشهود الملائكة والسائل هو الله تعالى والعذاب في جحيم

گواهان فرشتگان نویسنده اعمال و خواهنده سوال کننده خدا تعالی و باشد جزای بدی عذاب در جحیم و

النعيم في الجنة وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكرى

جزای نیکی نعمت در بهشت ابد و بنهد هر صاحب حمل حمل خود را و ببینید مردم را مست

وما هم بسكرى ولكن عذاب الله شديد وترى الولدان شيبا

و نیستند ایشان مست ولکن عذاب خدا سخت است و ببینی کودکان را پیر شده

في ذلك اليوم قال الله تعالى إن كانت إلا صيحة واحدة

در آن روز فرمود خدا تعالی نیست آن ساعت مگر یک آواز سخت تا آخر آیت

وسيق الذين كفروا إلى جهنم زمرا وسيق الذين اتقوا ربهم

و رانده شوند آنها که کافر شده اند سوی دوزخ گروه گروه و رانده شوند کسانی که ترسیدند از رب ایشان

إلى الجنة زمرا ويقال يشهد عليك سبعة شهود المكان

سوی جنت گروه گروه و گفته شود که گواهی دهند بر تو هفت گواه یک از آن مکان

قال الله تعالى يومئذ تحدث أخبارها والزمان كما جاء في

فرموده است خدا تعالی آن روز تقریر کند زمین قصه های خود را و دیگر گواه زمان است چنانکه آمده در

الخبر ينادي الزمان كل يوم أنا يوم جديد وأنا على ما تعمل شهيد

خبر آواز میکند زمان هر روز که من روز جدیدم و من بر آنچه عمل میکنی گواهم

واللسان قال الله تعالى يوم تشهد عليهم ألسنتهم وأيديهم

و دیگر گواه زبان است فرموده است خدا تعالی روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان

وأرجلهم والملكان قال الله تعالى وإن عليكم لحافظين كراما

و پاهای ایشان و دیگر گواه دو فرشته باشند فرموده است خدا تعالی و هر آئینه بر شما گماشته شده اند نگاهبانان

كاتبين يعلمون ما تفعلون والديوان قال الله تعالى هذا

گرامی نویسندگان میدانند آنچه میکنید و دیگر گواه عمل نامه بود فرمود خدا تعالی این

كتابنا ينطق عليكم بالحق والرحمن قال الله تعالى إلا كنا عليكم

کتاب ما است سخن گوید بر شما براستی و دیگر گواه رحمن است فرموده است خدا تعالی مگر هستیم بر شما

شهودًا فكيف يكون حالك يا عاصي بعد ما شهدوا عليك
گواه پس چگونه خواهد باشد حال تو ای عاصی بعد از آنکه گواهی دادند بر تو

هؤلاء الشهود **باب في ذكر تطاير الكتب يوم القيمة** حكي
این گواهان باب در ذکر پریدن کل نامها روز قیامت حکایت شده

عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من
از ابی ذر رض گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیست هیچ

أحد إلا وله في كل يوم صحيفة جديدة فإذا طويت وليس
یکی مگر که ویرا در هر روز عمل نامه جدید است پس چون پیچیده شود آن عمل نامه و نباشد

فيها استغفار فهي مظلمة وإذا طويت وفيها استغفار
دران طلب مغفرت پس آن عمل نامه تاریکی باشد و چون پیچیده شود و دران استغفار بود

فيها نور يتلألأ كذا قال الفقيه أبو الليث السمرقندي ما من
پس دران نور باشد که میدرخشد گفت فقیه ابو اللیث سمرقندی نیست هیچ

أحد في الدنيا إلا وعليه ملكان موكلان من الله تعالى يحفظانه
یکی در دنیا مگر بروی دو فرشته گماشته شده اند از جانب خدا تعالی که نگهدارند اورا

ليلًا ونهارًا ويكتبان عليه أنفاسه وأعماله خيرًا وشرًا و
شب و روز و بنویسند بروی نفسهای ویرا و عملهای ویرا از خیر و شر و

جدًّا وهزلًا قال الله تعالى وإن عليكم لحافظين فيرتفعان
کوشش و مسخرگی فرموده است خدا تعالی و بدرستیکه بر شما گماشته نگهبانان پس بالا می برند

له كل يوم كتابًا وكل ليلة كتابًا ويجمع كل سنة كتابه في
برای او هر روز عملنامه را و هر شب عملنامه را و جمع می شود هر سال عملنامهای او در

ليلة النصف من شعبان وقيل في ليلة القدر ويطرح
شب پانزدهم از ماه شعبان و گفته شده که در شب قدر جمع میشود و انداخته میشود

لغو كلامه ويجعله لكل كتاب سجلًّا ولما جاء أجل أحد
بیهوده کلام او و گردانیده میشود برای هر عمل نامه قباله با مهر و چون آید اجل یکی و

وقع في النزع يجمع تلك السجلات بعضها ببعض فلما خرجت
واقع شود در حالت نزع جمع کرده شود آن سجلات بعضی با بعضی پس چون برآید

روحه يطوى ويختم عليها وتعلق في عنقه ويجعل معه في قبره
روح او پیچیده شود آن عملنامه و مهر کرده شود بر آن و آویخته شود در گردن او و گذاشته شود با او در قبر وی

وذلك قوله تعالى وكل انسان الزمناه طائره في عنقه اي قلدناه
و مصداق این قول خدا تعالی است و هر انسان پیوست کرده ایم عملنامه او را در گردن وی ای قلاده انداختیم

ديوان عمله وانما خص العنق لانه موضع القلادة والطوق مما
در گردن او عملنامه وی را و جز این نیست که خاص کرده شد گردن زیرا که آن موضع قلاده است و طوق است از آنچه

يزين ويشين ونخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا
زینت داده میشود و عار کرده میشود و برآوردیم برای روز قیامت نامه که ببیند آن را بازکرده

نقول له اقرأ كتابك الذي كتبته في مظالم الدنيا كفى بنفسك
گوییم او را بخوان عملنامه خود را آنکه نوشته در کردی در ظلم های دنیا بس است نفس تو

اليوم عليك حسيبا فاذا جمع الله الخلائق في عرصات القيمة
امروز بر تو حساب کننده پس چون جمع کند خدا تعالی خلائق را در عرصات قیامت

واراد ان يحاسبهم فتطاير عليهم كتبهم كتطاير الثلج وينادي
و اراده کند اینکه حساب کند ایشان را پس بپرند بر ایشان عملنامهای ایشان مانند پریدن برف و آواز کند

منادٍ يا فلان خذ كتابك بيمينك ويا فلان خذ كتابك بشمالك
آواز کننده ای فلان بگیر نامه خود را بدست راست خود و ای فلان بگیر نامه خود را بدست چپ خود

ويا فلان خذ كتابك من وراء ظهرك فلا يقدر احد ان ياخذ كتابه
و ای فلان بگیر نامه خود را از پس پشت خود پس نتواند کسی اینکه بگیرد نامه خود را

بيمينه الا السعداء والاتقياء فانهم ياخذون كتابهم بايمانهم
بدست راست خود مگر نیک بختان و پرهیزگاران پس ایشان گیرند نامه خود را بدست راست خود

والاشقياء بشمائلهم والكفار من وراء ظهورهم كما قال الله تعالى فاما من
و بدبختان بدست چپ خود و کافران نامه خود را از پس پشت خود چنانکه فرموده خدای تعالی پس هرکه

أوتي كتابه بيمينه إلا نادرا وكذلك الناس في الحساب على ثلث طبقات

داده شد او را عملنامه وی بدست راست وی همچنین مردم در جای حساب بر سه طبقها باشند

طبقة يحاسبون ثم يهلكون وهم الكفار وطبقة يحاسبون حسابا

یک طبقه حساب کرده شود پس از آن هلاک شود و ایشان کفار باشند و یک طبقه حساب کرده شوند حساب

يسيرا وهم الأتقياء وطبقة يحاسبون ويناقشون ثم ينجون وهم

آسان و ایشان متقیان باشند و دیگر طبقه حساب کرده شوند با ایشان و بحث کنند پس نجات یابند و ایشان

العصاة وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال لا تزول

گنهگاران باشند و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بتحقیق آنحضرت فرمود

قدماك يوم القيمة بين يدي الله حتى يسألك عن عمرك فيما أفنيته وعن

دو پای تو روز قیامت از پیش روی خدای تعالی تا آنکه سوال کرده شود از عمر تو که بکدام چیز فنا کرده آنرا و از

مالك من أين كسبته وأين صرفته وتسأل عما في كتابك فإذا ألزم

مال تو که از کجا کسب کرده آنرا و کجا صرف کرده آنرا و سوال کرده شوی از آنچه در نامهٔ اعمال است پس چون لازم کرده

الكتاب يقول الله تعالى يا عبدي ألم تعمل هذه وإن ملائكتي

فرماید خدا تعالی ای بندهٔ من آیا نکرده تو این را و بدرستیکه فرشتگان من

أثبتوا عليك في كتابك قال بلى يا رب وأنا فعلت ذلك كله فيقول

زیاده نوشته اند بر تو در عملنامه تو گوید ای رب من و لاکن من کرده ام آن همه را پس فرماید

الله تعالى أنا الذي سترتها عليك في الدنيا وأنا أغفرها لك اليوم فإنه

خدا تعالی من آنم که پوشیده ام آن همه را بر تو در دنیا و من می آمرزم این همه را برای تو امروز پس بتحقیق

فإني قد غفرتها وهذا من نوقش في الحساب ثم نجى بفضل الله تعالى

بتحقیق آمرزیدم آن همه را و این حال کسی باشد که بحث کرده شود با وی در حساب پس از آن خلاص شود بفضل حق تعالی

وأما الذي يحاسب حسابا يسيرا فهم من قال الذين في حق الله تعالى فأما

و اما آنکه حساب کرده شود حساب آسان پس آنکس اند که اینها است که فرموده است خدا تعالی در شان اینها که

من أوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا فسئل عن النبي صلى

هر که داده شده نامه اعمال او بدست راست وی پس زود حساب کرده شود حساب آسان پس سوال کرده شد از پیغمبر صلی الله

الله عليه وآله وسلم الحساب اليسير ان ينظر الرجل في كتابه فيتجاوز

عنه ويقال فسر عجائب الله تعالى المؤمنين يوم القيامة كما قال

يوسف عليه السلام لاخوته حين عاتبهم لا تثريب عليكم اليوم

فكذلك يقول الله تعالى يا عبادي قد غفرت لكم فلا

يقول كل في جواب هذا الكتاب انا نقرأ [illegible]

هذا الكتاب يرى فيه كما قال الله تعالى [illegible] كتابنا ينطق

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه و

آله وسلم [illegible] الله [illegible] رحمه [illegible]

ان لا يفضح امته يقول الله تعالى امتك يا محمد [illegible]

[illegible] حتى يحاسبه الله تعالى حسابا يسيرا

[illegible] الله عليه ويحاسبه [illegible] صحيفته وحسناته

ظاهر صحيفته ويوضع على سيئاته [illegible] سعيد

حلة ويعطى له ثلثة اسورة سوار من الذهب وسوار من الفضة وسوار

خلعت وعطا كنند او را سه دست برنجن يك دست برنجن از طلا بود ويكدست برنجن از نقره ويك

من اللؤلؤ فيرجع الى اخوانه المؤمنين فلا يعرفونه من جماله وكماله

از مرواريد پس بازگردد بسوى برادران خود كه مومنان اند پس نشناسند او را از نهايت حسن او وكمال او

يكون بيمينه كتاب فيه جميع حسناته والبراءة من النار ثم الخلود في

باشد بدست راست او عملنامه او ودران همه نيكيها او ... از دوزخ نوشته بود با همیشه بودن در

الجنة فيقول لهم اتعرفونني انا فلان بن فلان قد اكرمني الله واعطاني ونجاني من

جنت پس گويد آنكس برادران خود را آيا مى شناسيد مرا من فلان پسر فلانم هر آينه گرامى كرد خداى تعالى مرا و داد مرا و رها كرد مرا از

النار وخلدني في دار الجنان فكذلك قوله تعالى فاما من اوتي كتابه بيمينه

آتش و هميشگى داد مرا در جنت پس همچنين است قول خداى تعالى پس هر كه داده شد عملنامه وى بدست راست وى

فسوف يحاسب حسابا يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا ومنهم من يؤتى

پس زود حساب كرده شود حساب آسان وباز گردد بسوى اهل خود شادان وبعضى از ايشان كسى ست كه داده شود

كتابه بشماله ويجعل كل حسنة عملها في باطن كتابه وكل سيئة عملها في

عملنامه وى بدست چپ وى وگردانيده شود هر نيكى كه كرده است آنرا در اندرون عملنامه او وهر بدى كه كرده است آنرا در

ظاهر كتابه ويكون له عذاب شديد وذلك للكفار لان الحسنات مع الكفر

ظاهر عملنامه او وباشد وى را عذاب سخت واين حال باشد كافران را زيرا كه نيكيها با كفر

لا حساب لها ولا منفعة وذلك من صفات الكافرين ويجد سيئاته

نيست حساب وقدر آنها را ونه منفعت است آنها را واين از صفات كافران است ويابد كافر بديهاى خود را

مثل جبل احد وابي قبيس وهما جبلان بمكة ويكون على رأسه تاج من

مانند كوه احد وبوقبيس واين دو كوه اند بمكه وباشد بر سر آن كافر تاج از

النار ويلبسه حلة من النحاس الذائب ويقلد على عنقه جبل من الكبريت

آتش وپوشانند او را جامه از آتش مس گداخته وآويخته شود بر گردن او كوهى از گوگرد

ويشتعل فيه النار ويغل يداه الى العنق ويسود وجهه وتزرق عيناه

ومشتعل شود در وى آتش وزنجير كرده شود دو دست او تا گردن او وسياه شود روى او وسبز شود چشمان او

فيرجع الى اخوانه الكافرين فاذا راوه فزعوا منه ويفرون منه ولا

پس باز گردد بسوی برادران کافران چون ببینند اورا بترسند ازو و گریزند ازو و نی

يعرفونه حتى يقول انا فلان ابن فلان ثم يجرونه على وجهه الى

شناسند اورا تا آنکه گوید وی من فلان بن فلانم پس بکشند اورا بر روی وی بسوی

النار فهولاء الكفار الذين يؤتى كتبهم بشمائلهم فلا يأخذونها

آتش پس این گروه کافران باشند آنانکه داده شود بدست چپ ایشان نامه های ایشان پس نگیرند آنرا

بشمائلهم ولكن يأخذونها من وراء ظهورهم على ما روي عن النبي

بدستهای چپ ایشان ولاکن بگیرند آنرا از پس پشتهای ایشان بنابر آنکه روایت شده از پیغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الكافر اذا دعي للحساب باسمه

صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستیکه فرمود بتحقیق کافر چون خوانده برای حساب بنام او

فيتقدم ملك من ملائكة العذاب يشق صدره ويخرج يده اليسرى

پس پیش شود فرشته از فرشتگان عذاب و پاره کند سینه اورا و برآرد دست چپ اورا

من وراء ظهره بين كتفيه ثم يعطيه كتابه بشماله باب في

از پس پشت وی درمیان دو دوش پس ازان بدهد اورا اعمالنامه وی بدست چپ وی باب در

ذكر نصب الميزان وصفته روي عن ابن عباس رض انه قال ينصب

ذکر استاده کردن میزان و صفت او روایت شده از ابن عباس رض که بتحقیق وی گفت استاده کرده شود

الميزان يوم القيمة وله عمود طول كل عمود منها ما بين المشرق

میزان روز قیامت مر اورا ده عمود باشد و درازی هر عمود ازان مابین مشرق و

المغرب وكفة الميزان كطباق الدنيا في طولها وعرضها مع السموات

مغرب باشد و کفه میزان مانند پهنای دنیا باشد در طول و عرض آن با آسمانها

والارض ويوضع احدى الكفتين عن يمين العرش وهي كفة الحسنات

و زمین و نهاده شود یک پله ازان از جانب راست عرش و این پله حسنات بود

والاخرى عن يساره وهي كفة السيئات وبين الموازين كرؤس الجبال

و نهاده شود دیگر پله از جانب چپ عرش و این پله سیئات بود و درمیان میزان مانند کوهها باشد

من اعمال الثقلین مملوة من الحسنات والسیئات فی یوم کان

از کلهای جن و انس پر باشند از نیکیها و بدیها در روزی که باشد

مقداره خمسین الف سنة والکفتین بوسعة سبعة وسبعون

مقدار او پنجاه هزار سال

سجلا کل سجل مد بصره فیها خطایاه وذنوبه فیخرج له کتبة

المیزان ویخرج له قرطاس مثل الانملة فیها شهادة ان لا اله الا الله

وان محمدا رسول الله فیوضع فی کفة اخری فترجح بها الکفة

کلها وعلی هذا یدل قوله تعالی فاما من ثقلت موازینه

موازین الحسنات بالخیر والطاعة فهو فی عیشة راضیة ای مرضیة

پلهای حسنات بعملهای نیک و طاعت پس آنکس در عیش پسندیده باشد

فی الجنة یرضاه وینزه واما من خفت موازینه فامه هاویة وما

ادریک ما هیه نار حامیة باب فی ذکر الصراط قال النبی صلی

الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی خلق الصراط جسرا ممدودا

الله علیه و آله و سلم

علی متن جهنم من حجرة حر لهبه وجعل علیه سبع قناطر طول کل

بر پشت دوزخ

قنطرة منها مسیرة ثلثة الف سنة الف صعود والف هبوط منها

پل از آن مسافت سه هزار سال راه از آن بالا رفتن و هزار سال از آن

هبوطاً والعقبة منها أدق من الشعر وأحد من السيف و

فرود آمدن سخت و نیز راه آن تیزتر و نازکتر است از موی و تیزتر از شمشیر و

أظلم من الليل وكان عليها شعب كالرماح الطوال المحدد بالسنان

سیاه‌تر است از شب و باشد بر آن پل‌ها شاخه‌های تیز مانند نیزه‌های دراز

ويحبس العبد في كل قنطرة ويسأل عما أمر الله تعالى فالأول

و نگاه داشته شود بنده در هر پلی از آن پلها و سؤال کرده شود از آنچه امر کرده خدا تعالی پس اول

يحاسب فيه عن الإيمان فإذا سلم من الكفر والرياء نجاه الله تعالى وإلا يتردى

حساب کرده شود در او از ایمان پس چون سلامت باشد آن بنده از کفر و ریا نجات دهد او را خدای تعالی و الا نگونسار افتد

في النار والثاني عن الصلوة والثالث عن الزكوة والرابع عن الصوم

در دوزخ و دوم حساب کرده شود از نماز و سوم از زکوة و چهارم از روزه و

الخامس عن الحج والعمرة والسادس عن الوضوء وغسل الجنابة والسابع

پنجم از حج و عمره و ششم از وضو و غسل جنابت و هفتم

عن بر الوالدين وصلة الرحم والمظالم فإن نجا من المذكورات جاوز

از نیکی با مادر و پدر و صله رحم و ظلمها پس اگر نجات یافت از چیزهای ذکر کرده شده بگذرد

وإلا يتردى في النار قال وهب بن منبه أن رسول الله صلى الله

و الا نگونسار شود در دوزخ گفت وهب بن منبه که بدرستی رسول خدا صلی الله

عليه وآله وسلم ينادي في جميع الجسر يا رب أمتي أمتي فيركب

علیه و آله و سلم آواز کند در همه پلها ای پروردگار من امت من امت من پس سوار شوند

الخلائق الجسر حتى يركب بعضهم بعضا والجسر يضطرب كالسفينة

مخلوق بر پل تا آنکه سوار شوند بعضی ایشان بعضی را و پل بجنبد جنبیدن مانند کشتی

في البحر يوم الريح العاصف فيجوز ويعبر من نجا الزمرة الأولى

در دریا روز باد سخت تیز پس بگذرد و عبور کند کسیکه نجات یافت گروه اول بگذرند

كالبرق اللامع الخاطف والزمرة الثانية كالريح المارة العاصفة

مانند برق درخشنده چشم خیره کننده و گروه دوم بگذرند مانند باد گذرنده سخت تیز

وَالزُّمْرَةُ الثَّالِثَةُ كَالطُّيُورِ الْمُسْرِعَةِ وَالزُّمْرَةُ الرَّابِعَةُ كَالْفَرَسِ الْجَوَادِ وَ

وگروه سیوم بگذرند مانند مرغان تیز وگروه چهارم بگذرند مانند اسپ تیز رفتار

الزُّمْرَةُ الْخَامِسَةُ كَالرَّجُلِ الْمَاشِي الْمُسْرِعِ وَالزُّمْرَةُ السَّادِسَةُ كَالرَّجُلِ الْمَاشِي

وگروه پنجم بگذرند مانند پیاده روند جلد وگروه ششم بگذرند مانند شخص رونده

الضَّعِيفِ وَالزُّمْرَةُ السَّابِعَةُ كَالْبُخْتِي الْمُسْرِعَةِ وَالزُّمْرَةُ الثَّامِنَةُ كَالْمَرْأَةِ

لاغر وگروه هفتم مانند شتر تیز وگروه هشتم بگذرند مانند زن

الْحَامِلَةِ وَالزُّمْرَةُ التَّاسِعَةُ كَالْأَسَدِ اللَّاحِقِ وَالزُّمْرَةُ الْعَاشِرَةُ يَقِفُونَ

حامله وگروه نهم بگذرند مانند شیر که بر بادیان خود جستند تا بشند وگروه دهم بایستند

عَلَى الصِّرَاطِ وَلَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَجُوزُوا وَيَعْبُرُوا فَبَعْضُهُمْ يَمُرُّونَ قَدْرَ يَوْمٍ

بر صراط ونتوانند اینکه بگذرند وعبور کنند پس بعضے از ایشان بگذرند بمقدار یک روز

وَلَيْلَةٍ وَبَعْضُهُمْ قَدْرَ شَهْرٍ وَبَعْضُهُمْ قَدْرَ سَنَةٍ أَوْ سَنَتَيْنِ وَبَعْضُهُمْ

وشب وبعضے از ایشان در مقدار یکماه وبعضے از ایشان بر مقدار یکسال ودوسال وبعضے از ایشان

قَدْرَ ثَلٰثَةِ سِنِينَ وَلَا يَزَالُ كَذٰلِكَ حَتّٰى يَكُونَ آخِرُ مَنْ يَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ

در مقدار سه سال وپیوسته همچنین باشد تا آنکه باشد آخر کسیکه بگذرد بر صراط

بِقَدْرِ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَرُوِيَ أَنَّ النَّاسَ يَجُوزُونَ وَيَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ

در مقدار بیست وپنجهزار سال وروایت کرده شد که بتحقیق مردم میروند ومیگذرند بر صراط

وَكَانَ النِّيرَانُ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ وَفَوْقَ رُؤُسِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ

وباشد آتش دوزخ از زیر قدمهای ایشان وبالای سر ایشان واز جانب راست ایشان واز جانب

شَمَائِلِهِمْ وَعَنْ خَلْفِهِمْ وَمِنْ قُدَّامِهِمْ فَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالٰى وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا

چپ ایشان واز پس روی ایشان واز پیش روی ایشان پس مصداق این قول خدایتعالی ونیست از شما کسی مگر

وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ

گذرنده بر دوزخ هست این امر بر پروردگار تو لازم مقرر کرده شده پس از آن برهانیم متقیان را وگذاریم ظالمان را

فِيهَا جِثِيًّا وَالنَّارُ تَأْكُلُ أَمْعَاءَهُمْ وَجُلُودَهُمْ وَتَعْمَلُ فِي أَجْسَادِهِمْ وَجُلُودِهِمْ

در آنجا بر زانو افتاده وآتش بخورد روده های ایشان را وپوست های ایشان وعمل کند در بدنهای ایشان وپوستهای ایشان

وتحول منهم حتى انهم يصيرون كالفحم الاسود ومنهم من يجوزها

و گذشت ایشان تا گردند ایشان مانند انگشت سیاه و بعضی از ایشان کسی باشد که بگذرد بر صراط

ولا يخشى نسيم الشتاء ولا يبالي بشيء من لهبها حتى اذا جاوزها يقول

و نترسد چیزی را از ترسانیدن و نترسد چیزی از آتش تا آنکه چون بگذرد از آن گوید

الذي لم يخشني ولا يخشى اين الصراط فيقال له قد جاوزته من غير مشقة

آنکه نترساند و نمی ترسد کجاست صراط گفته شود در آن گذشتی بغیر از مشقت

برحمة الله تعالى فقد جاء في الخبر انه ياتي قوم ويقفون على الصراط ويقولون

برحمت خدا تعالی و بدرستی آمده در خبر که بتحقیق آید قومی و بایستند بر صراط و گویند

قد كنا نخاف من النار ولا نتجاسر بالمرور عليه فيكونون فياتي جبرئيل و

بدرستیکه بودیم که می ترسیدیم از آتش و دلیری نمیکنیم بگذشتن بر صراط پس آید جبرئیل و

يقولون ما منعكم ان تعبروا الصراط فيقولون انا نخاف من النار

گویند چه چیز منع کرد شما را از اینکه بگذرید بر صراط پس گویند ایشان که ما می ترسیم از آتش

فيقول جبرئيل اذا استقبلتكم في الدنيا بحر كيف كنتم تعبرون فيقولون

پس گوید جبرئیل علیه السلام چون پیش روی شما آمد در دنیا دریا چگونه بودید که میگذشتید از آن پس گویند

بالسفن فياتي الملائكة بالمساجد التي صلوا فيها كهيئة السفينة

بکشتیها پس بیارند فرشتگان آن مساجد را که نماز میخواندند دران بصورت کشتی

فيجلسون عليها ويعبرون الصراط فيقولون لهم هذه مساجدكم التي

پس بنشینند بران و بگذرند از صراط پس گویند فرشتگان آن قوم را این کشتیها مسجدهای شماست

صليتم فيها بجماعة وفي الخبر ان الله تعالى يحاسب عبدا فيرجح

که نماز میخواندید دران بجماعت و در خبر است که بدرستی خدا تعالی حساب کند بنده پس غالب شود

سيئاته على حسناته فيامر الله تعالى الى النار فاذا ذهب به يقول

بدیهای وی بر نیکیهای وی پس امر کند ویرا خدا تعالی بسوی آتش پس چون برند ویرا بآتش فرماید

الله يا جبرئيل ادرك عبدي واساله هل جلست في الدنيا مع العلماء

خدا تعالی جبرائیل دریاب بنده مرا و سوال کن او را هنشسته تو در دنیا با علما

فاغفر لهم بشفاعتهم فيسأله فيقول لا فيقول يا رب انت تعلم

پس بیامرز مر ایشان را بشفاعت ایشان پس سوال کند جبرئیل او را پس گوید نی پس گوید جبرئیل ای پروردگار من تو داناتری

بحال عبدك فيقول الله تعالى فاسأله هل صحبت عالما فيسأله فيقول

بحال بنده خود پس گوید خدای تعالی جبرئیل را سوال کن او را آیا دوست داشته عالم را پس سوال کند او را جبرئیل پس گوید

العبد لا فيقول الله تعالى فاسأله هل جلست على مائدة مع عالم في

آن بنده نی پس فرماید خدای تعالی سوال کن او را آیا نشسته بر طعام عالم در

الدنيا قط فيسأله فيقول لا فيقول فاسأله هل سكنت في مسكن

دنیا هرگز پس سوال کند او را پس گوید نی پس فرماید خدا سوال کن او را آیا سکونت کرده در مسکنی

يسكن فيه عالم فيسأله فيقول لا فيقول الله تعالى فاسأله هل سميت

که سکونت کرده باشد در ان عالم پس سوال کند جبرئیل او را پس گوید نی پس فرماید خدا تعالی پس سوال کن او را آیا نام نهادی

ولدك اسما يشبه باسم عالم فان وافق اسم ولده باسم عالم فاغفر له

پسر خود را نامی که مشابه باشد بنام عالم پس اگر برابر باشد نام پسر او بنام عالمی پس بیامرز مر او را

فيسأله فان لم يوافق فيه فيقول الله تعالى لجبرئيل فاسأله هل احببت

پس سوال کند او را پس اگر برابر نباشد نام پس فرماید خدا تعالی جبرئیل را که سوال کن او را آیا دوست داشته

رجلا يحب العلماء فيسأله فيقول نعم فيقول الله تعالى لجبرئيل خذ

شخصی را که دوست میداشت علما را پس سوال کند او را پس گوید آری پس فرماید خدا تعالی جبرئیل را بگیر

بيده وادخله الجنة فان هذا الرجل كان في الدنيا يحب رجلا وهو

دست او را و داخل کن او را در جنت پس بدرستیکه این شخص بود در دنیا که دوست میداشت شخصی را که او

يحب العلماء وعلى هذا جاء في الخبر انه يحشر الله يوم القيمة مساجد

دوست میداشت علما را و بنابرین آمده در خبر که بدرستیکه حشر کند خدا روز قیامت مسجدهای

الدنيا كانها بخت ابيض قوائمها من العنبر واعناقها من الزعفران

دنیا را مشابه بصورت شتران سفید که پایهای آنها از عنبر باشند و گردنهای آنها از زعفران باشند و

ورؤسها من المسك وظهورها من الزبرجد الاخضر يركبها الجماعة

سرهای آنها از مشک و پشتهای شان از زبرجد سبز باشند سوار شوند بر آنها نماز خوانان بجماعت

والمؤذنون يقودونها باللجام والائمة يسوقونها فيعبرون في

و مؤذنان میکشند آنها را بر لگام و امامان میرانند آنها را پس بگذرند در

عرصات القيمة فيقال هؤلاء من الملئكة المقربين او من الانبياء

عرصات قیامت پس گفته شود که این جماعت از فرشتگان مقرب اند یا از پیغمبران

المرسلين فينادي مناد يا اهل القيمة ما هؤلاء من الملئكة

مرسل اند پس آواز کرد آواز کننده ای اهل قیامت نیستند ایشان از فرشتگان

المقربين ولا من الانبياء المرسلين هؤلاء امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم

مقرب و نه از پیغمبران مرسل بلکه ایشان امت محمد صلی الله تعالی علیه واله وسلم اند

الذين حفظوا الخمس صلوة بالجماعة ويقال ان الله تعالى خلق ملكا

آنکه محافظت کردند پنج نماز را بجماعت و گفته شود هر آئینه خدا تعالی آفرید فرشته

يقال لها دردائيل وله جناحان جناح بالمغرب من ياقوت حمراء و

که گفته میشود او را دردائیل و مر او را دو بال است یک بال بمغرب ست از یاقوت سرخ

جناح بالمشرق من زبرجد خضراء مكلل بالدر والمرجان و

و یک بال بمشرق است از زبرجد سبز تاج بر سر نهاده شدگان بمروارید و مرجان و

اليواقيت ورأسه تحت العرش وقدماه تحت الارض السابعة فينادي

یاقوت و سر او زیر عرش ست و دو قدم او زیر زمین هفتم ست پس آواز میکند

كل ليلة من ليالي رمضان هل من داع فيستجاب له وهل من سائل

آن فرشته هر شب از شبهای ماه رمضان آیا هست کسی که دعا کند و پس قبول کرده شود دعای او و آیا هست کسی

فيعطى له وهل من تائب فيتاب عليه وهل من مستغفر فيغفر

تا داده میشود مر او را آیا هست کسی توبه کننده پس توبه قبول شود بر وی و آیا هست کسی مغفرت طلب کننده پس آمرزیده شود

له حتى تطلع الفجر باب في ذكر النار في الخبر ان جبرائيل اتى الى

مر او را تا طلوع صبح باب در ذکر آتش دوزخ آمده در خبرست بدرستیکه جبرائیل آمد بسوی

النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم

پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم

يا جبرائيل صف لنا النار فقال جبرائيل إن الله تعالى خلق النار

ای جبرائیل صفت کن برای ما آتش دوزخ را پس گفت جبرائیل هر آئینه خدا تعالی آفرید آتش دوزخ را

فأوقد عليها ألف عام حتى احمرت ثم أوقد عليها ألف عام حتى ابيضت

پس آتش افروخت هزار سال تا آنکه سرخ شد پس از آن آتش افروخت هزار سال تا آنکه سفید شد

ثم أوقد عليها ألف عام حتى اسودت فهي سوداء كالليل المظلم لا ضوء

پس از آن آتش فروخت هزار سال تا آنکه سیاه شد پس آن آتش دوزخ سیاه است مانند شب تاریک نیست روشنی

لها ولا يطفى لهبها ولا تبرد جمرها وقال مجاهد إن في جهنم حيات

مر او را و نمی میرد شعله او و نه سرد میشود گرمی او و گفت مجاهد هر آئینه در دوزخ ماران باشند

كأمثال أعناق البخت وعقارب كأمثال البغال الدهم فيهرب أهل

مانند گردنهای شتران و کژدم مانند مانند استران سیاه پس میگریزند اهل

النار إلى النار من تلك الحيات والعقارب فتأخذون بشفاههم

دوزخ بدوزخ از آن ماران و کژدمان پس بگیرند ماران و کژدمان لبهای ایشان را

ويكشطون ما بين شعر الرأس إلى الظفر فما ينجيهم إلا الهرب إلى النار

و پوست میکنند از ما بین موی سر تا ناخن پس رهائی نشود ایشان را مگر گریختن بسوی آتش دوزخ

روي عن عبد الله بن جابر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن في

روایت کرده شده از عبد الله رض پسر جابر رض از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر آئینه در

النار حيات مثل أعناق الإبل فإن تلسع أحدكم لسعة يجد حموتها

دوزخ ماران مانند گردنهای شتر پس اگر گزد یکی شما را گزیدنی یابد زهر و درد او را

أربعين خريفا وإن في النار عقارب كأمثال البغال تلسع أحدكم

چهل سال باصل و هر آئینه در دوزخ کژدم مانند استران اگر گزد یکی شما را

لسعة يجد حموتها أربعين خريفا وروى الأعمش عن يزيد بن وهب عن ابن

گزیدنی یابد درد و زهر او را چهل خریف و روایت کرده اعمش از یزید پسر وهب از ابن

عباس رض إن ناركم هذه جزء من سبعين جزءا من تلك النار ولولا ضربت

عباس رض که هر آئینه این آتش شما یک حصه است از هفتاد حصه از آتش دوزخ و اگر زده نمیشد

فی البحر مرتین ما انتفعتم بها بشیء ثم قال مجاهد رض ان نارکم هذه

این آتش در دریا دوبار نفع نمیگرفتید شما ازان بچیزی وگفت مجاهد هرآئینه این آتش شما

تتعوذ من نار جهنم وروی فی الخبر ان الله تعالی ارسل جبرائیل الی

پناه میگیرد از آتش دوزخ و روایت کرده شده در خبر که هرآئینه خدا تعالی فرستاد جبرائیل علیه السلام را بسوی

مالک ان یاخذ جزءا من النار ویاتی بها الی آدم علیه السلام لیستنضج

مالک برای آنکه بگیرد یک جزوی را از آتش و بیارد بسوی آدم علیه السلام تا پخته کند بآن

بها طعاما فقال مالک یا جبرائیل کم ترید من النار فقال جبرائیل قدر

طعام را پس گفت مالک ای جبرائیل چه قدر میخواهی از آتش پس گفت جبرئیل بقدر

انملة قال مالک لو اعطیتک مقدار انملة لذاب منها سبع سموات

یک انگشت مالک اگر بدهم ترا مقدار یک انگشت هرآئینه گداخته شود هفت آسمان

وسبع ارضین من حرها فقال مقدار نصف انملة قال لو اعطیتک

و هفت زمین از سبب گرمی آن پس گفت جبرائیل مقدار نیم انگشت مالک اگر بدهم ترا

مقدار نصف انملة لا ینزل من السماء قطرة ولا ینبت من الارض

مقدار نیم انگشت فرود نیاید از آسمان یک قطره باران و نروید از زمین

نبات ثم ینادی جبرائیل الهی اخذ من النار قال الله خذ قدر ذرة

هیچ سبزه پس آواز کرد جبرائیل ای معبود من چه مقدار گیرم از آتش فرمود خدا تعالی بگیر مقدار یک ذره

منها فاخذ قدر ذرة وغسلها فی سبعین بحرا سبعین مرة ثم

ازان پس گرفت جبرئیل مقدار یک ذره و شست آنرا در هفتاد دریا هفتاد بار پس ازان

جاء الی آدم ووضعها علی شاهق من الجبال فذاب ذلک الجبل

آمد بسوی آدم و نهاد آن ذره آتش را بر کوه بلند از کوهها پس گداخت آن کوه

ثم رجعت النار الی مکانها وبقی دخانها فی الاحجار والحدید الی

و بازگشت آن ذره آتش بسوی مکان خود و باقی ماند دود وی در سنگها و آهن تا

یومنا هذا فهذه النار من دخان تلک الذرة فاعتبروا یا ایها

روز ما این که این است پس این آتش دنیا از دود آن ذره است پس عبرت گیرید ای

المؤمنون وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن أهون أهل النار

مومنان . و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم هر آینه سبکترین اهل آتش

عذابا لرجل له نعلان من النار يغلي منهما دماغه كأنه مرجل ساقط

از روی عذاب شخصی باشد که ویرا نعلین باشد از آتش که جوش خورد ازان مغز سر وی گویا که دیگی که نهاده باشد

على جمر يشتعل منه لهب النار ويخرج حشو بطنه من قدميه

بر اخگر که مشتعل گردد از وی شعله آتش و برآید آنچه درون شکم وی است از زیر دو پای وی

فإنه ليرى أنه أشد أهل النار عذابا وإنه أهون أهل النار يدعون

پس این شخص هر آینه دیده شود سخت ترین اهل نار از روی عذاب و هر آینه وی سبکترین اهل نار است فریاد کنند

ملكا فلا يرد عليهم جوابا أربعين عاما ثم يرد عليهم ويقول إنكم

فرشته را پس باز ندهد آن فرشته برایشان جواب را چهل سال پس ازان باز دهد برایشان جواب را و گوید هر آینه شما

ماكثون يعني دائمون أبدا ثم يدعون ربهم ويقولون ربنا أخرجنا

درنگ کنندگانید یعنی دوام کنندگانید همیشه پس ازان فریاد کنند پروردگار خود را و گویند ای پروردگار ما برآر مارا

منها فإن عدنا فإنا ظالمون فلا يجيبهم مقدار ما كانت الدنيا

ازین آتش پس اگر باز گشتیم پس هر آینه ما ظالمان باشیم پس جواب ندهد ایشان را مقدار عمر دنیا

مرتين ثم يرد عليهم جوابا اخسئوا فيها ولا تكلمون فا لبس

دو بار پس ازان باز دهد برایشان جواب را اینکه خاموش شوید دران و سخن نگوئید در سود آنحضرت نباشد

هم تفوه بعد ذلك بكلمة واحدة وما كان ذلك إلا زفير وشهيق

ایشان را سخن گفتن بعد ازان به یک کلمه و نباشد بعد ازان آوازهای خران که آواز اول نعره و آواز آخر

في النار ويشبه أصواتهم بأصوات الحمير أوله زفير وآخره

در آتش همانا باشد آوازهای ایشان با آوازهای خران که آواز اول وی زفیر و آواز آخر وی را

شهيق فقال لمالك والذي بعثك بالحق نبيا لو أن ثوبا من ثياب

شهیق بود و گفت مالک و در حق قسم بان ذات که فرستاده ترا پیغمبر بر حق اگر هر آینه جامه از جامهای

أهل النار علق بين السماء والأرض لماتوا من حرها مما يجدون

اهل نار آویخته شود در میان آسمان و زمین هر آینه بمیرند از گرمی آن آنچه می باشد

من شررها والذي بعثك بالحق نبيا لو طرح مثل الابرة منها لاحترق

از شرر آن وبدرستیکه بآن ذاتیکه فرستاد ترا پیغمبر بحق اگر انداخته شود مثل سوزنی از آن هر آینه بسوزند

أهل النيران من حرها والذي بعثك بالحق نبيا لو ان ذراعا من

اهل نار از گرمی آن وقسم است بآن ذاتیکه فرستاد ترا پیغمبر بحق اگر ذراعی از

السلسلة التي ذكرها الله في كتابه وضع على جبال الدنيا لذابت حتى

زنجیر که ذکر کرده است او را خدا تعالی در کتاب خود نهاده شود بر کوهها هر آینه خواهد گداخت آن کوه تا

يبلغ الارض السابعة والذي بعثك بالحق نبيا لو ان رجلا عذب

خواهد رسید آن قطره زنجیر بزمین هفتم وقسم است بآن ذاتیکه فرستاده ترا پیغمبر بحق اگر مردی عذاب کرده شود

بالمغرب لاحترق الذي بالمشرق من شدة عذابها حرها شديد و

بآتش دوزخ بمغرب هر آینه بسوزد آنکه بمشرق باشد از شدت عذاب دوزخ گرمی دوزخ سخت است و

قعرها بعيد وحليها حديد وشرابها حميم وصديد وثيابها قطران

پائین دوزخ دور است وزیور دوزخ آهن است وآب وی حمیم وچرک ریم جامه های وی قطران است

النيران باب في ذكر ابواب النيران لها سبعة ابواب لكل باب

آتش است باب در ذکر دروازه های دوزخ مر دوزخ را هفت دروازه است برای هر دروازه

منهم جزء مقسوم من الرجال والنساء ولكنها مفتوحة بعضها

از کافران حصه ایست قسمت کرده شده از مردان وزنان ولاکن این دروازه ها کشاده اند بعضی

اسفل من بعض ومن باب الى باب مسيرة سبعين سنة وكل باب

پائین تر از بعضی واز یک دروازه تا دروازه دیگر مسافت هفتاد سال است وهر دروازه

منها اشد حرا من الذي يليه سبعين ضعفا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

از آن سخت تر است در گرمی از آن دروازه که پیوسته است بوی هفتاد چند پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

اخبرني يا جبرائيل عن سكانها قال جبرائيل يا رسول الله اما الباب الاول

خبر کن مرا ای جبرائیل از ساکنان آن دروازه ها گفت جبرائیل ای رسول خدا هر چه باب اول است

ففيه المنافقون والمرعون ومن كفر من اصحاب المائدة واسمه

پس در آن منافقان و فرعونیان وهر که کافر شده از اصحاب مائده ونام آن

هاويةٌ وَاَمَّا الْبَابُ الثَّانِي فَفِيهِ اِبْلِيسُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَمَنْ تَبِعَهُ

آن هاویه است و اما در دروازه دوم است پس در وی ابلیس علیه اللعنة و کسیکه تابع وی باشد

وَالْمَجُوسُ وَاسْمُهُ لَظَى وَاَمَّا الْبَابُ الثَّالِثُ فَفِيهِ الْيَهُودُ وَاسْمُهُ الْحُطَمَةُ وَ

و آتش پرستان باشند و نام این دروازه لظی است و بر دروازه سوم است پس در وی یهود باشند و نام وی حطمه است و

اَمَّا الْبَابُ الرَّابِعُ فَفِيهِ النَّصَارَى وَاسْمُهُ السَّعِيرُ وَاَمَّا الْبَابُ الْخَامِسُ

بر چه دروازه چهارم پس در وی نصاری باشند و نام او سعیر است و اما در دروازه پنجم

فَفِيهِ الصَّابِئُونَ وَاسْمُهُ السَّقَرُ وَاَمَّا الْبَابُ السَّادِسُ فَفِيهِ الْمُشْرِكُونَ

پس در وی ستاره پرستان و نام او سقر است و اما دروازه ششم پس در وی مشرکان باشند

وَاسْمُهُ الْجَحِيمُ وَاَمَّا الْبَابُ السَّابِعُ فَاسْمُهُ جَهَنَّمُ ثُمَّ اَمْسَكَ وَسَكَتَ جِبْرَائِيلُ

و نام وی جحیم است و اما دروازه هفتم پس نام وی جهنم است پس از آن جبرئیل نگفت و سکوت کرد جبرئیل

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَلَا تُخْبِرُنِي مَنْ سُكَّانُ الْبَابِ السَّابِعِ

پس گفت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آیا خبر نمیکنی از ساکن دروازه هفتم

فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ لَا تَسْاَلْنِي عَنْهُ فَقَالَ بَلَى يَا جِبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ

پس گفت جبرئیل ای محمد مپرس مرا از آن فرمود آری بپرسم ای جبرائیل پس گفت ای محمد

فَفِيهِ اَهْلُ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِكَ الَّذِينَ مَاتُوا وَلَمْ يَتُوبُوا فَخَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

پس در آن دروازه اهل کبائر باشند از امت تو آنانکه مردند و توبه نکردند پس افتاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَوَضَعَ جِبْرَائِيلُ رَاْسَهُ عَلَى حِجْرِهِ حَتَّى اَفَاقَ ثُمَّ

بیهوش شده پس نهاد جبرائیل مر آنحضرت را بر کنار خود تا آنکه بیدار شد پس آن

قَالَ يَا جِبْرَائِيلُ عَظُمَتْ مُصِيبَتِي وَاشْتَدَّ خَوْفِي وَحُزْنِي اَيَدْخُلُ مِنْ

فرمود ای جبرئیل کلان شد مصیبت و سخت شد خوف من و اندوه من آیا داخل میشوند از

اُمَّتِي النَّارَ قَالَ نَعَمْ اَهْلُ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِكَ فَبَكَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

امت من در دوزخ گفت جبرائیل آری اهل کبائر از امت تو پس گریه کرد رسول خدا صلی الله تعالی

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَكَى جِبْرَائِيلُ لِمَعْنَى بُكَائِهِ فَقَالَ لِجِبْرَائِيلَ لِمَ تَبْكِي

علیه و آله وسلم بگریه کرد جبرائیل با آنحضرت بگریه او شان پس فرمود آنحضرت جبرائیل را چرا گریه میکنی

وانت الروح الامین قال انی اخاف ان ابتلی بما ابتلی به هاروت وماروت

و حال آنکه تو روح امینی گفت می ترسم از آنکه مبتلا شوم با آنچه مبتلا شدند هاروت و ماروت

وهو الذی یجازی فاوحی الله تعالی الیهما فقال یا محمد یا جبرئیل انی آمنتکما

و این آن امر است که جزا دهد پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی آن دو پس گفت ای محمد ای جبرئیل بتحقیق من ایمن کردم شما را

من النار ولکن لا تدعا بکاءکما باب فی ذکر جهنم روی عن عبد الله بن

از آتش دوزخ ولیکن ترک مکنید شما گریه خود را باب در ذکر جهنم روایت کرده شد از عبد الله بن

عباس رضی الله عنه قال تؤتی جهنم یوم القیمة من تحت الارض السابعة وحولها

عباس رض مر او را گفت آورده شود جهنم روز قیامت از زیر زمین هفتم و گرد وی

سبعون الف صف من الملائکة کل صف منهم مثل الثقلین سبعین الف

هفتاد هزار صف از فرشتگان است هر صف از ایشان مثل هفتاد هزار جن و انس باشد

مرة یجرونها بزمامها ولجهنم اربع قوائم کل قائمة مسیرة الف سنة ولها ثلثون

میکشند جهنم را بلگام وی و مر جهنم را چهار پای باشد هر پای مسافت هزار سال باشد و او را سی

الف رأس لکل رأس ثلثون الف فم وفی کل فم ثلثون الف ضرس مثل جبل احد

هزار سر باشد و در هر سری سی هزار دهن باشد و در هر دهنی سی هزار دندان باشد برابر کوه احد

ثلثون الف مرة ولکل فم شفتان وکل شفة مثل اطباق الدنیا وفی کل شفة

سی هزار بار و مر هر دهن را دو لب باشد و هر لب مثل بام دنیا باشد و در هر لب

سلاسل من حدید فی کل سلسلة منها سبعون الف حلقة یمسک کل حلقة

زنجیرها باشند از آهن و در هر زنجیری از آن هفتاد هزار حلقه بود پس میگیرند هر حلقه را

ملائکة کثیرة وتؤتی بها عن یسار العرش وهو قوله تعالی ترمی بشرر کالقصر

فرشتگان بسیار و آورده شود دوزخ را از جانب چپ عرش این قول خدای تعالی است می افگند شرر را مانند کوشک

باب فی ذکر سوق الناس الی النار فیساق اعداء الله تعالی الی النار ف

باب در ذکر راندن مردم بسوی آتش گفته شد رانده شوند دشمنان خدای تعالی بسوی آتش و

تسود وجوههم وتزرق عیونهم ویختم علی افواههم فاذا انتهوا الی ابوابها

سیاه شود رویهای ایشان و سبز شود چشمهای ایشان و مهر کرده شود بر دهنهای ایشان پس چون رسیده شوند بدرهای دوزخ

تستقبلهم الزبانية بالاغلال والسلاسل توضع في فيهم وتخرج من

پیش روی ایشان آیند فرشتگان عذاب با غلها و زنجیرها در دهن ایشان و برآورده شود از

دبرهم وتغل ايديهم الشمائل على اعناقهم وتدخل ايديهم اليمين في قلوبهم

دبر ایشان و بسته شود دستهای چپ ایشان بر گردنهای ایشان و درآورده شوند دستهای راست ایشان در دلهای ایشان

وتنزع من بين كتفيهم وتشد بالسلاسل ويقرن كل آدمي مع الشيطان

و برآورده شود از میان دو دوش ایشان و بسته شوند به زنجیرها و قرین کرده شود هر آدمی با شیطان

في سلسلة ثم يسحب على وجوههم وتضربهم الملائكة بمقامع من حديد كلما

در یک زنجیر پس کشیده شود بدوزخ بر روهای ایشان و میزنند ایشان را فرشتگان به گرزهای آهنین هر وقت

ارادوا ان يخرجوا منها من غم اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب الحريق

اراده کنند اینکه برآیند از دوزخ از شدت غم بازگردانیده شوند در آن و گفته شود مر ایشان را بچشید عذاب سوزاننده

كما قال الله تعالى كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب

چنانکه فرموده خدای تعالی هر وقت که خواهند اینکه برآیند از دوزخ بسبب شدت غم بازگردانیده شوند در آن و گفته شود ایشان را بچشید

النار الذي كنتم به تكذبون ثم قالت فاطمة رض يا رسول الله هل يساق امتك

عذاب آتش را که بودید که تکذیب میکردید آنرا پس از آن گفت فاطمه رض ای رسول خدا آیا رانده شوند امت تو

كيف يدخلونها قال بلى يسوقهم الملائكة ولا تسود وجوههم ولا تزرق عينهم

چگونه داخل شوند بدوزخ فرمود آری میبرند ایشان را فرشتگان و نشود سیاه روهای ایشان و نه سبز شود چشمان ایشان

ولا يختم على افواههم ولا يقرنون مع الشياطين ولا توضع عليهم السلاسل

و نه مهر کرده شود بر دهنهای ایشان و نه قرین کرده شوند با شیاطین و نه نهاده شود بر ایشان زنجیرها

والاغلال فقالت يا رسول الله كيف يقودهم الملائكة قال فهم ثلثة نفر

و طوقها پس گفت فاطمه ای رسول خدا چگونه می کشند ایشان را فرشتگان فرمود ایشان سه فرقه اند

الشيخ الفاسق والشاب العاصي والمرأة الفاجرة فاما الرجال فيؤخذون

شیخ فاسق و جوان عاصی و زن بدکار پس مردان گرفته شوند

باللحية ويقادون واما النساء فيؤخذن بالذوائب وكم من شيب من

بریشها و کشیده شوند و هر چه زنان اند پس گرفته شوند بگیسوها و بسیار از سفیدریشان از

أمتي يؤخذ فيقبض على الشيب فيقاد إلى النار وهو ينادي وا شيباه

امت من که گرفته شوند و قبض کرده شوند بر ریش سفید ایشان و کشیده شوند بسوی آتش و او آواز کند وای پیری من

واضعفاه وكم من شاب يقبض على اللحية ويقاد إلى النار وهو ينادي وا

وای بر ضعف من و بسیار جوانان امت من که گرفته شوند بر ریشهای ایشان و کشیده شوند بسوی آتش و ایشان آواز کنند وای

شباباه واحسن صورتاه وكم من امرأة من أمتي تؤخذ على ناصيتها

جوانی ما وای حسن صورت ما و بسیار از زنان امت من که گرفته شوند بر موهای پیشانی ایشان

فتقاد إلى النار وهي تنادي وا فضيحتاه واهتك حرمتاه وا ستراه حتى

و کشیده شوند بسوی آتش و ایشان فریاد کنند وای فضیحت وای پرده دری حرمت ما وای بستر ما تا آنکه برده شوند

يؤتى بهم إلى مالك وإذا نظر مالك إليهم يقول للملائكة من هؤلاء فما ورد

ایشان بسوی مالک و چون نظر کند مالک بسوی ایشان گوید فرشتگان را کیستند اینها پس وارد نشد

على الأشقياء أعجب من هؤلاء لم تسود وجوههم ولم توضع السلاسل

بر شقی بختان عجیب تر از ایشان که سیاه نشده رویهای ایشان و نهاده نشده زنجیرها و

والأغلال في أعناقهم فيقول الملائكة هكذا أمرنا أن نأتيكم بهم على هذه

طوقها در گردن ایشان پس گویند فرشتگان اینچنین امر شده است ما را که آریم ایشان را برین

الحالة فيقول مالك يا معشر الأشقياء من أنتم يقولون نحن من أمة محمد

حالت پس گوید مالک ای گروه شقی بختان کیستید شما گویند ما از امت محمد

صلى الله عليه وآله وسلم وفي رواية أخرى فلما قادهم الملائكة

صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و در روایت دیگر وارد شده پس چون کشیدند ایشان را فرشتگان

ينادون يا محمداه فلما رأوا مالكا نسوا اسم محمد صلى الله عليه وآله وسلم

فریاد کنند یا محمد صلی الله علیه و سلم پس چون ببینند مالک را فراموش کنند نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم

من هيبة مالك فيقول لهم من أنتم فيقولون نحن ممن نزل عليهم

از هیبت مالک پس گوید مالک ایشان را کیستید شما پس گویند مایان از مردمیم که نازل شده بر ایشان

القرآن ونحن ممن يصومون رمضان فيقول مالك ما نزل القرآن

قرآن مایان از امتیم که روزه دارند ماه رمضان را پس گوید مالک نازل شده قرآن مجید

الا على محمد فلما سمعوا اسم محمد صلى الله عليه وسلم صاحوا باجمعهم و
مگر بر محمد صلعم پس چون شنودند نام محمد صلى الله وآله وسلم را فرياد كنند تمام ايشان و
قالوا نحن من امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم فيقول لهم المالك ما كان لكم
گويند ما ايم از امت محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم پس گويد مر ايشان را مالك نبود مر شما را
في القرآن زاجرا عن معاصي الله تعالى فاذا وقفوا على شفير جهنم ونظروا
در قرآن بازدارنده از گناهان خدا تعالى پس چون استاده شوند بر كنار دوزخ و نظر كنند
الى النار والى الزبانية يقولون يا مالك ائذن لنا ساعة حتى نبكي على
بسوى آتش و بسوى فرشتگان عذاب گويند اى مالك اذن ده ما را ساعتى تا گريه بر
انفسنا فياذن لهم فيبكون حتى لم يبق الدموع فيبكون دما فيقول لهم
نفسها ما خود پس اذن دهد مالك ايشان پس گريند تا آنكه باقى نماند اشكها پس گريند خون را پس گويد
المالك ما احسن هذا البكاء فلو كان هذا البكاء في الدنيا من خشية
مالك مر ايشان را چه نيكوست اين گريه پس اگر بود اين گريه شما در دنيا از خوف
الله تعالى لمنعكم اليوم من النار

باب في ذكر الزبانية

قال منصور بن
خدا تعالى هر آئينه منع كردى شما را امروز از آتش باب در ذكر فرشتگان عذاب گفت منصور پسر
عمار بلغني عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان لمالك النار ابدا كان
عمار رسيد مرا از پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه هر آئينه مر مالك دوزخ را دستها و
ارجلا بعدد اهل النار مع كل رجل يد يقيمه ويقعده ويغله ويسلسله
پاها است بشمار اهل دوزخ و با هر شخصى دستى باشد از مالك كه مى‌خيزاند او را و مى‌نشاند او را و طوق و زنجير كند او را
فاذا نظر المالك الى النار يأكل بعضها بعضا من خوف المالك وحروف
پس چون نظر كند مالك بسوى آتش مى‌خورد بعضى از آن بعضى را از خوف مالك و حرفهاى
البسملة تسعة عشر حرفا وعدد الزبانية كذلك فمن قال بسم الله الرحمن
بسم الله نوزده حرف اند و شمار فرشتگان عذاب هم نوزده اند پس هر كه گويد بسم الله الرحمن
الرحيم صدقا من قلبه الخالص خلصه الله تعالى يوم القيامة من الزبانية
الرحيم بصدق از اخلاص دل خلاص كند او را خدا تعالى روز قيامت از فرشتگان عذاب

ببرکته وانما سموا الزبانیة زبانیة لانهم یعملون بارجلهم کما یعملون

برکت آن و جز این نیست که نام نهاده شدند فرشتگان عذاب زبانیه را که ایشان کار میکنند بپاهای خود چنانکه کار میکنند

بایدیهم فیاخذ واحد منهم عشرة الاف من الکفار بید واحدة وعشرة

بدستهای خود پس بگیرد یکی از ایشان ده هزار از کفار بدست یک و ده

الاف باحدی رجلیه وعشرة الاف بالید الاخری وعشرة الاف بالرجل

هزار کافر را به یک پای و ده هزار را بدست دیگر و ده هزار را بپای

الاخری فیعذب اربعین الف کافر مرة لما فیه من قوة وشدة احدهم

دیگر پس عذاب میکند چهل هزار کافر را یکبار بسبب آنکه در ویست از قوت وشدت یکی از ایشان

مالک خازن النار وثمانیة عشر مثله وهم رؤساء الملئکة تحت کل منهم

مالک است خازن نار و هژده دیگر مثل مالک و ایشان رئیسان فرشتگان در زیر هر یک فرشته از ایشان از

الخزنة ما لا یحصی عدده واعینهم کالبرق الخاطف واسنانهم کصیاصی

خازنان دوزخ آنقدر که بشمار نیاید عدد آن و چشمان شان مانند برق خیره کننده و دندان شان مانند شاخهای

البقرة واشفاههم اقدامهم ویخرج لهب النار من افواههم

گاو و باشد لبهای شان میرسد به قدمهای شان و بر آید شعله آتش از دهن شان

ما بین کتفی کل واحد مسیرة سنة واحدة ولم یجعل الله فی قلوبهم من

ما بین دو دوش هر واحد مسافت یک سال است و ننهاده خدا تعالی در دلهای شان از

الرحمة والرافة مقدار ذرة ولو مکث احدهم فی بحار النار مقدار اربعین

رحمت و مهربانی مقدار ذره را و اگر درنگ کند یکی از ایشان در دریاهای آتش مقدار چهل

سنة لا یضره النار لان الملئکة خلقت من النور اشد من

سال ضرر نکند او را آتش بسبب آنکه فرشتگان آفریده شده اند از نور و نور سخت تر است از

النار نعوذ بالله منها ثم یقول المالک للزبانیة القوهم فی النار واذا

آتش ما پناه میگیریم بخدا از آتش پس از آن گوید مالک مر زبانیه را بیندازید ایشانرا در آتش پس چون

القوا اجمعهم فی النار نادوا باجمعهم لا اله الا الله محمد رسول الله

انداخته شوند تمام شان در دوزخ فریاد کنند تمام شان اکثر ندا لا اله الا الله محمد رسول الله

فيرجع عنهم النار فيقول المالك يا نار خذيهم فتقول النار كيف اخذهم

پس باز گردد از ایشان آتش پس گوید مالک ای آتش بگیر ایشان را پس گوید آتش چگونه بگیرم ایشان را

وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله فيقول المالك نعم بذا امرني

و ایشان می گویند لا اله الا الله محمد رسول الله پس گوید مالک آری بهمچنین امر فرموده مرا

ربي فلما سكتوا من قول لا اله الا الله تاخذهم النار فمنهم من تاخذه

رب من پس چون خاموش شوند از گفتن لا اله الا الله بگیرد ایشان را آتش پس بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد او را

الى قدميه ومنهم من تاخذه الى ركبتيه ومنهم من تاخذه الى حقويه ومنهم

تا قدم وی و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد او را تا زانو وی و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد او را تا ناف او و بعضے از ایشان

من تاخذه الى حلقه فاذا قصدت النار الى الوجوه فيقول المالك لا تحرقي

کسے باشد که بگیرد او را تا حلق وی پس چون قصد کند آتش بسوی روهای ایشان پس گوید مالک مسوزان

وجوههم فطالما سجدوا للرحمن ولا تحرقي قلوبهم فطالما عطشوا من شهر

رویهای ایشان پس بسیار سجده کرده اند برای خدا و مسوزان دلهای ایشان را پس بسیار تشنه شده اند از

رمضان فيبقون فيها ما شاء الله تعالى باب في ذكر اهل النار و

ماه رمضان پس باشند در آن آنقدر مدت که خواهد خدا تعالی باب در ذکر اهل نار و

طعامهم وشرابهم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار مسودة

طعام ایشان و نوشیدنی ایشان فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بدرستیکه اهل نار سیاه رو

الوجوه مظلمة الابصار مدمغة العقول مرتفعة العيون رؤسهم كالجبال

باشند تاریک چشمان بوند رفته باشد عقلهای ایشان بر آمده باشند چشمان سر ایشان مانند کوه باشد

ابدانهم كالفخار وعيونهم كالطود وشعورهم كاجام القصب فلا يموتون

و بدنهای ایشان مانند سفال باشند و چشمان ایشان مانند توده خاک و مویهای ایشان مانند نیستان پس نه مرده شوند ایشان

ولا يحيون ولكل واحد منهم سبعون جلدة ومن جلد الى جلد سبعون

و نه زنده گشته شوند و مر هر یکی را از ایشان هفتاد پوست باشد و از هر پوست تا پوست دیگر هفتاد

طبقا من النار وفي اجوافهم حيات وعقارب من النار ثم صوتها كصوت

طبق باشد از آتش و در میان ایشان ماران و کژدمان بوده از آتش شنیده می شود آواز آنها مانند آواز

الوحوش الحميم بالسلاسل والاغلال يغلون ويقطعون بالحديد

وحشیان و [illegible] از زنجیرها و طوق‌ها [illegible] بریده شوند [illegible]

يضربون بالمقامع ويضربون على الوجوه ويسحبون في النار وقال النبي

زده میشوند گرزها و زده میشوند بر رویها و کشیده شوند در آتش و فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار ينادون يا ربنا اذاقنا العذاب

صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بدرستیکه اهل [illegible] گفته ای پروردگار ما [illegible] عذاب

فوجدناه مضيقة لا نستطيع نتناولها يا اهلنا وان شكوا لم يرحموا

پس یافتیم آنرا [illegible] تنگ [illegible] آتش طوق [illegible] و اگر شکایت کنند رحم کرده نشوند

وان صبروا لم يجدوا فرجا وان نادوا لم يجابوا وينادون بالويل والثبور

و اگر صبر کنند نیابند [illegible] و اگر فریاد کنند جواب داده نشوند و فریاد کنند بعذاب و هلاکت

في الاصفاد مقرنين في سجون النار مخلدون خالدا وينادون من طول

در زنجیرها بسته باشند در زندانهای آتش همیشه باشند همیشه بودن و فریاد کنند از درازی

العذاب في ضيق مدخلهم وسائل صديدهم وكشف عوراتهم وكثرة اغلالهم

عذاب [illegible] مکان ایشان و جاری بودن زرداب ایشان و برهنه باشد عورتهای ایشان و [illegible]

والاشقياء يقولون ربنا غلبت علينا شقوتنا وكنا قوما ضالين فخفف

و بدبختان گویند ای پروردگار ما غالب [illegible] بدبختی و بودیم ما قوم گمراه پس تخفیف کن

عنا يوما من العذاب انا موقنون قال سأكتوا اهل النار خلق الله تعالى لهم

از ما یکروز از عذاب ما یقین [illegible] فرمود آنحضرت [illegible] اهل نار آفرید خدای تعالی برای ایشان

جبلا يقال له صعودا عليه فيصعدون على وجوههم بالف سنة حتى

یک کوه [illegible] ایشان را بالا [illegible] پس بالا روند [illegible] هزار سال تا آنکه

صاروا على رأس الجبل ثم يقذفهم الجبل فيقعدون ثم يردهم الى قعرها حاسرين

رسیده [illegible] بر سر کوه پس [illegible] ایشان را آن کوه [illegible] ایشان را [illegible]

وان اهل النار يستغيثون بالمطر فيرفع لهم سحابة في النار سوداء فيقولون

و بدرستیکه اهل نار فریاد کنند بطلب باران پس برخیزد [illegible] سیاه در آتش گویند

الغيث من الرحمة فيمطر عليهم حجارة من النار وتقع على رؤسهم من

که بارش از رحمت پس بارد بر ایشان سنگها از آتش و بیفتند بر سرهای ایشان از

فوقهم حيات وعقارب ثم يسألون الله تعالى الف سنة ان يرزقهم الغيث

بالای ایشان ماران و کژدمان پس ازان سوال کنند از خدا تعالی هزار سال که روزی کند ایشان را بارش

فيظهر لهم سحابة اخرى سوداء فيقولون هذه سحابة المطر فيرسل عليهم حيات

پس ظاهر شود یک ابر دیگر سیاه پس گویند که این ابر بارش است پس فرستد این ابر بر ایشان ماران

كامثال اعناق الابل فلما عضت ونهشت لا يذهب وجعها الف سنة فهذا

مانند گردن های شتر پس چون گزند آن ان و نیش ازنند عقربان نرود درد شان هزار سال و این است

معنى قوله تعالى زدناهم عذابا فوق العذاب بما كانوا يفسدون وقال سائر

قول خدای تعالی است زیاده کردیم ایشان را عذاب بسبب آنکه بودند مفسدان و فرمود آنحضرت ساکنان

اهل النار ربنا ادعوا مالكا سبعين الف سنة فلا يرد المالك على الاشقياء جوابا

اهل نار فریاد کنند مالک دوزخ را هفتاد هزار سال پس رد نکند مالک بر بدبختان جواب را

فيقولون ربنا ما اجابنا المالك فيقولون يا مالك اسق لنا شربة من ماء

پس گویند ای پروردگار ما جواب نداد ما را مالک پس گویند ای مالک بنوشان ما را شربتی از آب چشمه

التسنيم فقد اكلت النار عظامنا وقطعت النار قلوبنا فيسقيهم شربة من

تسنیم پس هر آئینه خورد آتش استخوان های ما و قطع کرد آتش دلهای ما پس بنوشاند ایشان را شربت از

ماء الحميم فاذا تناولوا بالايدي يسقط الاصابع واذا بلغت الوجوه تتناثر

آب گرم دوزخ پس چون بگیرند از دستهای خود بیفتند انگشتان و چون برسد آن آب گرم بروهای ایشان بریزد

الوجوه والعيون والجلود واذا دخلت في البطون قطعت الامعاء والاكباد

روها و چشمان شان و پوستهای شان و چون داخل شود آن آب گرم در شکم ایشان قطع کند روده ها و جگرها فرمود

ان ساكني اهل النار اذا استغاثوا بطعام يجيء بالزقوم فاذا اكلوا الزقوم

هر آئینه ساکنان نار چون فریاد کنند برای طعام شود آورده شود زقوم پس چون خورند زقوم را

يغلي ما في بطونهم ويغلي دماغهم واضراسهم ويخرج لهب النار من

بجوشد آنچه در شکمهای ایشان است و بجوشد مغز ایشان و دندان های ایشان و برآید شعله آتش از

رءوسهم وتسقط احشاؤهم من قدامهم قال ان ساكني اهل النار يلبسون من

ز بر ایشان ریخته شود امعای ایشان از پیش رویهای ایشان فرمود بدرستیکه ساکنان نار بپوشند جامها از ایشان

قطران فاذا وضعوا على الابدان تسلخت الجلود وان الاشقياء في النار عمي

از قطیر پس چون نهند بر بدنهای خود بریزد پوستهای ایشان و بدرستیکه بدبختان در آتش کور باشند که

لا يبصرون بكم لا ينطقون صم لا يسمعون وكل جائع يشتهي الطعام

نمی بینند گنگ باشند سخن نگویند کر باشند نمیشنوند و هر گرسنه میخواهد طعام را

الا اهل النار وكل ميت يشتهي الحيوة الا اهل النار فانهم يتمنون الموت

مگر اهل نار و هر مرده می خواهد زندگی را مگر اهل نار پس بدرستیکه ایشان آرزو کنند موت را

ولا يموتون باب في ذكر الوان العذاب على قدر اعمالهم قال النبي

و نمی میرند باب در ذکر اقسام عذاب بر قدر عملهای ایشان فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم ينجو امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم من النار

صلی الله علیه و آله وسلم نجات یابند امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از آتش

من بعد ستين الف سنة وهؤلاء قوم من امتي يأكلون من اللحوم

بعد از شصت هزار سال و آن قومی باشند از امت من خورنده باشند از گوشتهای

الحرام مهزولون من الدين كاسون من الثياب عارون عن الطاعات عالمون

حرام لاغر باشند از دین پوشیده باشند از جامها برهنه باشند از عبادات عالمان باشند

لا يعملون بالعلم يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة هم

عمل نکنند بر علم میدانند ظاهر را از زندگی دنیا و ایشان از آخرت ایشان

غافلون جاهلون من اهل السوق يكسبون من اي مال شاؤا ولا يبالون

غافلانند جاهلانند از اهل بازار کسب میکنند از هر گونه مال که میخواستند و باک نمیکنند

من اي باب يدخلون في النار قال الله تعالى يا موسى لو رأيت ناقض العهد

از هر دروازه که در شوند در آتش فرمود خدای تعالی ای موسی اگر ببینی تو شکننده عهد

والامانة يسحبان على وجوههما الى النار واذا طرحا في جهنم

و امانت را که کشیده شوند بر رویهای خود بسوی آتش و چون افگنده شوند در جهنم

صار كل عضو منهما فى مكان وكل عرق فى مكان وقلبهما فى مكان و

بيفتند بر اندام از ايشان در جاى و هر رگى در مكانى و قلب ايشان بيفتد در جاى

ويل لكل ناقض العهد والامانة ونرى انهما مصلوبين على شجرة الزقوم فى النار

هلاكت مر شكننده عهد و امانت را و ببينيم ايشانرا بردار كشيده بر درخت زقوم در آتش

تدخل فى دبرهما وتخرج من فيهما واذنيهما واعينهما ويقارن معهما الشيطان

و در آيد در مقعد ايشان و بر آيد از دهن ايشان و گوشهاى ايشان و چشمهاى ايشان و صحبت كرده شود با ايشان شيطان

فى السلاسل والاغلال معلقين باسنانهما [illegible]

در زنجيرها و طوقها آويخته باشند بدندانهاى ايشان از زبان ايشان [illegible]

فلا يجدان راحة طرفة عين وان الكافرين يطلبون الامان من عذاب

و نيابند راحت را بقدر پريدن چشم و هر آئينه كافران ميخواهند امان از عذاب

ناقض العهد والامانة وناقض العهد والامانة يطلب الامان من عذاب

شكننده عهد و امانت و شكننده عهد و امانت ميخواهند امان از عذاب

تارك الصلوة وتارك الصلوة يطلب الامان من عذاب الزانى والزانى يطلب

تارك نماز و تارك نماز ميخواهد امان از عذاب زانى و زانى ميخواهد

الامان من عذاب اكل الربوا وناقض العهد والامانة والزانى واكل الربوا وتارك

امان از عذاب خورنده سود و شكننده عهد و امانت و زنا كننده و خورنده سود و تارك

الصلوة يعذبون فى النار حقبا الى اربعين الف سنة قال النبى صلى الله عليه

نماز عذاب كرده شوند در آتش مدت تا چهل هزار سال فرمود پيغمبر صلى الله تعالى عليه

وآله وسلم لو كان مآء البحار مدادا والاشجار اقلاما والانس والجن يكتبون

و آله وسلم اگر باشد آب درياها سياهى و درختان قلمها و انسان و جن بنويسند

لنفدت البحار وفنيت الاشجار وامثالها سبعون الف ضعف فينفد ذلك

تمام شود سياهى درياها پس ازان فنا شوند درختها و قلمها [illegible] هفتاد هزار چندان تمام شود آن

ذلك وفنيت الانس والجن ثم ان تكتبا اعداد حقب جهنم وذلك قوله تعالى

[illegible] انس و جن پيش از آنكه نوشته شود شمار مدتهاى دوزخ و اين قول خداى تعالى است

لا يشبهها احقابا قال اتعلمون ما الحقب قالوا لا قال النبي صلى الله

درنگ کنندگان اند در ان حقبها بسیار فرمود آیا میدانید چیست حقب گفتند نی فرمود پیغمبر صلی

عليه وآله وسلم الحقب اربعون الف سنة السنة كم شهر قال اربعون الف

علیه و آله و سلم حقب چهار هزار سال است گفتند آن سال چند ماه است گفت چهار هزار

قالوا الشهر كم يوما قال اربعون الف يوم قالوا اليوم كم ساعة قال النبي صلى

گفتند ماه چند روز است گفت چهار هزار روز گفتند روز چند ساعت فرمود پیغمبر صلی

الله عليه وسلم سبعون الف ساعة كل ساعة سنة من سنين الدنيا

الله تعالی علیه و آله و سلم هشتاد هزار ساعت هر ساعت سالیست از سالهای دنیا

روي عن ابي هريرة رض انه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

روایت کرده شد از ابوهریره رض هر آئینه وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

اذا كان يوم القيامة يخرج من جهنم اسمه حريش وينبغي من جنس

چون شود روز قیامت بر آید از جهنم یک مار نام وی باشد حریش و میباید از جنس

العقرب وله سبع في السماء السابعة يذنبه الى تحت الثرى فينادي كل سنة

کژدم و سر او در آسمان هفتم باشد و دم وی تا زیر زمین هفتم رفته باشد پس آواز کند هر سال

الف مرة اين قاطع الرحم واين شارب الخمر فيقول جبرائيل ما تريد يا حريش

هزار بار کجاست قطع کننده رحم کجاست نوشنده شراب پس گوید جبرائیل چه میخواهی ای حریش

فيقول الحريش اريد الخمس نفرا اين من ترك الصلوة واين من منع الزكوة و

پس گوید حریش میخواهم پنج نفر را کجاست کسیکه ترک کرد نماز را کجاست کسیکه منع کرده زکوة را و

اين من شرب الخمر واين من اكل الربوا واين من تحدث بحديث الدنيا في

کجاست کسیکه نوشیده شراب را و کجاست کسیکه خورد سود را کجاست کسیکه سخن گوید به سخن دنیا در

المساجد واما الكلهم واطعمهم ثم يحرقهم ثم يجرهم الى جهنم نعوذ بالله

مسجدها و خورند ... ایشان را و طعام کنم ایشان را پس جمع کند ایشان را در دهن خود و باز گرداند در جهنم پناه میخواهم به خدا

من الشقاوة باب في ذكر شارب الخمر روي عن ابي بن كعب رض انه

از بدبختی باب در ذکر نوشنده شراب روایت کرده شد از ابی پسر کعب رض هر آئینه وی

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یؤتی شارب الخمر یوم القیمة والکوز

وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آورده شود نوشنده شراب روز قیامت و کوزه شراب

معلق فی عنقه والطنبور فی کفه حتی یصلب علی خشبة من النار فینادی

آویخته باشد در گردن او و طنبور باشد در دست وی تا آنکه مصلوب شود بر چوبی از آتش پس آواز کند

مناد هذا فلان ابن فلان من موضع کذا ویخرج رائحة الخمر من فمه قد

آواز کننده این فلان است از موضع چنین و می برآید بوی شراب از دهن وی برآمده

ینادی اهل النار واهل الموقف حتی یستغیثوا الی الله من نتن رائحته و

ندا کرده شوند اهل نار و اهل محشر تا آنکه فریاد کنند بجناب خدای تعالی از گندگی بوی دهن وی و

یکون مصیره الی النار فاذا طرح فی النار ینادی الف سنة واعطشاه فینادی

باشد بازگشت وی بسوی آتش پس چون انداخته شود در آتش آواز کند هزار سال وای تشنگی من پس آواز کند

مالکا فلا یجیبه مقدار ثمانین سنة ویکون عرقه منتنا یؤذی جیرانه

مالک را پس جواب ندهد او را مقدار هشتاد سال و باشد عرق وی بدبوی که ایذا دهد همسایگان خود را

فینادی یا رب ارفع عنی العرق فلا یرفعه ثم یحیی النار وتاکله حتی یکون رمادا

پس آواز کند ای رب من دور کن از من این عرق را پس دور نکند او را پس از آن آید آتش و بخورد او را تا آنکه شود خاکستر

ثم یعاد خلقا جدیدا ثم یحیی وتحرقه مغلولة فتبکی فتاخذه من حطبه

پس از آن بازگردانیده شود آفریده شده نو پس از آن آید آتش و بسوزد او را طوق کرده شده پس بگرید پس بگیرد او را از دو پای وی

فیسحب فیها بالسلاسل علی وجهه فاذا استغاث بالماء جیء بالحمیم اذا شرب

پس کشیده شود در آن به زنجیرها بر روی وی پس چون فریاد کند برای آب آورده شود با آب گرم که چون نوشد

تقطعت امعاؤه ثم اذا استغاث بالطعام جیء بالزقوم فیاکله ویغلی

بریده شود روده‌های وی پس چون فریاد کند برای طعام آورده شود به زقوم پس خورد آن را و بجوشد

ما فی بطنه وما فی دماغه ویخرج لهب النار من فمه وتساقطت الاحشاء

آنچه در شکم وی است و آنچه در مغز وی است و می برآید شعله آتش از دهن وی و بیفتد روده‌های وی

من قدمیه ثم یجعل فی تابوت من نار الف عام حتی یطول عذابه ...

از زیر دو قدم پس از آن گردانیده شود در تابوت از آتش هزار سال تا آنکه دراز شود عذاب وی ...

ويغيّر لونه ثم يخرجهم من التابوت بعد الف عام ويجعل في سجين من النار

و متغیر شود رنگ وی پس از آن برآید از تابوت بعد هزار سال و گردانیده شود در سجین از آتش

ويغل فيها ثم ينادي الف عام فلا يرحم وفي السجين حيات وعقارب مثل

و بند کرده شود و در آن پس از آن آواز کند هزار سال پس رحم کرده نشود و در سجین مارها و کژدمها اند مانند

البخت يأخذون قدميه فيقطعونه ثم يوضع على رأسه تاج من النار ويجعل

شتران کلان بگیرند او را دو قدم پس قطع کنند او را پس از آن نهاده شود بر سرش تاج از آتش و گردانیده شود

في مفاصله الحديد وفي عنقه السلاسل والاغلال ثم يخرج بعد الف عام ثم يجعل

در بندهای وی آهن و در گردن وی زنجیرها و طوقها پس از آن برآورده بعد هزار سال پس از آن افگنده شود

في ويل وهو واد من اودية جهنم حرها شديد وقعرها بعيد والسلاسل والاغلال

در ویل و آن وادیست از وادیهای جهنم گرمی وی سخت ست و تهاء وی دور ست و زنجیرها و طوقها

والعقارب والحيات فيها كثيرة ويبقى في الويل قدر الف عام ثم ينادي يا محمداه

و کژدمها و ماران در آن بسیار باشند و باقی ماند در ویل مقدار هزار سال پس از آن آواز کند یا محمداه

فيسمع محمد صوته ويقول يا رب اسمع صوت رجل من امتي فيقول الله تعالى

پس بشنود محمد صلی الله علیه وسلم آواز او گوید الا رب میشنوم آواز شخصی از امت خود پس گوید خدای تعالی

هذا صوت الرجل الذي شرب الخمر في الدنيا ومات سكران فبعثته في الحشر فهو

این آواز آن شخص ست که نوشیده شراب را در دنیا و مرده در حالت سکر پس برانگیخت او را در حشر و او

سكران فيقول محمد يا رب اخرجه من النار فيخرج بشفاعته ولم يبق خلدا

در سکرات پس گوید محمد صلعم ای پروردگار برآر او را از آتش پس برآید بشفاعت آنحضرت و نماند باقی همیشه

في النار يقول الله تعالى وهبته لك يا محمد باب في ذكر الخروج من النار عن عبد

در آتش و گوید خدای تعالی بخشیدم او را برای تو یا محمد صلعم باب در ذکر برآمدن از آتش روایت است

الله ابن عباس رضي عنهما انه قال آخر من يخرج من جهنم لامته من يبقى تسعة آلاف

عبدالله بن عباس رض برآنچه گفت آخر کسیکه برآید از امت کسی ست که باقی ماند نه هزار

سنة فيصيح بعد اربعة آلاف سنة يا الله الف سنة ثم ينادي فيها يا حنان

سال پس آواز کند بعد چهار هزار سال به کلمه یا الله هزار سال پس آواز کند در آن کلمه یا حنان

أَلْفَ عَامٍ وَيَا مَنَّانُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا قَيُّومُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ أَلْفَ عَامٍ وَإِذَا

هزار سال ویا منان هزار سال ریا قیوم هزار سال یا رحمن یا رحیم هزار سال پس چون

نَفَّذَ اللّٰهُ حُكْمَهُ فِيهِمْ فَيَقُولُ يَا جِبْرَائِيلُ مَا فَعَلَ النَّارُ بِالْعَاصِينَ مِنْ أُمَّةِ

جاری کرد و روان کند خدا تعالی حکم خود را در ایشان پس فرماید ای جبرائیل چه کرد آتش با گنهگاران از امت محمد

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِلٰهِي أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنِّي يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى انْطَلِقْ

صلی الله تعالی علیه و آله و گوید جبرائیل تو دانا تری با ایشان از من فرماید خدا تعالی برو

وَانْظُرْ مَا حَالُهُمْ فَيَنْطَلِقُ جِبْرَائِيلُ إِلَى الْمَالِكِ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرٍ مِنَ النَّارِ فِي وَسَطِ جَهَنَّمَ

و ببین چیست حال ایشان پس برود جبرائیل بسوی مالک دوزخ و او نشسته باشد بر منبر از آتش در میان جهنم

فَإِذَا نَظَرَ الْمَالِكُ إِلَى جِبْرَائِيلَ قَامَ تَعْظِيمًا لَهُ وَيَقُولُ مَا أَدْخَلَكَ هٰذَا الْمَوْضِعَ فَيَقُولُ

پس چون نظر کند مالک بسوی جبرائیل برخیزد برای تعظیم وی و گوید چه چیز آورد ترا درینجا گوید جبرائیل

مَا فَعَلْتَ بِالْعُصَاةِ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ الْمَالِكُ مَا أَسْوَءَ

چه کردی با گنهگاران از امت محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پس گوید مالک چه بدست

حَالُهُمْ وَأَضْيَقَ مَكَانُهُمْ قَدْ أَحْرَقَتِ النَّارُ أَجْسَادَهُمْ وَأَكَلَتْ لُحُومَهُمْ وَبَقِيَتْ

حال ایشان و چه تنگ تر است مکان ایشان بر آمیند سوخت آتش بدنهای ایشان را و خورد گوشتهای ایشان و باقی ماند

وُجُوهُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ يَتَلَأْلَأُ فِيهِمَا الْإِيمَانُ فَيَقُولُ ارْفَعِ الطَّبَقَ عَنْهُمْ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ

رویهای ایشان می درخشند روی و دل ایشان که نور ایمان پس گوید جبرائیل بردار طبق را از ایشان تا نظر کنم بسوی ایشان

فَيَأْمُرُ الْمَالِكُ الْخَزَنَةَ فَرَفَعُوا الطَّبَقَ عَنْهُمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَى جِبْرَائِيلَ يَرَوْنَهُ أَحْسَنَ

پس امر کند مالک مر خازنان دوزخ را پس بردارند طبق را از ایشان بسوی جبرائیل ببینند ویرا خوب تر

خَلْقًا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ فَيَقُولُونَ يَا مَالِكُ مَنْ هٰذَا الْعَبْدُ الَّذِي

شکل و صورت پس بدانند ایشان که جبرائیل نیست از فرشتگان عذاب پس گویند ای مالک کیست این بنده آنکه

لَمْ نَرَ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ قَطُّ يَقُولُ الْمَالِكُ هٰذَا جِبْرَائِيلُ الْكَرِيمُ أَمِينُ اللّٰهِ الَّذِي

ندیدیم چیزی را خوب تر ازوی هرگز گوید مالک این جبرائیل کریم امین خدا است آنکه

كَانَ يَأْتِي عَلَى مُحَمَّدٍ بِالْوَحْيِ فَإِذَا سَمِعُوا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ صَاحُوا أَجْمَعُهُمْ وَيَبْكُونَ

فرود می آمد بر محمد صلعم بوحی پس چون بشنوند ذکر محمد صلعم فریاد کنند تمام ایشان و بگریند

يقولون يا جبرائيل اقرأ محمدا منا السلام واخبره بسوء حالنا وقل له قد

گویند ای جبرائیل برسان محمد صلعم را از ما این سلام و خبر کن او را به بد حالی ما و بگو او را بدرستیکه

نسيتنا وتركتنا في النار فينطلق جبرائيل حتى يقوم بين يدي الله فيقول الله

فراموش کردی ما را و گذاشتی ما را در آتش پس روان شود جبرائیل تا آنکه بایستد پیش خدا تعالی پس فرماید خدا تعالی

تعالى كيف امة محمد فيقول يا رب انت اعلم باسوء حالهم واضيق مكانهم

چگونه دیدی امت محمد صلعم را گوید ای رب تو دانا تری به بد حالی ایشان و تنگی تر این مکان ایشان

يقول الله تعالى هل سألوك شيئا فيقول نعم يا رب سألوني اقرء نبيهم السلام

گوید خدا تعالی آیا سوال کردند ایشان از تو چیزی گوید آری ای رب سوال کردند از من که بگویم پیغمبر ایشان را سلام

واخبره من سوء حالهم فيقول الله تعالى انطلق اليه وبلغه فينطلق جبرائيل

و خبر کنم او را از بد حالی ایشان پس فرماید الله تعالی برو بسوی آنحضرت و برسان او را پس برود جبرئیل

الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم باكيا ليخبره عن سوء حالهم وهو تحت شجرة طوبى

بسوی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم گریه کننده تا خبر کند آنحضرت را از بد حالی ایشان و آنحضرت زیر درخت طوبی

في خيمة من درة بيضاء ولها اربعة الاف باب لها مصراعان من الذهب

در خیمه از مروارید سفید و آن خیمه را چهار هزار دروازه بود و آن خیمه را دو جانب باشند از طلای

الاحمر فيقول ما يبكيك يا جبرائيل فيقول يا محمد لو رأيت ما رأيت لبكيت

سرخ فرماید آنحضرت را چه چیز گریانید ترا ای جبرائیل گوید ای محمد صلعم اگر ببینی آنچه دیدم هر آینه گریه کنی

اشد من بكائي قد جئت من عند عصاة امتك الذين يعذبون في النار

سخت تر از گریه من هر آینه آمده ام از نزد گنهکاران امت تو آنانکه عذاب کرده میشوند در دوزخ

وهم يقرؤن عليك السلام ويقولون اعلم ما اسوء حالنا واضيق مكاننا

و ایشان میگویند بر تو سلام را و می گویند بدان که چه بد است حال ایشان و تنگ است جای ایشان

ويصيحون يا محمداه ويسمعه الله في تلك الساعة صياحهم ثم يقولون

فریاد میکنند یا محمداه بشنود آنحضرت را خدا تعالی درین ساعت فریاد ایشان و ایشان میگویند

يا محمداه فيقول النبي صلى الله عليه وآله وسلم لبيك يا امتي فيقوم باكيا

یا محمداه پس فرماید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لبیک لبیک یا امت پس برخیزد آنحضرت گریه کنند

فيأتي عند العرش والأنبياء عليهم السلام فيخر ساجدا لله ويثنيه بما لم يثن
پس آيد نزد عرش و پيغمبران ديگر هم عليهم السلام پس بيفتد آنحضرت سجده كننده و ثنا گويد خدا تعالى را با چيزى

أحد مثله فيقول الله تعالى ارفع رأسك سل تعط واشفع تشفع فيقول
كسى مثل آن پس فرمايد خدا تعالى آن حضرت را بردار سر خود را سوال كن داده شوى و شفاعت كن تا قبول شود شفاعت تو گويد

يا رب أشقياء أمتي قد نفذت حكمك فيهم وشفعت فاشفعني فيهم
اى رب بدبختان امت من بر آينه جارى و روان كردى حكم خود را در ايشان و شفاعت كنم الحال پس قبول كن شفاعت مرا در حق ايشان

فيقول الله تعالى قبلت شفاعتك فيهم انطلق واقرأ عليهم السلام
پس گويد خدا تعالى قبول كردم شفاعت ترا در حق ايشان و برو و بگو برايشان سلام

وأخرج منها كل من كان قال لا إله إلا الله محمد رسول الله فينطلق النبي
و بيرون برآور از دوزخ هر كسيكه گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روان شود پيغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم مع الأنبياء عليهم السلام إلى جهنم فإذا نظر
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم با پيغمبران عليهم السلام بسوى دوزخ پس چون نظر كند

المالك إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم يقوم تعظيما له فيقول للمالك ما
مالك بسوى محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم برخيزد براى تعظيم آنحضرت پس گويد آنحضرت مالك را چه

حال أمتي الأشقياء يقول المالك أسوء حالهم وأضيق مكانهم فيقول النبي
حال هست بدبختان امت مرا گويد مالك بدترست حال ايشان و تنگ ترست جاى ايشان پس فرمايد پيغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم افتح الباب وارفع الطبق فإذا نظر أهل النار إلى
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بكشاى دروازه را و بردار سرپوش را پس چون نظر كنند اهل نار بسوى

محمد صلى الله عليه وسلم صاحوا بأجمعهم يا محمد آه قد أحرقت النار جلودنا وكبودنا وقد تركتنا
محمد صلى الله عليه وسلم فرياد كنند تمام ايشان يا محمد بر آينه سوخت آتش پوست ما را و جگرهاى ما را و بر آينه گذاشتى ما را

في النار ونسيتنا فيعتذر منهم ويقول ما علمت حالكم فيخرجهم منها
در آتش و فراموش كردى ما را پس عذر خواهد آنحضرت از ايشان و گويد ندانستم حال شما را پس برآرد ايشان را از دوزخ

جميعا وقد صاروا فحما أكلتهم النار فينطلق بهم إلى باب الجنة عند
همه و بر آينه شده باشند انگشت سياه خورده باشد ايشان را آتش پس روان شود آنحضرت با ايشان بسوى دروازه جنت

نهر الحيوان فيغتسلون فيه ويخرجون منه شبابا جردا مردا مكحلين

بجوی حیوان پس غسل کنند ایشان درآن جوی و برآیند ازان جوی جوانان بی موی روی بی ریش سیاه چشم

ببصير ووجوههم كالقمر ليلة البدر على جباههم مكتوب هؤلاء

بس شود روهای ایشان مانند ماه شب چاردهم و بر پیشانی های ایشان نوشته شود ایشان

جهنميون عتقاء الرحمن من النار فيدخلون الجنة ويعيرون بذلك

دوزخیانند آزاد شدگان خدا از آتش پس درآیند جنت را و مطعون و معیوب کرده شوند باین

فيدعون الله تعالى ان يمحو منهم فيمحو الله تعالى ذلك عن جباههم و

پس دعا کنند خدا تعالی را تا بیکرد دور کند این نوشته را ازیشان پس دور کند خدا تعالی این نوشته را از پیشانی های ایشان

اذا رأى الكفار ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا ليتنا كنا مسلمين

چون ببینند کافران که مسلمانان برآینه بیرون رفتند از آتش گویند ای کاشکی میبودیم مسلمانان

فنخرج ايضا نخرج من النار فذلك قوله تعالى ربما يود الذين كفروا لو

پس ما هم می برآمدیم از آتش و آن قول خدا تعالی است بسا وقت که دوست دارند کافران کاش

كانوا مسلمين وروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال يؤتى بالموت

بودندی مسلمانان و روایت شده از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که برآینه فرمود آورده شود موت را

كأنه كبش املح فيقال لاهل الجنة اتعرفون الموت فينظرونه ويعرفونه و

مانند گوسفند کبود رنگ و گفته شود مر اهل جنت را آیا می شناسید موت را پس بنگرند او را و بشناسند او را و

يقال لاهل النار يا اهل النار اتعرفون الموت فينظرونه ويعرفونه فيذبح

گفته شود اهل نار را ای اهل نار آیا می شناسید موت را پس ببینند و بشناسند او را پس ذبح کرده شود

بين الجنة والنار ثم يقال يا اهل الجنة خلود لا موت فيها ويا اهل النار

در میان جنت و دوزخ پس ازان گفته شود ای اهل جنت همیشگی است شما را در جنت موت درآن و ای اهل آتش

خلود لا موت فيها فذلك قوله تعالى وانذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر

همیشگی است شما را در آتش و نیست موت درآن و آن قول خدا تعالی است و بترسان ایشان را از روز افسوس آنگاه که حکم کرده

وفي الخبر اذا جيء بجهنم يوم القيمة تزفر زفرة صار كل امة جاثية على ركبهم

و در خبرست چون آورده شود دوزخ روز قیامت آواز کند آواز کردنی انکه گردند همه گروه ها نشسته بر زانوهای خود

من هولها كما قال الله تعالى وترى كل امة جاثية كل امة تدعى الى كتابها

از ترس آن چنانكه فرموده است خدا تعالى وببينى هر گروه را بر زانو افتاده هر گروه خوانده شود بسوى عملنامه خود

اليوم تجزون ما كنتم تعملون فاذا نظروا الى جهنم وسمعوا زفيرها

امروز جزا داده شوید آنچه بودید که عمل میکردید پس چون نظر کنند به جهنم و بشنوند آواز سخت او را

كما قال الله تعالى سمعوا لها تغيظا وزفيرا من مسيرة خمسمائة عام يقول

چنانکه فرموده است خدا تعالى بشنوند او را آواز خشم و آواز نعره او از مسافت پنج صد سال گوید

كل واحد منهم نفسي نفسي حتى الخليل والكليم الا الحبيب يقول امتي امتي

هر یکی از ایشان در آن وقت نفس من نفس من تا آنکه ابراهيم خليل الله و موسى كليم الله مگر حبيب رب العالمين که گوید امت من امت من

فاذا قربت النار يقول يا نار بحق المصلين والمصدقين والخاشعين و

پس چون نزدیک شود دوزخ ندا کند حضرت ای آتش بحق نماز گذاران و بحق صدقه دهندگان و فروتنان و

الصائمين ارجعي فلا ترجعي النار فيقول جبرائيل يا محمد قرطها بحق التائبين

روزه داران بازگرد پس باز نگردد آتش پس گوید جبرائیل ای محمد صلعم بگو مر آتش را بحق توبه کنندگان

ودموعهم وبكائهم عن الذنوب ارجعي فيقول النبي صلى الله عليه و

و اشکهای ایشان و گریه ایشان از سبب گناهان بازگرد پس گوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله

آله وسلم لها فيرجع النار ويجيء جبرائيل بدموع العصاة ويرش عليها

وسلم مر آتش را پس بازگردد آتش و بیارد جبرائیل با اشکهای گنهگاران و بیفشاند آن را بر آتش

فتطفي النار كنار الدنيا تطفى بالماء والتراب وفي الخبر اذا كان يوم

پس فرو نشیند آتش مانند آتش دنیا که فرو می نشیند وقتی [illegible] با آب و خاک و در خبر است چون شود روز

القيامة يحشر الله تعالى الخلائق في وادي المحشر يجيء لهم جهنم مفتوحة

قیامت حشر کند خدای تعالی مخلوق را در وادی محشر بیاید برای ایشان جهنم کشاده بود

ابوابها وتاخذ اهل المحشر النار من تحتهم وعن شمائلهم فيستغيثون

درهای او و بگیرد اهل محشر را آتش از زیر ایشان و از جانب چپ ایشان [illegible] پس فریاد کنند

الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيستغيث النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى

بسوی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پس آواز کند پیغمبر بسوی

جبرائيل فيقول لا تخف وانفض غبار رأسك فينفض غبار رأسه فينشئ
جبرائیل را پس گوید جبرائیل مر آنحضرت را مترس و بیفشان غبار سر خود را پس بیفشاند آنحضرت غبار سر خود را پس برانگیزد

الله من غبار رأسه سحابا مثل سحاب المطر فيقف على رؤس المؤمنين ثم
خدای تعالی از غبار سر آنحضرت ابری را مانند ابر باران پس بایستد بر سرهای مؤمنان پس از آن

يقول لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم انفض غبار لحيتك فينفض فيجعل
گوید جبرائیل مر آنحضرت محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را که بیفشان غبار ریش خود را پس بیفشاند پس گرداند

الله غبار لحيته سترا بينهم وبين النار ثم يأمره ان ينفض من نفسه
خدای تعالی غبار ریش آنحضرت را پرده در میان ایشان و در میان آتش پس از آن امر کند آنحضرت را که بیفشاند از بدن خود

فينفض فيصير من غبار نفسه بساطا تحت اقدامهم ويمنع منهم نار
پس بیفشاند آنحضرت پس بگردد از غبار بدن آنحضرت فرشی زیر قدمهای ایشان و منع شود از ایشان آتش

جهنم ببركته وفي الخبر اذا كان يوم القيمة يؤتى بعبد فترجح
دوزخ به برکت آن و در خبر است چون شود روز قیامت آورده شود بنده پس غالب شود

سيئاته فيؤمر الى النار فتكلم شعرات عينيه ويقول يا رب
بدیهای وی پس امر شود او را بسوی آتش پس کلام کند یکی از موهای چشم وی و گوید ای رب من

رسولك محمد قال من بكى من خشية الله حرم الله تلك العين على النار ولو
رسول تو محمد صلعم فرموده کسیکه گریه از خوف خدای تعالی حرام کند خدای تعالی آن چشم را بر آتش و اگر

بكى بقدر ان يبل شعرة واحدة غفر الله له فاني بكيت من خشيتك
گرید بقدر اینکه تر کند یک موی او بیامرزد خدای تعالی او را ببرکت آن پس من گریه کرده ام از ترس تو

فانزعني عنها ويقال فانزل فيغفر الله له ويخلصه من النار ببركة شعرة
پس برکنار مرا از آتش و گفته شود ترک کن مرا پس بیامرزد خدای تعالی او را و خلاص کند او را از آتش ببرکت یک موی

واحدة كانت بكت من خشية الله تعالى في الدنيا ثم ينادي نجى فلان
که گریسته بود از خوف خدای تعالی در دنیا پس از آن آواز کند که خلاص شد فلان

ابن فلان ببركة شعرة واحدة باب في ذكر الجنان قال وهب
پسر فلان به برکت یک موی باب در ذکر جنت گفت وهب

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ يَوْمَ خَلَقَهَا عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمٰوٰتِ وَ

بن منبه را رضی الله عنه خدا تعالی آفرید جنت را روزی که آفرید او را پهنای او مانند پهنای آسمانها

الْأَرَضِينَ وَأَمَّا طُولُهَا فَلَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ وَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ

و زمینها است و هرچه درازی اوست پس نمیداند او را هیچکس مگر خدا تعالی و چون شود روز قیامت

بَطَلَتِ الْأَرَضُونَ وَالسَّمٰوٰتُ وَوَسَّعَهَا اللهُ تَعَالَى حَتَّى يَسَعَ أَهْلَ الْجَنَّةِ

فنا شوند زمینها و آسمانها فراخ کرداند او را خدا تعالی تا هر یکی را تنگ جای شوند اهل جنت

وَالْجِنَانُ كُلُّهَا مِائَةُ دَرَجَةٍ وَمَا بَيْنَ دَرَجَتَيْنِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَفِيهَا

و جنت همه آن صد درجه دارد و مابین دو درجه مسافت پنج صد سال است و باشد در آن

أَنْهَارٌ مُطَهَّرَةٌ وَثِمَارُهَا مُتَدَانِيَةٌ مُتَوَالِيَةٌ عَلَى مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَ

جویهای پاک جاری و میوه های آن قریب و پی در پی باشند بحویکه خواهش کنند آنرا نفسها و

فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ مِنْ حُورِ الْعِينِ خَلَقَهُنَّ اللهُ مِنْ نُورٍ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ

در آن زنان باشند پاکیزه از جنس حور عین که آفریده ایشان را خدا از نور گویا که ایشان مانند یاقوت

وَالْمَرْجَانُ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَا يَنْظُرْنَ غَيْرَ أَزْوَاجِهِنَّ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ

و مرجان اند کوتاه کرده باشند چشم را از غیر نظر نکنند بسوی غیر شوهران خود و دست نرسانیده باشد بایشان انس پیش از ایشان

وَلَا جَانٌّ كُلَّمَا أَصَابَهَا زَوْجُهَا وَجَدَهَا عَذْرَاءَ وَعَلَيْهَا سَبْعُونَ حُلَّةً

و نه جن هرگاه که قربت کند بایشان شوهران ایشان یابد ایشان را بکر و دوشیزه و باشد بر ایشان هفتاد قسم جامه

مُخْتَلِفَةَ الْأَلْوَانِ وَحَمْلُهَا عَلَيْهَا أَخَفُّ مِنْ شَعْرَةٍ وَاحِدَةٍ فِي بَدَنِهَا وَيُرٰى

مختلف رنگها و برداشتن آن جامه ها بر آن ها سبکتر باشد از یک موی که در بدن آنهاست و دیده شود

مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا وَعَظْمِهَا وَجِلْدِهَا وَحُلَلِهَا كَمَا تُرَى الشَّرَابُ

مغز ساق آنها از پس گوشت آنها و استخوان آنها و پوست آنها و جامه های آنها چنانکه دیده می شود شراب

الْأَحْمَرُ مِنَ الزُّجَاجِ الْأَبْيَضِ وَقُرُونُهُنَّ مُكَلَّلَةٌ مُرَصَّعَةٌ بِالدُّرِّ وَ

سرخ از شیشه سفید و گیسوها که شان دانه نشان و جواهر نشان باشد به مروارید و

الْيَوَاقِيتِ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا آمِينَ بَابٌ فِي ذِكْرِ أَبْوَابِ الْجِنَانِ قَالَ

یاقوتها بار الله روزی کن ما را آمین باب در ذکر درهای جنت گفت

ابن عباس رض للجنان ثمانية ابواب من الذهب المرصع بالجواهر
ابن عباس رض جنت را هشت در باشند از طلای و آراسته ان بجواهر
مكتوب على باب الجنة الاول لا اله الا الله محمد رسول الله وهو باب
نوشته بود بر دروازه بهشت اول نیست معبود مگر الله محمد فرستاده خدا است و این دروازه
الانبياء والمرسلين والعلماء والشهداء والاسخياء والباب الثاني باب
پیغمبران و مرسلان و عالمان و شهیدان و سخیان است و دروازه دوم دروازه
المصلين بكمال طهارة وضوءها واركانها والباب الثالث باب المزكين
نماز گذاران بکمال کنندگان باشند از پاکی وضوی آنرا و ارکان آنرا و در سوم دروازه زکوة دهندگان است
بطيب انفسهم والباب الرابع باب الامرين بالمعروف والناهين عن
بخوشی دل و دروازه چهارم دروازه امر کنندگان است بمعروف و نهی کنندگان از
المنكر والباب الخامس باب من نهى نفسه عن الشهوات والباب السادس باب
غیر مشروع و دروازه پنجم دروازه کسی است که باز داشته نفس خود را از شهوتهای نفسانی و دروازه ششم دروازه
الحاجين والمعتمرين والباب السابع باب المجاهدين والباب الثامن باب
حاجیان و عمره کنندگان است و دروازه هفتم دروازه جهاد کنندگان است و دروازه هشتم دروازه
الموحدين الذين يغضون ابصارهم عن المحارم ويعملون الخيرات من
اهل توحید است آنانکه بند کنند چشمان خود را از چیزهای حرام و عمل کنند نیکیها را از
بر الوالدين وصلة الرحم وغير ذلك واسماء الجنان ثمانية اولها دار
نیکی بوالدین و صله رحم و غیر از این و نامهای جنت هشت اند اول آن
الجنان وهي من اللؤلؤ البيضاء وثانيها دار السلام وهي من ياقوت
دار الجنان است و آن از مروارید سفید است و دوم آنها دار السلام است و آن از یاقوت
حمراء وثالثها جنة المأوى وهي من زبرجد خضراء ورابعها جنة
سرخ است و سوم آنها جنت المأوی است و آن از زبرجد سبز است و چهارم آن جنة الخلد
الخلد وهي من مرجان صفراء وخامسها جنة النعيم وهي من فضة بيضاء
است و آن از مرجان زرد است و پنجم آن جنت النعیم است و آن از نقره سفید است

وَسَادِسُهَا جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ وَهِيَ مِنْ ذَهَبٍ حَمْرَاءَ وَسَابِعُهَا جَنَّةُ عَدْنٍ وَهِيَ

و ششم آن جنت الفردوس است و آن از طلای سرخ است و هفتم آن جنت عدن است و آن

مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ وَهِيَ مُشْرِفَةٌ عَلَى الْجِنَانِ كُلِّهَا وَثَامِنُهَا جَنَّةُ الْفَضِيلَةِ

از مروارید سفید است و این جنت عدن بالاست بر تمام جنتها و هشتم آنها جنت الفضیلة است

وَهِيَ أَعْلَى الْجِنَانِ كُلِّهَا وَلَهُ بَابَانِ وَمِصْرَاعَانِ مِنَ الذَّهَبِ كُلُّ مِصْرَاعٍ بَيْنَهُ

و آن اعلاست از تمام جنت و او را دو در است و دو تخته از طلا هر تخته در میان او

وَبَيْنَ الْأُخْرَى كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَأَمَّا بِنَاؤُهَا فَلَبِنَةٌ مِنَ الذَّهَبِ

و در میان دیگری همچنانکه در میان آسمان و زمین و هرچه بنا را وست پس خشتی از طلاست

وَلَبِنَةٌ مِنَ الْفِضَّةِ وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ وَتُرَابُهَا الْعَنْبَرُ وَالزَّعْفَرَانُ وَقُصُورُهَا

و خشتی از نقره است و کل وی مشک است و تراب او عنبر است و زعفران و کوشکهای او

مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَغُرُفَاتُهَا مِنَ الْيَوَاقِيتِ وَأَبْوَابُهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ وَفِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ

از مروارید است و غرفهای آن از یاقوت است و درهای آن از جواهر است و دران جویهاست از

مَاءِ الرَّحْمَةِ وَهِيَ تَجْرِي فِي جَمِيعِ الْجِنَانِ وَحَصَاهَا وَأَحْجَارُهَا اللَّآلِي وَ

آب رحمت و آن جاری است در همه جنت‌ها و سنگریزه‌های آن و سنگهای آن مروارید است و

مَاؤُهَا أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَفِيهَا نَهْرُ الْكَوْثَرِ وَهُوَ

آب آن سفیدتر است از برف و شیرین‌تر است از عسل و دران جوی کوثر است و آن

نَهْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَشْجَارُهَا الدُّرُّ وَالْيَاقُوتُ وَفِيهَا

جوی محمد است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و درختان وی از مروارید و یاقوت است و دران

نَهْرُ الْكَافُورِ وَفِيهَا نَهْرُ التَّسْنِيمِ وَفِيهَا نَهْرُ السَّلْسَبِيلِ وَفِيهَا نَهْرُ الرَّحِيقِ

جوی کافور است و دران جوی تسنیم است و دران جوی سلسبیل است و دران جوی شراب

الْمَخْتُومِ وَمِنْ وَرَاءِ ذٰلِكَ أَنْهَارٌ كَثِيرَةٌ لَا يُحْصَى عَدَدُهَا وَفِي الْخَبَرِ عَنِ

مهر کرده است و سوای آن دیگر جویهای بسیار است که شمار نیاید عدد آن و در خبر است از

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ

پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود شب معراج سیر کنانیده شد مرا بسوی آسمان

وَعُرِضَ عَلَیَّ جَمِیعُ الْجِنَانِ فَرَأَیْتُ فِیهَا أَرْبَعَةَ أَنْهَارٍ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ وَنَهْرٌ

و ظاهر کرده شد بر من همه بهشتها پس دیدم در آن چهار جوی جوی از آب و جوی

مِنْ لَبَنٍ وَنَهْرٌ مِنْ خَمْرٍ وَنَهْرٌ مِنْ عَسَلٍ کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی فِیهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ

از شیر و جوی از شراب و جوی از عسل چنانکه فرموده است خدا تعالی در بهشت جویهاست از آب

غَیْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ وَأَنْهَارٌ

که متغیر نبود و جویهاست از شیر که متغیر نباشد مزه آن و جوی از شراب که لذیذ است نوشندگان را و جوی

مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی فَقُلْتُ لِجِبْرَائِیلَ مِنْ أَیْنَ یَجِیءُ هٰذِهِ الْأَنْهَارُ وَإِلَی أَیْنَ تَذْهَبُ

از عسل صاف پس گفتم جبرائیل را از کجا می آیند این جویها و کجا میروند

قَالَ جِبْرَئِیلُ یَذْهَبُ إِلَی الْحَوْضِ الْکَوْثَرِ وَلَا أَدْرِی مِنْ أَیْنَ یَجِیءُ فَاسْأَلْ مِنَ

گفت جبرئیل علیه السلام میروند این جویها بحوض کوثر و نمیدانم که از کجا می آیند پس سوال کن از

اللّٰهِ تَعَالَی أَنْ یُعْلِمَکَ أَوْ یُرِیَکَ فَدَعَا رَبَّهُ فَجَاءَ مَلَکٌ وَسَلَّمَ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی

خدا تعالی اینکه معلوم کناند ترا یا نماید ترا پس خواست آنحضرت از رب خود پس آمد یک فرشته و سلام کرد بر پیغمبر صلی

اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ یَا مُحَمَّدُ غَمِّضْ عَیْنَیْکَ فَغَمَضْتُ عَیْنَیَّ ثُمَّ قَالَ

الله تعالی علیه وآله وسلم و گفت ای محمد صلعم بپوش چشمان خود را پس پوشیدم چشمان خود را پس از آن گفت

افْتَحْ عَیْنَیْکَ فَإِذَا أَنَا عِنْدَ شَجَرَةٍ وَرَأَیْتُ قُبَّةً مِنْ دُرَّةٍ بَیْضَاءَ

بکشا چشمان خود را پس من نزدیک درختی ام و دیدم در آنجا یک گنبد از مروارید سفید و

وَلَهَا بَابٌ مِنْ یَاقُوتٍ أَخْضَرَ وَقُفْلُهَا مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ وَلَوْ أَنَّ جَمِیعَ مَا

آن گنبد را یک در است از یاقوت سبز و قفل آن از طلای سرخ است و اگر تمام آنچه

فِی الدُّنْیَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَضَعُوا عَلَی تِلْکَ الْقُبَّةِ لَکَانُوا مِثْلَ طَائِرٍ جَالِسٍ

در دنیاست از جن و انس نهاده شوند بر آن گنبد هر آینه باشند مانند مرغی که نشسته باشد

عَلَی الْجَبَلِ وَکُوَّرَةً عَلَی الْقُبَّةِ فَرَأَیْتُ هٰذِهِ الْأَنْهَارَ الْأَرْبَعَةَ تَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ

بر کوه و دیدم یک کوزه بر آن گنبد پس دیدم این جویهای چهارگانه را که جاری می شد از زیر

هٰذِهِ الْقُبَّةِ فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ قَالَ لِی الْمَلَکُ لِمَ لَا تَدْخُلُ فِی الْقُبَّةِ

آن گنبد پس چون خواستم اینکه باز گردم از آنجا گفت مرا آن فرشته چرا داخل نمیشوی در گنبد

قلت كيف ادخل وعلى بابها قفل قال لي افتح قلت كيف افتحه ولا

گفتم چگونه داخل شوم و بر دروازه آن قفل است گفت مرا بکشا گفتم چگونه بکشایم آنرا و نیست

مفتاح له قال مفتاحه في يدك افتحه قلت يا ملك اين مفتاحه قال

کلید او را گفت کلید وے در دست تست بکشا او را گفتم ای فرشته کجا کلید او گفت

مفتاحه بسم الله الرحمن الرحيم فلما دنوت من القفل قلت بسم الله

کلید او بسم الله الرحمن الرحیم پس چون نزدیک شدم به قفل گفتم بسم الله

الرحمن الرحيم فتح القفل ودخلت في القبة فرأيت هذه الانهار الاربعة

الرحمن الرحیم پس بکشاد قفل و داخل شدم در گنبد پس دیدم این جوهای چارگانه را

تجري من اربعة اركان القبة فلما اردت الخروج عن القبة قال لي

که جاری است از چهار طرف گنبد پس خواستم که برآیم از گنبد گفت مرا

الملك هل نظرت ورأيت قلت نعم قال انظر ثانيا الى اركانها فلما نظرت

آن فرشته آیا نظر کردی و دیدی گفتم آری گفت نظر کن دوباره بچهار طرف گنبد پس چون نظر کردم

رأيت مكتوبا على اربعة اركان القبة بسم الله الرحمن الرحيم

دیدم که نوشته است بر چهار طرف گنبد بسم الله الرحمن الرحیم

ورأيت نهر الماء يخرج من ميم بسم الله ونهر اللبن يخرج من هاء الله ونهر

و دیدم جوی آب را که می برآید از میم بسم الله و جوی شیرے بر آید از هاے الله و جوے

الخمر يخرج من ميم الرحمن ونهر العسل يخرج من ميم الرحيم فعلمت ان اصل

شراب می برآید از میم رحمن و جوی عسل بر آید از میم رحیم پس دانستم که اصل

هذه الانهار الاربعة من البسملة فقال الله تعالى يا محمد من ذكرني بهذه

این جوهاے چارگانه از بسم الله است پس فرمود الله تعالے ای محمد کسیکه یاد کند مرا باین

الاسماء من امتك وقال بقلب خالص بسم الله الرحمن الرحيم سقيته من

اسما از امت تو و گوید به دل خالص از غیر بسم الله الرحمن الرحیم را بنوشانم او را از

هذه الانهار الاربعة يسقون يوم السبت ماءها ويوم الاحد يشربون

این جوهاے چارگانه نوشانیده شوند روز شنبه آب او را و روز یکشنبه نوشند

عسلها ويوم الاثنين يسقون لبنها ويوم الثلثاء يشربون خمرها

عسل اورا در روز دوشنبه نوشانیده شوند شیر اورا در روز سه شنبه نوشانیده شوند شراب اورا

فاذا شربوها سكروا واذا سكروا طاروا الف عام حتى ينتهوا الى جبل

پس چون بنوشند از مست شوند و چون مست شوند پرواز کنند هزار سال تا آنکه رسند بکوهی

عظيم من مسك اذفر يخرج منه السلسبيل من تحته فيشربون وذلك

عظیم از مشک خالص بوی تند که می برآید چشمه سلسبیل از زیر آن پس بنوشند از آن و آن

يوم الاربعاء ثم يطيرون الف عام حتى ينتهوا الى قصر فيقعون فيها

روز چهار شنبه باشد پس از آن پرواز کنند هزار سال تا آنکه رسند بکوشکی پس بایستند آنجا و در آن

سرر مرفوعة واكواب موضوعة ونمارق مصفوفة وزرابي مبثوثة

تختهای بلند و آبخوره ها نهاده باشند و بالش برابر یکدیگر گذاشته و فرشهای نفیس گسترده باشند

فيجلس كل واحد منهم على سرير فينزل عليهم شراب الزنجبيل فيشربون

پس نشینند هر یک از ایشان بر تختی پس فرود آید بر ایشان شربت زنجبیل پس بنوشند از آن

وذلك يوم الخميس ثم يمطر الله عليهم من غيم ابيض الذي خلق الله

و آن روز پنجشنبه باشد پس از آن بارش کند خدا تعالی بر ایشان از ابر سفید آنکه آفرید او را خدای

تعالى من عنبر الف عام حللا والف عام جواهرا فتعلق بكل جوهر

تعالی از عنبر تا هزار سال حله ها را و هزار سال جواهر را پس آویخته باشد بهر جوهر

حور ثم يطيرون الف عام حتى ينتهوا الى مقعد صدق عند مليك

حوری پس از آن پرواز کنند هزار سال تا آنکه رسند تا مجلس راستی نزد پادشاه

مقتدر وذلك يوم الجمعة فيقعدون على مائدة الخلد وينزل

توانا و آن روز جمعه باشد پس نشینند بر خوان خلد و فرود آید

عليهم الرحيق المختوم ختامه مسك فيشربونها وقال وهم الذين

بر ایشان شراب مهر کرده شده مهری از مشک پس بنوشند آنرا و فرمود ایشان آنانند

يعملون الصالحات ويجتنبون عن المعاصي قال كعب سألت رسول

که می کنند اعمال صالحه را و پرهیز می کنند از گناهان گفت کعب سوال کردم رسول

اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَا یَیْبَسُ أَغْصَانُهَا
خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از درختان جنت پس فرمود خشک نمی شود شاخهای آن

وَلَا یَتَسَاقَطُ أَوْرَاقُهَا وَلَا یَفْنیٰ ثِمَارُهَا وَإِنَّ أَکْبَرَ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ شَجَرَةُ
و نمی ریزند برگهای آن و فنا نمیشوند میوه های آن و هرآئینه کلانترین درختان درخت

طُوبیٰ أَصْلُهَا مِنْ دُرَّةٍ بَیْضَاءَ وَأَعْلَاهَا مِنْ ذَهَبٍ وَوَسَطُهَا مِنْ فِضَّةٍ
طوبی است بیخ آن از مروارید سفید است و اعلای آن از طلا است و میان آن نقره است

وَأَغْصَانُهَا مِنْ زَبَرْجَدٍ وَأَوْرَاقُهَا مِنَ السُّنْدُسِ وَعَلَیْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ
و شاخهای آن از زبرجد است و برگهای آن از سندس است و بران هفتاد هزار

غُصْنٍ وَأَغْصَانُهَا مُلْحَقَةٌ بِسَاقِ الْعَرْشِ وَأَدْنیٰ أَغْصَانِهَا فِی السَّمَاءِ
شاخ است و شاخهای آن پیوسته است به ساق عرش و ادنی از شاخهای او در آسمان است

وَلَیْسَ فِی الْجَنَّةِ غُرْفَةٌ وَلَا قُبَّةٌ وَلَا حُجْرَةٌ إِلَّا وَفِیهَا غُصْنٌ یُظِلُّ عَلَیْهَا وَ
و نیست در بهشت غرفه و نه قبه و نه حجره مگر که دران شاخ است از طوبی پس سایه کند آن شاخ

فِیهَا مِنَ الثِّمَارِ مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ فَنَظِیرُهَا فِی الدُّنْیَا الشَّمْسُ أَصْلُهَا
و دران درخت طوبی میوه هاست آنچه میخواهد نفس پس مثال طوبی در دنیا آفتاب که اصل وے

فِی السَّمَاءِ وَقَدْ یُضِیءُ ضَوْءُهَا فِی کُلِّ دَرَجَةٍ وَکُلِّ مَکَانٍ وَقَالَ عَلِیٌّ رَضِیَ اللّٰهُ
در آسمان است و هرآئینه روشنی میکند روشنی او در هر درجه و هر مکان و گفت علی رضی

إِنَّ أَشْجَارَ الْجَنَّةِ تَکُونُ مِنَ الْفِضَّةِ وَأَوْرَاقُهَا بَعْضُهَا مِنْ فِضَّةٍ وَ
هرآئینه درختان جنت میباشند از نقره و برگهای آن بعضے از نقره است و

بَعْضُهَا مِنْ ذَهَبٍ إِنْ کَانَ أَصْلُ الشَّجَرِ مِنْ ذَهَبٍ تَکُونُ أَغْصَانُهَا مِنْ
بعضے از طلاست اگر باشد بیخ درخت از طلا باشد شاخهاے وے از

فِضَّةٍ وَإِنْ کَانَ أَصْلُهَا مِنْ فِضَّةٍ تَکُونُ أَغْصَانُهَا مِنْ ذَهَبٍ وَأَشْجَارُ
نقره و اگر باشد بیخ وی از نقره باشد شاخهای وی از طلا و درختان

الدُّنْیَا تَکُونُ أَصْلُهَا فِی الْأَرْضِ وَفَرْعُهَا فِی الْهَوَاءِ لِأَنَّهَا دَارُ التَّکْلِیفِ وَ
دنیا میباشد بیخ آن در زمین و شاخهای آن در هوا زیرا که دنیا سرای تکلیف است و

ليس كذلك اشجار الجنة فان اصلها في الهواء واغصانها في الارض

نيست اينچنين درختان جنت زيراكه بيخ ان در هوا است وشاخهاي ان در زمين است

كما قال الله تعالى قطوفها دانية اي ثمارها قريبة وتراب ارضها

چنانكه فرموده است خداي تعالى ميوهاي ان نزديك است اي ثمرهاي ان نزديك است وخاك زمين جنت

مسك وعنبر وكافور وانهارها ماء ولبن وعسل وخمر واذا هبت

مشك است وعنبر وكافور است وجويهاي وي اب وشير وعسل وشراب است وچون وزد

الريح في الجنة وتضرب بالاوراق بعضها ببعض يسمع منه صوت ما

هوا در جنت وبزند برگهارا بعضي بر بعضي شنيده شود از ان اوازي كه

سمع مثله في الحسن والملئكة في الجنة يبنون القصور ويغرسون الغرس

شنيده نشده مانند ان در خوبي وفرشتگان در جنت ميسازند كوشكها را وكشت ميكنند كشت را

لاهل الجنة اذا اشتغلوا بالتسبيح والاستغفار وذكر الله وقراءة

براي اهل جنت چون مشغول شوند بتسبيح واستغفار وذكر خدا وخواندن

القران اشتغلنا بالبنيان وغير ذلك ببركة ذكر الله عز وجل فلما

قران مشغول ميشويم ما بساختن كوشكها وغيران ببركت ذكر خداي عزيز وجليل پس چون

كفوا عن ذكر الله تعالى كففنا عن بنيانهم فالخبر مامن عبد يصوم

باز ايستند مومنان از ذكر خدا تعالى باز ايستيم ما از ساختن كوشكها ودر خبر است نيست بنده كه روزه دارد

شهر رمضان الا زوجه الله من حور العين في خيمة من درة مجوفة

ماه رمضان را مگر انكه نكاح ميدهد او را خدا از حور عين در خيمه از مرواريد ميان خالي

بيضاء كما قال الله تعالى حور مقصورات في الخيام لكل امراة منهن

سفيد چنانكه فرمود خدا تعالى حوران بند شده در خيمها براي هر زني از انها

سبعون سريرا من ياقوت حمراء على كل سرير سبعون فراشا ولكل

هفتاد تخت باشد از ياقوت سرخ بر هر تخت هفتاد فرش است وبراي هر

امراة منهن الف وصيفة ومع كل وصيفة صحفة من ذهب ويعطى زوجها

زني از انها هزار خدمتگار باشد وبا هر وصيفه از طلا وداده شود شوهر اورا

مِثْلُ ذٰلِكَ وَهٰذَا كُلُّهُ لِمَنْ صَامَ رَمَضَانَ سِوَى مَا عَمِلَ مِنَ الْحَسَنَاتِ

مثل آن واین همه برای کسے ہست که روزه داشته ماه رمضان را سوا از آنچه عمل کرده از نیکیها

بَابٌ فِي ذِكْرِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْخَيْرَانِ وَرَاءَ الصِّرَاطِ صَحَارِي فِيهَا اَشْجَارٌ

باب در ذکر اہل جنت در خیرست که هر آئینه پس از گذشتن صراط صحراها ہستند که دران درختان

طَيِّبَةٌ وَتَحْتَ كُلِّ شَجَرَةٍ عَيْنَانِ مَاؤُهُمَا انْفَجَرَتْ مِنَ الْجَنَّةِ اَحَدُهُمَا عَنِ

بسیار خوشبو و زیر درخت دو چشمه باشند که آب آنها جاری شده باشد از جنت یکی از آن دو چشمه از

الْيَمِينِ وَالْاُخْرٰى عَنِ الشِّمَالِ وَالْمُؤْمِنُونَ يَجُوزُونَ مِنَ الصِّرَاطِ وَقَدْ

جانب راست و دیگری از جانب چپ است و مومنان بگذرند از صراط و هر آئینه

قَامُوا مِنَ الْقُبُورِ وَكَانُوا فِي الْحِسَابِ وَوَقَفُوا فِي حَرِّ الشَّمْسِ فَيَجِيئُونَ فَيَشْرَبُونَ

برخاسته باشند از قبرها و استاده باشند در حساب و استاده باشند در گرمی آفتاب پس بیایند و بنوشند

مِنْ اِحْدَى الْعَيْنَيْنِ فَاِذَا بَلَغَ الْمَاءُ الصُّدُورَ وَلَمْ يَزُلْ مِنْهُمْ كُلُّ مَا كَانَ فِيهَا

از یکی دو چشمه پس چون رسد آب بسینه های ایشان ببرد از ایشان هر آنچه بود دران سینه ها

مِنْ غِلٍّ وَخِيَانَةٍ وَحَسَدٍ وَاِذَا بَلَغَ الْمَاءُ فِي بُطُونِهِمْ يَزُولُ مِنْهُمْ مَا كَانَ فِيهَا

از کینه و خیانت و حسد و چون رسد آب در شکمهای ایشان زائل شود از ان هر آنچه بود دران

مِنْ قَذَرٍ وَدَمٍ وَبَوْلٍ فَيَطْهُرُ ظَاهِرُهُمْ وَبَاطِنُهُمْ ثُمَّ يَجِيئُونَ اِلَى الْحَوْضِ

از پلیدی و خون و بول پس پاک شود ظاهر ایشان و باطن ایشان پس از ان بیایند بسوی حوض

الْاٰخَرِ فَيَغْتَسِلُونَ فِيهِ رُؤُوسَهُمْ وَنُفُوسَهُمْ فَيَصِيرُ وُجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ

دیگر پس بشویند دران سرهای خود را و تنهای خود را پس گردد رویهای ایشان مانند ماهتاب

لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَتَلِينُ نُفُوسُهُمْ كَالْحَرِيرِ وَتَطِيبُ اَجْسَادُهُمْ كَالْمِسْكِ

شب چاردهم و نرم شود بدنهای ایشان مانند جامه ابریشم و خوشبو شوند بدنهای ایشان مانند مشک

فَيَنْتَهُونَ اِلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَاِذَا رَاَى الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ حَلْقَةً مِنْ يَاقُوتَةٍ

پس برسند تا دروازه جنت و چون ببینند مومنان مر جنت را حلقه از یاقوت

حَمْرَاءَ فَيَضْرِبُونَهَا بِصَفْقَتِهِمْ فَيَسْمَعُ مِنْهُ الطَّنِينُ فَيَبْلُغُ كُلَّ حَوْرَاءَ

سرخ پس بزنند مومنان آن حلقه را بکفهای دست خود پس شنیده شود از ان حلقه آواز باریک پس برسد هر حور را آنچه

زوجها فتقبل فيخرج الحور فتعانق زوجها وتقول له انت حبيبي

شوهرش آمده بیرون آید هر حور و بغل کشد شوهر خود را و گوید شوهر خود را تو حبیب منی

وانا راضية عنك لا اسخط ابدا ويدخلون في الجنة بيتها وكان

ومن راضیم از تو بغضب نشوم گاهی و داخل شوند در جنت در خانه شود و باشد

في البيت سبعون سريرا وعلى كل سرير سبعون فراشا وعلى كل فراش سبعون

در هر خانه هفتاد تخت و بر هر تخت هفتاد فرش و بر هر فرش هفتاد

زوجة وعلى كل زوجة سبعون حلة يرى مخ ساقها من وراء الحلل في

حور و بر هر حور هفتاد حله باشد و دیده شود مغز ساق های ایشان از پس حلها و در جنت

فلو ان شعرة من شعرات نساء اهل الجنة سقطت الى الارض لاضاءت

اگر یک موی از موهای زنان اهل جنت بیفتد بر زمین هر آینه روشن کند

اهل الارض وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الجنة بيضاء يتلألؤ

تمامی اهل زمین را و گفت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم جنت سفید و درخشان است

لا ينام اهلها ولا شمس ولا قمر ولا ليلة ولا يوم ولا نوم فيها لان

خواب نمیکنند اهل آن و نیست آفتاب و نه مهتاب و نه شب و نه روز و نه خواب هست در آن زیرا که

النوم اخو الموت ووراء الجنة سبع حوائط محيطة بالجنان كلها

خواب برادر موت است و گرد جنت هفت دیوارات که احاطه کرده اند تمام جنت

فالاول من فضة والثاني من ذهب والثالث من ياقوت والرابع

پس دیوار اول از نقره است و دوم دیوار از طلا است و سیوم از یاقوت است و چهارم

من لؤلؤ والخامس من در والسادس من زبرجد والسابع من نور

از مروارید است و پنجم از مروارید و ششم از زبرجد است و هفتم از نور

يتلألؤ وما بين كل حائطين مسيرة خمسمائة عام واما اهل الجنة

درخشان است در میان هر دو دیوار مسافت پنجصد سال است و هر چه اهل جنت از

جرد مرد مكحولون والرجال شوارب خضراء وهو املح ما يكون يعلى

پس جوانان بی ریش سیاه چشم باشند و برای مردان بروت های سبز باشند و آن نمکین تر و خوشتر است که باشد

الأمرد وذلك لتمييز الرجال من النساء وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه

جوان واین سبزی بروتها برای شناخت مردان است از زنان ودر خبرست از پیغمبر صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم ان اهل الجنة يكون على كل واحد سبعون حلة يتقلب كل

وآله وسلم هر آئینه اهل جنت باشند بر هر یکی از ایشان هفتاد حله می گردد وهر

حلة في كل ساعة سبعون لونا ويرى وجهه في وجهها وصدرها

حله از هر ساعت هفتاد رنگ ومی بیند شوهر روی خود را در روی حور وسینهٔ حور

وساقيها وترى وجهها في وجهه وصدره وساقيه ولا يتزقون و

وساقهای حور وبیند حور روی خود را در روی شوهر خود وسینه ودو ساق او ونه آب دهان اندازند و

لا يمتخطون ولا يكون لهم شعر الابط والعانة الا الحاجبين وشعر

نه آب بینی می اندازند ونمی باشد ایشان را موی بغل وموی زیر ناف مگر دو ابرو وموی

الرأس والعين ثم يزدادون كل يوم جمالا وحسنا كما يزدادون كل

سر ومژگان پس ایشان زیاده میشوند هر روز در خوبی وحسن چنانکه زیاده می شوند هر

يوم هو ما في الدنيا يعطى للرجل قوة مائة رجل في الاكل والشرب و

روز در پیری در دنیا وداده شود مرد را قوت صد مرد در خوردن ونوشیدن

الجماع ويجامعون كما يجامع اهل الدنيا من رجل والمرأة حقبا و

در جماع کردن وجماع کنند چنانکه می کنند اهل دنیا از مرد وزن یک حقب و

الحقب ثمانون سنة ولا يمل ولا تمله على ذلك الفرش فاذا جامع

وحقب هشتاد سال است ونه مرد وچه ونه سیری باشد بران فرش پس چون جماع کند

في كل يوم وجدها عذراء وقال ابن عباس رض ما سمع مثلها في الحسن

در هر روز بیابد آن حور را بکر وگفت ابن عباس رض که هرگز نشنیده مثل حور در حسن

وعن علي رض انه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان في الجنة

واز علی رض روایت است که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم هر آئینه در جنت

شجرة تخرج من اعلاها الحلل ومن اسفلها الخيل ذوات اجنحة

درختی ست که می برآید از بالای آن حله ها واز زیر آن اسپ ها که صاحب بال ها باشند

سروجها من ضعة مكللة بالدر والياقوت ولا تروث ولا تبول

زین های ایشان مرصع وزاد شان باشد بمروارید و یاقوت ونه سرگین کنند ونه بول کنند

فيركب عليها اولياء الله فتطير بهم في الجنة فيقول الذين اسفل

پس سوار شوند بران ها دوستان خدا پس پرواز کنند با ایشان در جنت پس گویند آنکه پائین اند

منهم يا رب بما بلغ عبادك هؤلاء بهذه الكرامة فيقول لهم الله

از ایشان ای رب بکدام سبب رسیدند این بندگان تو باین درجه فرماید خدا ایشان را بر آئینه شما

كنتم تنامون وهم يصلون وكانوا يصومون وانتم تفطرون وانهم

خواب میکردید وایشان نماز میخواندند و بودند ایشان که روزه میداشتند و شما افطار میکردید و

كانوا ينفقون اموالهم وانتم تمسكون وتبخلون وكانوا

بدرستی ایشان بودند در راه خدا صرف میکردند مالهای خود را و شما بندی کردید و بخل میکردید و بودند ایشان

يجاهدون وانتم تجبنون وعن ابي هريرة رض انه قال ان في الجنة

که جهاد میکردند و شما بیدلی میکردید و روایت از ابی هریره رض که گفت بر آئینه در جنت

شجرة لو يسير الراكب في ظلها مائة عام ما يقطعها قال الله تعالى

درختی است اگر سیر کند سوار در سایهٔ آن صد سال قطع نکند انرا فرموده است خدا تعالی

وظل ممدود ونظيره في الدنيا الوقت الذي قبل طلوع الشمس وبعد

و سایه دراز کشیده و نظیر آن در دنیا آن وقت است که پیش از طلوع آفتاب و بعد

غروبها الى ان يدخل سواد الليل قال الله تعالى الم تر الى ربك كيف

غروب آن باشد تا آنکه داخل شود سیاهی شب خدا تعالی آیا ندیدی که پروردگار تو چگونه

مد الظل يعني قبل طلوع الشمس وبعد غروبها وروي عن النبي

دراز کرد سایه را یعنی پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن و روایت کرده شده از نبی

صلى الله عليه واله وسلم قال الا انبئكم ساعة هي اشبه بساعات

صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که فرمود آیا خبر کنم شما را بساعتی او مشابه تر باشد بساعات

الجنة وهي الساعة التي قبل طلوع الشمس وبعد غروبها ظلها دائم

جنت و آن ساعتی است که پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن است و سایه آن همیشه است

وراحتها باسطة وبركتها كثيرة وروي ايضا ان في الجنة شجرة
وراحت آن فراخ ست وبركت آن بسيارست وروايت كرده شده نيز كه هر آئينه در بهشت درختى ست

ثمرها الين من الزبد واحلى من العسل واطيب من المسك ولا يأكلها
كه ميوه آن نرم ترست از مسكه وشيرين تر است از عسل وخوشبوتر است از مشك ونه خورند آنرا

الا المصلون باب في ذكر حور العين في الخبر عن النبي صلى الله عليه
مگر نمازگزاران باب در ذكر حور عين در خبرست از پيغمبر صلى الله تعالى عليه

وآله وسلم انه قال خلق الله وجه الحور من اربعة الوان ابيض واخضر
وآله وسلم كه هر آئينه فرمود آفريد خدا روى حور را از چهار رنگ سفيد وسبز

واصفر واحمر وخلق بدنها من الزعفران والمسك والعنبر و
وزرد وسرخ وآفريد بدن او را از زعفران ومشك وعنبر و

الكافور وخلق شعورهن من القرنفل ومن اصابع رجلها الى ركبتها
كافور وآفريد موهاى ايشان را از ميخك وازانگشتهاى پاى ايشان تا زانوهاى

من الزعفران الاطيب ومن ركبتيها الى ثدييها من المسك ومن
از زعفران خوشبوتر وازانوها تا پستانها از مشك واز

ثدييها الى عنقها من العنبر ومن عنقها الى رأسها من الكافور
پستانها تا گردن از عنبرست واز گردن تا سر آن از كافورست

ولو بزقت بزقة في الدنيا لصارت كلها مسكا مكتوب على
واگر آب دهن اندازد يكبار در دنيا هر آئينه گردد دنيا همه مشك نوشته است بر

صدرها اسم زوجها واسم من اسماء الله تعالى وفيما بين منكبيها فرسخ
سينه هر حورى نام شوهر او ونامى از نامهاى خدا تعالى ودر ميان دو دوش او يك فرسخ مسافت است

في كل يد من يديها عشرة اسورة من ذهب وفي اصابعها
ودر هر دست از دو دست وى ده دستانه از طلا ودر انگشتهاى وى

عشرة خواتيم وفي رجليها عشرة خلاخيل من الجواهر واللؤلؤ وقد روي
ده انگشترى است ودر دو پاى او ده خلخال است از جواهر ومرواريد وروايت كرده شده

عن ابن عباس رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

از ابن عباس رضی الله عنه که وی گفت فرمود رسول خدا تعالی صلی الله علیه وآله وسلم

ان في الجنة حوراء يقال لها اللعبة خلقها الله تعالى من اربعة اشياء

بدرستیکه در جنت یک حوریست گفته میشود او را لعبت آفرید او را خدا تعالی از چهار چیز

من المسك والكافور والعنبر والزعفران وعجنت طينتها بماء الحيوان

از مشک و کافور و عنبر و زعفران و خمیر شده گل وی با آب حیات

وجميع الحور لها عشاق ولو بزقت في البحر بزقة لعذب ماء البحر

و تمام حوران او را عاشق اند اگر آب دهن اندازد آن حور در دریا هر آینه شیرین شود آب

من ريقها مكتوب على صدرها من احب ان يكون له مثلي فليعمل

دریا از آب دهن آن نوشته است بر سینه وی کسیکه دوست دارد اینکه باشد او را مثل من پس باید که بکند

بطاعة ربي وروي عن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله

عبادت رب من و روایت کرده شد از ابن مسعود رض که وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی

عليه وآله وسلم ان الله تعالى لما خلق جنات عدن دعا جبرئيل وقال

علیه وآله وسلم بتحقیق خدا تعالی چون آفرید جنت عدن خواند جبرائیل را و فرمود

له انطلق وانظر الى ما خلقت لعبادي واوليائي فذهب جبرئيل

او را برو و نظر کن بانچه آفریدم برای بندگان خود و دوستان خود پس رفت جبرائیل

وطاف في ذلك الجنان فاشرفت اليه جارية من حور العين من

و گشت در آن جنت پس سر برآورد بسوی جبرائیل یک کنیزک از حور عین از

بعض تلك القصور وتبسمت الى جبرئيل عليه السلام فصارت جنات

بعض ازان کوشکها و تبسم کرد بطرف جبرائیل علیه السلام پس گشت جنت

عدن من ضوء ثناياها منورة فخر جبرئيل ساجدا وظن انه من

عدن از روشنی دندان پیشین وی نورانی پس افتاد جبرائیل سجده کننده و گمان کرد که این از

نور رب العزة فنادت الجارية يا امين الله ارفع راسك فرفع راسه

نور رب العزت است پس آواز کرد آن جاریه که ای امین خدا بردار سر خود را پس برداشت سر خود را

ونظر الیها قال سبحان الذی خلقک فنادت الجاریة یا امین الله

ونظر کرد بسوی آن جاریه و گفت پاک است آنذات را که آفرید ترا پس آواز کرد آن جاریه ای امین خدا

اندری لمن خلقت قال لا فقالت الجاریة ان الله خلقنی لمن آثر

آیا میدانی که برای که آفریده شده ام گفت نی پس گفت آن جاریه بدرستیکه خدا آفرید مرا برای کسیکه اختیار کرد

رضاء الله تعالی علی هواء نفسه وعلی هذا جاء فی الخبر عن النبی صلی

رضای خدا تعالی را بر هوای نفس خود دنیا برین آمده در خبر از پیغمبر صلی الله

الله علیه وآله وسلم انه قال رأیت فی الجنة ملئکة یبنون قصراً لبنة

تعالی علیه وآله وسلم که وی فرمود دیدم در جنت فرشتگان را که میسازند کوشکی خشتی

من ذهب ولبنة من فضة ویبنون کذالک فاذا کفوا عن البناء

از طلا وخشتی از نقره و میسازند همچنان پس ناگاه بند شدند از ساختن آن

فقلت لهم لم کففتم عن البناء قالوا قد تمت نفقتنا قلت ما نفقتکم

گفتم پس گفتم ایشانرا چرا بند شدید از ساختن گفتند تمام شد خرج ما گفتم چیست خرج شما

قالوا ان صاحب القصر یذکر الله تعالی فلما کف عن ذکر الله کففنا

گفتند بدرستیکه صاحب کوشک ذکر میکند خدا تعالی را پس چون بند شود از ذکر خدا تعالی بند شدیم ما

عن بنائه قال ابن عباس رض فاذا اکل ولی الله من فواکه الجنة ما شاء و

ساختن آن گفت ابن عباس رض پس چون خورد دوست خدا از میوه های جنت آنچه خواهد و

یشتاق الی الطعام فیأمر الله تعالی ان یقدم الیه الطعام

مشتاق شود بسوی طعام پس امر کند خدا تعالی اینکه پیش آورده شود بسوی او طعام

فیأتون بسبعین الف وصیف وعلی کل وصیف سبعون الف

پس آورند بهفتاد هزار خدمتگار و بر هر وصیف هفتاد هزار

مائدة من در و یاقوت وعلی کل مائدة الف صحفة من ذهب

مائده بود از مروارید و یاقوت و بر هر مائده هزار رکابیه از طلا

قال الله تعالی ویطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب وفیها

فرمود خدا تعالی که گردانیده شود برایشان رکابیها از طلا و آبخورها و در آنجا باشد

تشتهيه الانفس وتلذ الاعين وانتم فيها خالدون وفي كل

نفس ا ولذت ميگيرد چشمها و شما اشيد دران جاميت ودر هر

يشمون الف الف لون من الطعام لم تمسه النار ولم ي

بشناو هزار هزار رنگ باشند از طعام كه نرسيده باشد او آتش و دست

الايام ولم يعرق في قدر نحاس ولا غيره ولكن الله تعالى

انسان بهر وند جوش خورده در ديگ مسين و نه در غير آن و لكن خدا تعالى فرمود

كن فيكون بلا تعب فيأكل ولي الله تعالى من ذلك الصحاف

پس شود پس پيدا شود بغير مشقت پس بخورد دوست خدا تعالى ازان ركابها

يشاء ويزوجه معه فاذا اشتهى تنزل طيور من طيور الجنة

خواهد و زوجه وى با وى باشد پس چون خواهش شود فرود آيند مرغان از مرغان جنت استخوان

لم الجنة فيقفون باجنحتهم على رأس ولي الله تعالى ويقول

پس ايستند مرغان با بالهاى خود بر سر دوست خدا تعالى و گويد هر

يحيى طرياً يا ولي الله انا طائر كذا وكذا وشربت من ماء السلسبيل

گوشت تازه را اى دوست خدا من مرغ چنين و چنانم و نوشيده‌ام از آب چشمه سلسبيل

الى كذا وكذا ارتعيت من رياض الجنة واكلت منها فيتمنا

چشمه كافور اين قدر مدت و چريده‌ام از باغهاى جنت و خوردم ازانها پس مشتاق شود

ولي الله تلك الطيور فيأمر الله تعالى الى ان يقع على المائدة

دوست خدا به خوردن آن مرغان پس امر كند خدا تعالى آن مرغان را اينكه واقع شوند بر خوان

من اي لون شاء فيكون مشوية فيأكل ولي الله ما شاء من لحمه

از هر رنگ كه خواهد پس شوند بريان پس بخورد دوست خدا آنكه خواهد از گوشت آن

ثم يرجع الطائر باذن الله تعالى لا ينفد طعام الجنة وان

پس ازان باز زنده گردد آن مرغ باذن خدا تعالى و تمام نشود طعام جنت اگرچه خورده شود

منها لا ينقص شي ونظيره في الدنيا القرآن يتعلمه الناس

ازان نه ناقص شود چيزى و نظير وى در دنيا قرآن ست كه مى آموزند مردم

يعلمون الخير وهو على حاله لا ينقص منه شيء وقال رسول الله صلى الله عليه وآله

وى آموزانند ديگرانرا واو بر حال خود است ناقص نميشود از وى چيزى و فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله

وسلم إن أهل الجنة يأكلون ويشربون ويتفكهون من لذة تقريبهم طعامهم

وسلم بدرستيكه اهل جنت ميخورند و مينوشند و ميوه ها ميخورند براى لذت پس از آن بگردد طعام ايشان

شرابهم رشحاً كريح المسك والكافور ونظيره في الدنيا الولد في بطن الأم

ونوشيدن ايشان بارى مانند باد مشک و کافور ونظير آن در دنيا ولد است در شکم مادر

لا يبول ولا يتغوط اللهم ارزقنا بحرمة النبي وآله الطيبين الطاهرين

نه بول ميكند ونه غائط ميكند اى خدا روزى كن ما را بحرمت پيغمبر وآل پاک او كه پاک است

بسم الله الرحمن الرحيم — والحمد لله رب العالمين — رسالهٔ مناقب الابرار

همه ستايش مر خدا راست كه پروردگار عالميانست

اما بعد حمد و صلوة مخفى و محتجب نماند كه اصول عقائد متفق است درميان ائمه اربعه و مثال المذاهب الاربعة عند الانصاف كاربعة ابواب البيت من أي باب اتى احد دخل البيت - اول ائمه امام الاعظم نعمان بن ثابت بن زوطى بن ماه الفقيه الكوفى مولى تيم الله بن ثعلبه است و وى خزاز بود فروشنده خز كه قسمى از جامه است قريشى است و جدش زوطى از مردم كابل بود وقيل من اهل بابل و ثابت در صغر سن نزد على بن ابى طالب رضى حاضر شد و وى در حق او و ذريت او دعا بركت نموده اند درين نقل اكثر اهل علم كلام كرده اند و فقه از حماد بن ابى سليمان گرفته و از محمد بن المنكدر و نافع مولاى ابن عمر و هشام بن عروه و غيرهم سماع نموده و از وى ابن المبارك و وكيع و ابو يوسف و محمد و غيرهم راوى اند و بود عالم زاهد عابد كثير الخشوع دائم التضرع الى الله تعالى و ابو جعفر منصور او را از كوفه به بغداد برد تا قاضى آنجا كند او انكار كرد پس او را بزندان فرستاد و همچنين يزيد بن عمر بن هبيره فزارى امير عراقين خواست كه او را قاضى كوفه كند وى انكار نمود امير او را يكصد و ده تازيانه زد هر روز ده تازيانه مى افزود و وى بر انكار خود مستمر ماند تا ناچار او را رها كرد و وفات او در سنه ۱۵۰ خمسين و مائة در بغداد در زندان وفات يافت قبر او در مقبره خيزران مشهور است گويند امام جعفر صادق او را از پسر خود گرفته بود و پس وى تربيت در كنار عطوفت او يافته چنانكه مادر شافعى را امام محمد بلند وى تزويج كرده بود در حديثيكه در صحيحين مروى از ابو هريره است